

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



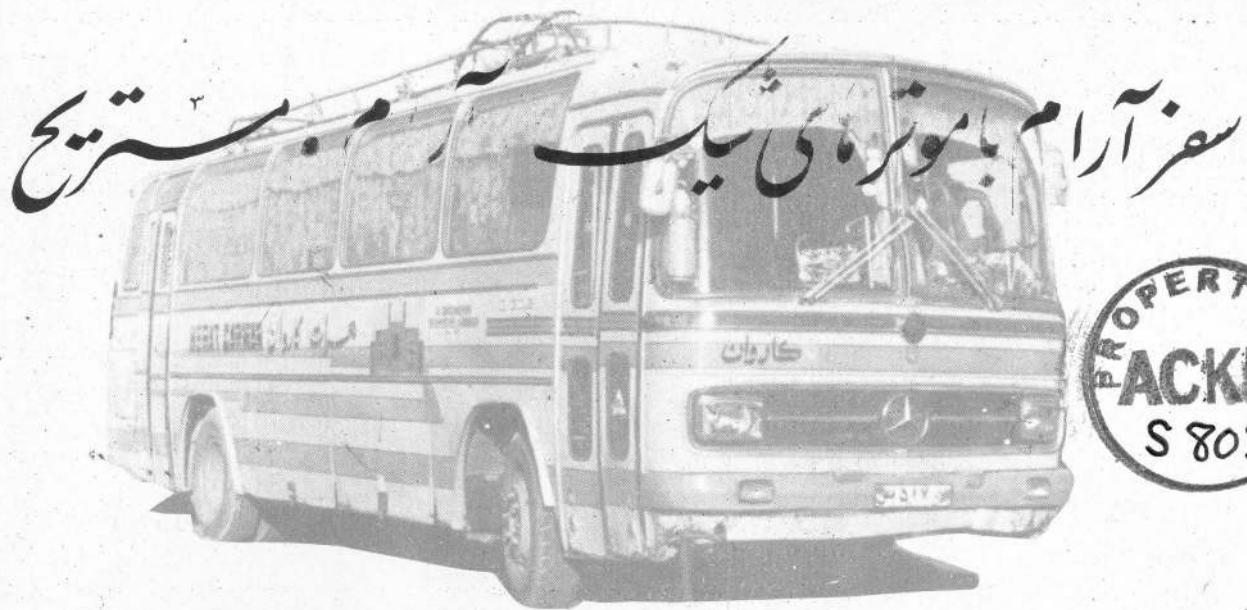
از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷



هرات کاروان ترانسپورت

اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده
 باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب
 کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
 از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای
 حمل و نقل مسافرين آماده است.
 همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال
 فعالیت مینماید ؛
 از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندهار. اتحادیه در همه
 ولایات نماینده گی دارد .
 درس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
 در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
 در جوزجان : شیرغان، بندر سرپل .
 در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
 در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه
 هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام، باموتراهای آرام -
 مسترچ .

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان



انواع شامپو و عطریات نیز فی سرتو میرسد

سالون اصلاح مو نیز نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستو نیاید

۲
 رکورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفتک دوستی
 وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر ششون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را بدسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه اواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری

در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیاتی های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبیات مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده هاگان ماخواری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا بیاید آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته د کاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر است که به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتن و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم. ذهنیت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد اکبر نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
مبارک ميلاد يادگار هر کال به د پير
د رښت او پرتمين صورت لمانځل
کوي، پخوله دي به پورته د انوسون
وړ بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار دنړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو پيد
مشاعرو به جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء به تقريرونو
لمانځل کوي، يې له دي چه
د رسول (ص) د تعليماتو سره
وړ وکړي نا اوبرانگه زموښ
د زړونو توتم ته ورسوي او يا
زموښ د نفسانيت په زنجيرونوکس
راښکيل شوي، روح ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغی خوشحالی ښکاره کول
چه په هغی کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بی مفهومی
او بی معنی اشعارو سله ريدي
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه
او هېڅ نېسي نېبانی نه ليدل
کوي، هغه خبری او تقريرونه
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېه
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي
هغه ټول بی معنی اوس اشرفه
تعليمی نظامي او خبري دي.
د ميلاد نيس (ص) د جشن ل
لمانځلو څخه تر هغه څخه پوري
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکر و او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم څه فايد لاس ته
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبري
تش تليخ او په منور و معانلو پوري
تړلی وي او زموښ د تکلا ر-
رهنا ونه گزول شي.
حضرت رسالت (ص) په پير و
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کوي. باک قرآن رسول
کريم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کوي او د رسول کريم (ص)
قول يې، تاسه ايمده کړيدي.
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. د رسول (ص) سنت لک دي د
پېغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په
قول او فعل وينا او کولوکې هېڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) بېروي
کوي، معنی په اصول او کولوکې يې
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.
چيري چه توپير او بېلوالی بېده ا
شي، هلته ايمان به نفاق يا اسلام
په گور، حق په باطل اولم بېه
جهل تد پلېسي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه
کوي، عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښولو و اخلاقو
معيار و گزوي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وينوکس
داسی گور شي او د وران و کسري
چه د هغه د علم په خلاف د بدل
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموښ په زړونوکې د
ايمان د نور کومه ریا پاتی وي، نشو
موښ بايد د خپل نفس په مقابله
کې خپل د رڼغ غوره کړو او وگورو
چه موښ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه؟ که چيري موښ کې بېه
رښتيا سره لږ څه اخلاص او مينه
پاتی وي، نو موښ بايد دي تسه
خبر شو چه موښ دغه څه د پاسه
پو زړو او خلور سوو کولوکې د رسول
کريم (ص) تعليمات ترڅه
ند اړي مسخ کوي او د حق لسه
لپاري خومره لري شوي يو.
مذ هب په تشوا و يې عمله نمر و

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو
با ندي ژوندي نشي پاتی کيد ي
سيا سي شعرونه پواصي لسه
سيا ست سره بېه ښکاره شي،
مذ هب کې له علم سره ژوند پيد ا
کوي، د نفس له تزکی شپوه بېه
ژوندانه کې نوي هيلی پيد اکوي،
حقيقي مينی او انسانيت څخه د
انسانی صفاتو رښتینی ژوند مينځ
ته راغی.
که چيري موښ په صاد قانه صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت ياد گار
لمانځل غواړو، نو موښ بايد په دي
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شی دي
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معيار څه او زموښ د زمانی مسايل
څه شی دي او د هغونو حل کيدو
په لار کې هغه خړنگه گټور ثابتي
خړنگه چه د رڼغ او ناروغتيا
علاج يې د صحيح تشخيص کيد و
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترڅو چه موښ د خپلو

د کائناتو پر ټولو لند او وچو یو
 شان نازل شوي چه هغه انسان
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د
 خدای د عدل او حکمت یی ساری
 خزانه ده همدغه شان خدای
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د
 زد کړې لپاره نه کیدې ونکی تند وور
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له
 لیدونه ونه پارسی - رښتینی علم
 د دین علم دی او نور ټول علوم
 د هغه خانگی دی او ټول علوم
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
 وخت چه د هغه رابطه له دین
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله
 دی چه هغه ګټور نشی پاتی کیدی
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه
 د ځلکړو د غلطولو اوس لاري کولو
 لپاره پکار لویږي همدغه شان
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم
 وژنی، تباهی او بدي سامان
 برابروي کوم وخت چه سیاست له
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
 کی څه د عدل مساوات او
 انسانیت د وژنی موجب ګرزي او
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او
 سمی لیدنی په ځای انسان په
 هغو توپیرونکی سر ګرد انوي چه
 له هغو څخه بیره د صحیح او
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل
 کیدی یو په دي حساب یواځی -
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
 ته رسیدی چه هغه د علم له ګداز
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله
 اسلام یواځی د عقایدوله مجمو
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د
 علومو سرچینه ده از د علم څخه
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
 څخه مطلب عمل دی، دحسنة
 الخلاقو څخه مراد اومطلب هغه عمل
 دی چه په رښتینی علم باندې بنا
 او شروع شوي وي، علم یون هغی
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

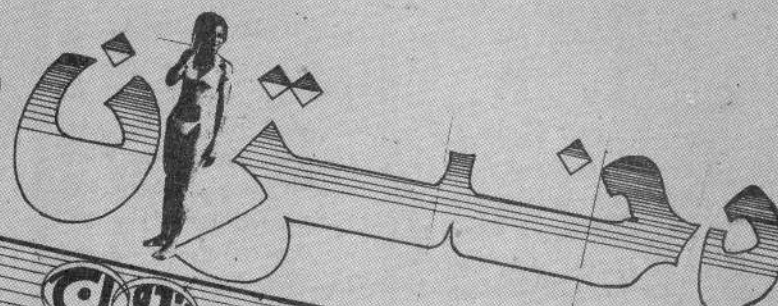
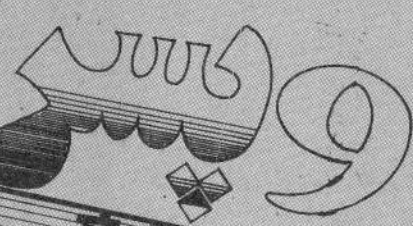
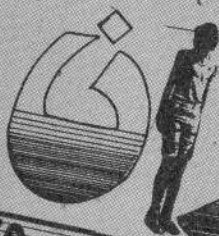
پاتی به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -
 سنی تعلم هم ورکه څیرې خدای
 تعالیٰ (ج) منی، نولمې پستان
 ما څکړې هغه د هغی بت وی او که
 مان ی د هغه لمړي جزو لاله
 تنقید ی او د هغه برخه یسی
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او
 بالله منی کوم وخت چه خلکو
 خدای ومانه هغوي وویل چه
 خدای عادل دی د الهی د عدل
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات
 او تکمیل د تاد و پیره له دی
 لپاره چه هغه انسان د عدل او
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
 تیاروي چه هغه د کائناتو د نظام
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ
 باندې ایمان د هغه د یقین
 منزل کی پاتی کیدی پر ایمان باندې
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی
 نشی دلته یقین په شک تید بیل
 شو، هلته په ثبات کی ترنزل مینځ
 ته راځی، منافقینو سره له هرڅه
 تر څه دغه وټو هغوي ته شک
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
 عدل څخه له انکار څیره محانت
 غوره کړم وروسته له هغه پر ایپولو
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
 وا راځی او پسر له هغه د جبر
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا
 اسلام کی محکمه پدې کار اوڅر -
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان
 له سمی لاری کړي اوله اسلام
 عمل نه ګر حواته نژدی کوي منا -
 فق له کار نه محکمه پدې چه
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه
 سره د مذ هب د بد نامی سبب
 ګرزي، اسلامی عقاید، هیکلکه د
 جهل او توهم پرستی او منافق -
 الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
 او اساس دی او د حیات اوزو -
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
 شان اسلام د خدای د عقیدې د
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکمه

تعالیٰ چه تصویریه دی یو مذاهب
 او قومونکی دغه شان روانی ی
 خود هغوي د خدای چه تصور
 د هغو د نفسانیت پیداواری او
 همداشان یواځی د هغوي
 نفسانیت د تمکین د رجه اوسبب
 ګریدلی شی .
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
 چه کوم تصویر پاندي کړې هغه
 د هغوي له بعثت سره پوره
 سازګار دی یعنی هغوي حیوا -
 نیت او نفسانیت د جبر و د ایستلو
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو
 خواته بیای، زموږ په د ورکسی
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو
 تینو درجوه چه رسیدلی که
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه
 شان واضح او ښکاره کیدی چه
 پخوا له هغه هیکلکه شوي نه و .
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
 سرچینه یی عقیده د توب دی پدې
 عقیده توب معنی په کائناتو کی د
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د
 علم بنیاد مترنزل کیدی، کوم وخت
 چه د حکمت له نظام څخه انکار
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي
 نو هلته د قانون هم ښه ښانه
 نه وي او د اواضح خبره ده چه
 هغه عمای کی چه یقین او د -
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
 که چیرې له ژوندانه څخه د -
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه
 یی د نا امیدي، حیوانیت،
 نفسانیت، شخړ او جګړ و بل څه
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
 فلسفه جوړ پدلی شی او نه کومه
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
 باندې هرڅه حسابیدی یا وچوړ -
 پدی شی، په همدې سبب رسول
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو
 علاج پدې اړوند کیدی شی چی
 د خپل رنج د حال او احوال
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو
 علاج هیکلکه کیدی نشی چه د
 خپل رنج او درد څخه منکر او د
 صحت پدې هوکړي، د پاکتر
 تشخیص په حقیقت کی د سر څو
 معلومیدلیدی، ټوله داسی حال
 کی چه جسمی ریښو د علاج یی له
 تشخیص څخه امکان لري نو
 همدغه شان د روحانی امر او
 علاج یی له تشخیص اومعلومید و
 څخه څرنگه ممکن کیدی شی، ټوله
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
 کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی
 او ضروري کار دی، ښکه زموږ
 د انلی او اوسنی درې د ری
 او پرخانی زموږ له یی علمس
 د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
 څخه سرچینه نیسی او ښ سبا موږ
 په هغی کی داسی رګیږ شوي یو
 چه پخوا له دي هیکلکه داسی
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد
 ته د رسیدو لپاره باید په مذ هیی
 تعلیماتو کی د هغه د پوره تفسیر
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل
 شی او که چیرې موږ داسی وکړو
 نو د عقاید او د دین په اصولو کی
 په داسی شی پاتی نشی چه موږ
 پری پوه نشو .
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
 باندې دی او زموږ د دین
 خصوصیت د ادی چه د اللہ چه
 تصور په هغه شان سره کووچه
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندې
 معین او ثابت شی او د غد حقیق
 او باطل معیار دی، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بصورت های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

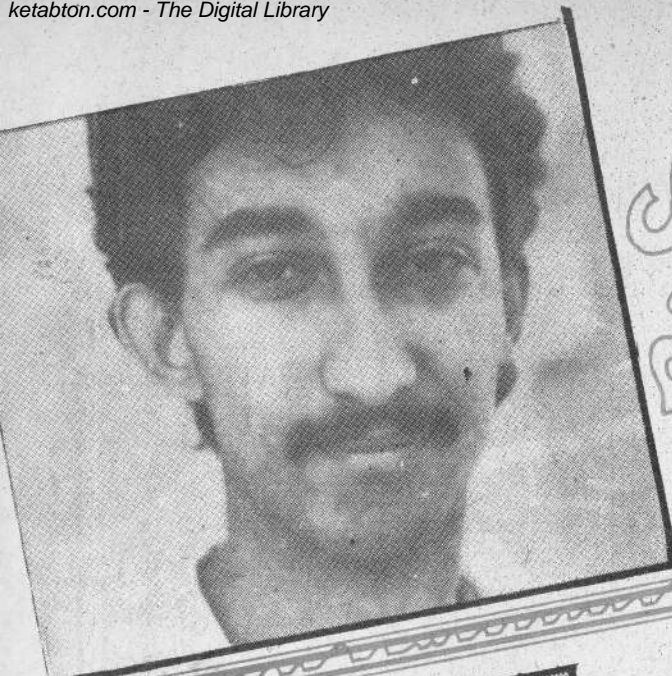
دوروی بدم می‌آید

مابده رانج بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:



کرد به مردم باید خدمت

زرتکار احمد زئی کارمند گسرك
میدان هوايي کابل:
وظیفه لم رابعلاتق مندی پیش
سیب کوشش مینمایم تا مسافری
ازمن راضی باشنده ازکسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
مینمایند خوشم نی آید آن ها
باید بداند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش کوشیده ام مسافرنیکه
ازخارج میایدت و خسته میباشند
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان رازا بر باد بیرون
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و سیاری
از مسافرین درین آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال شان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست.



اول باید تحصیل

راهنمای کرد

کردم .
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا بفرمایید
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن هاخواهشمندم
تا برای آموختن برو نده نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی هاخوشم نیباید وحشی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی - محصل پوهنتون
پورنالهنج :
میخواهم از ناکولته اول نمره
فارغ شم به حیت یک پورنالست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم

احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنزایای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دارم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندان است
ویالای فرزندان خود حق بزرگ -
دارد .



میلودی زنده گی من

شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه ندوی :
مدد و فیشن راخیلو دوست
دارم و میلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بپذیرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .





وحدید امید: از موزه سینمایی سیاهی فیلکاتور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتنده» امرا در مسوود وحدید امید نوشت و در مورد بزرگترین نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدید امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدید به کشور دور بود. نش از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای وحدید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدید امید در میانشان به خود می‌بالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استدیوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و س‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهگاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالص شدن آرشیفها از مطالب رسوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبشخند و تمسخر بعضی هنران سبزه‌ها معانی میدهدند، عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست در لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

دستور و شهر خودی

ري چي موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان كې گورو په حقيقت كې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسكوب د دوي د ليد لوستلري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چي وكر اي شو هغوي يو يو شمير ولى په د وريين سمبال تلسكوب شته دي چي له آسمان څخه عكس اخلي او دغه عكسونه له پوهانسو سره د ستورنومو او كړي كچنومو پيلو په حل كې اغيزمنه مرسته كوي . نن زوځ پوهان اټكل كوي چي د سل ميليونو شاوخوا كې ستوري يوازي

كله چي د شپي هوا نه او | آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان كې گورو . داسي ښكاري چي د ستورو ترمنځ په واټنونو كې د آسمان معني برخي بس له ستوروي . د اكاره دي د ليدل دي چي موز يوازي هغه ستوري ليدل شو چي د يره او په عين حال كې نژدي وي . په هغه صورت كې چي كله له تلسكوب څخه آسمان ته وگورو بس شمير نور ستوري به ووينو چي به بي وسيلس د هغوي د ليد ووسول كولو . همدا رنگه د تلسكوب په واسطه كولا ي شو ووينو چي همدغه روڼانه ستو .

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چي په حتمه ، سپوږمي اولم پوري اړه لري . دغه ډله د كهكشا په نوم ياد يزي او د كهكشانو شمير تلسكوبونو او د شميرني په ماشينونو كې چي په محانگي توگه د ستورو د شميرني له پاره دي په هغو كې د كهكشان شمير يو ميليون ته رسيزي . په پام كې ولري چي هر كهكشان هم د سل ميليونو په شاوخوا كې ستوري لري . نوبه دي ډول كې د ټولو ستورو شمير ژواړ و شميروار يو چي سل ميليونه ستوري په يو بيليون كهكشانو كې ضرب كړو .

ډله ييزه پوهنيزو

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانو انځورگر او مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشنايي لري او آثارونه يې درناوي کوي .
دغه سترو انځورگر په ۱۴۸۳ کسې وزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل د انځورگرې سربيره معمار او لفظون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايي درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه سترو انځورگر په ۱۴۸۳ کسې وزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل د انځورگرې سربيره معمار او لفظون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايي درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانو انځورگر او مجسمه جوړونکی دی چې آثار يې ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي .
د ۱۴۷۵ کال وزيدي او په ۱۵۶۴ کال مړ شو .
میکل آنژ د انځورگرې ، مجسمه جوړولو او معماري په فنونو کې لومړنی استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار او س هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونو کې په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي . د میکل آنژ په آثارو کې د ننگرې ښکلا شته ده چي د ډيرو کلونو په تيريد سره يې ارزښت

اروپايي سمند گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امريکا په سواحلو کې يې شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چي امريکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چي نوي قاره به يې کشف کړي وي .

برتگالی مازپيلان د مازپيلان سفر نيمگړي پاتې شتو

جزيروي يې په گرميد وراگرهيد و بيل وکړ ، خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، مازپيلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږنو وايستل . پدې ډول د مازپيلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته او ورسې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ته ورسيدل او يې له دې نه چي استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

برتگالی مازپيلان :
هغه مشهور سمند رگرهيدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيدي او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د مازپيلان سمند ريټنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چي د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و د ختيځ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمند رله لاري د برازيل په لور وخوځيد او د ((پاتاگوسيا)) په نامه سيمې ته ورسيد . مازپيلان دغه سيمه د ((ستروخلکو خا زره)) په نامه ونوموله .
مازپيلان او ملگري يې د يوشمير سمند ريټو فانونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انځورگر و چي د خپل ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو او خلکو سره د آشنايي اود پېسه زړه پوري معلوماتو د راټولولو په لاره کې تير کړ . مارکو پولو د ختيځ هيوادونو د مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -
 قدم اند ، همان گواهان ازلی
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
 سوگی ندارند ، و خورشید همان
 دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را
 نخواهم یافت .
 مرگ در چه بیست برای گذ -
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت

زیرا ؛
 هر چه بینی سوی اصل خود رود
 جز سوی کل خود راجع نشود
 واد مهازند کنی را ، ایسن
 سفر در امتداد تقویم رباب گامهای
 بر از خواهرش و نیاز به آنسو من
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی
 با هلهره واضطراب گام میگذارند .
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،
 با عشق نفسش کشند و با عشق
 میروند ، و فقط همین هاند که
 پس از بد رود نیز بدین برای
 بی درود بخوار ، استند و بی زمیند .
 و از همین است که من و تو ، امروز
 هزار سالها و سال صدای مولانا
 را از زبانش می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
 کرد

جوار را بشکاف و برار سر ز جوار
 آری ، خداوند گار بلخ که
 هشتصد و شش سال پیش از امسال
 در کوره راه صریح سفر افتاد ، کسی
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
 خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
 نویسان محمد و لقب او جلال الدین
 است . و به لقب ((خداوند گار))
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
 تذکره هانیا آمده است و مسکن
 است از روی عنوان مولانای روم



شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنس خاطری که از خواهر
 شاه داشت . به قصه
 حج رهسپار بغداد شد و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت . به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیدن
 مولانا بهاء الدین آمد و راوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا را وقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تزیین و
 برداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانای شط
 زنده گئی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توفسان ، از
 وصلت مولانا شمس الدین در مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توفان تمامیت زنده گیبی
 را در سر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جزقه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در محرابی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه کوه
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشیدند
 زنده گئی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت -
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در روشنائی
 شمس آفرید .

شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چو استاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس است ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شراب بود انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون با نماندند
 که ((شخصی بی سرباهی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشید))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیدار قبل و قال
 برون آورد و در گوی حال ساخت -
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :

((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نویلاتونیسما)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزاد می پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 می باشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))

از چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینست جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گئی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت
 بلند و روح بزرگ بخشد . اما
 نکته را همان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .

نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغیای دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گئی
 نیز از آن برکار نمانده است . -
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فنیاد است و نغمه و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز
 است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوس

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، صدیق ، مدتی مخترع ، ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ وقتش به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدنم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیدم و گفتم :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، در نیمه دیگژو یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شایلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است ، از شعر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهروی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع ستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، - گاها هم سروصدا های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتند و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟

بلی .

عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خیزیم

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميگم:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروی کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرند ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرید.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند، است؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.
- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.
- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم.
- ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای تحویل ناپذیر است.
- به انانی که بر اختراعات ما باور ندارند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.
- من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسی شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).
- و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت دزد بگرموتري که هم در آب حرکت ميکند هم در سرك و هم در هوا پرواز ميکند طیاره ابدش و غیره و دیاره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.
- من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برسم که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیار ما نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیبل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.
- خواهش می کنم.
- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟
- باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:
- اجازه است يك شوخی کم.
- بفرمایید.
- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.
- نخیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق يك سال آخرتان پرسیدم.
- ببايید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟
- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...
- حتی چه؟
- هیچ.
- خواهش میگویم بگوئید.
- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، پول نداشتم، کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروخته و اختراع آخر را عملی ساختم.
- هر دو چند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گمبورد ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.
- سکوت را شکستاند، گفتم:
- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.
- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد امیجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزي مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دبگ ان آفتابی) میباشد.
- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.
- فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: ببايید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزدیک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

انرا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



((الیزابت)) اجازه نداشت که دیگر انتظار نکنند و باید تصمیم میگرفت. مادرش او را آرام نمیکند - شت. او باید از آن دو مرد یکی را انتخاب مینمود، آن دو مرد، اساساً با هم فرق زیاد داشتند. مرد نخست شاید هنوز به مرحله مردانه نمی نرسیده بود، در حالی که یک سال از الیزابت کوچکتر هم بود. ناس ((تیور)) بسود. او بیست و یک سال داشت و دختر بیست و دو سال... هر چند که یک جوان زیبا و دوست داشتنی بود. اما خیلی پوزرفته و خجالتی که در هر فرصت، دست و پایی خود را گم میکرد. اگر کسی با او صحبت میکرد، ناگهان از خجالت سرخ میشد. انسان به ساده نمی میتوانست ببیند که این جوان تا دو گوشش در عشق ((الیزابت)) غرق بوده و

او را میپرستد. هنگامی که دختر را نگاه میکرد، صربان شدیدی قلبش حتی از شعله چشمانش درک میشد این پوزرفته گی، مانع اظهار عشق او به دخترک میگردد. در مجالس با او مانند یک طفل بیشتر آمد میکردند. اما با وجود سن کم خود، جوان قابل ازدواج و خیلی فعال بود. زیرا او تحصیلات خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی) خاتمه داده و یک مورد متکی به خود بود. پدرش در اریس زیادی را بعد از مرگ به او میراث گذاشته بود.

مرد دیگر بیست و دو سال داشت و از بیانی بود. ایاد در مقابل رفتار خیلی جدی، آرام و متین داشت. او حقوق تحصیل کرده بود و از جمله حقوقدانان جوان و موفق به شمار میرفت. همه میگفتند که در دفتر کارش به او خیلی اهمیت و احترام قابل استند. ارتقای او در مسکن آرام و موقعا به بیتر من رفت. انمان میتوانست بسجد که معاشر او بعد از میری شدن با نرته سال میر قدر خواهد بود و افعال او تا آن وقت، چند ساله صند بدو چی گونه با ناز و نعمت بسرورن سیافتند...

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود. اما در هنگام رویه رو شدن با الیزابت، لگت زبان به وی دست میداد و اگر با او هم صحبت میکردید از خجالت سرخ میشد. او را عقب عینک های خود به صورت جدی. الیزابت را میگریست. خیلی واضح و سنجیده نواپسید این ازدواج را مطرح میکرد...

مادر الیزابت میگفت: دیگر با اعصاب من بازی مکن... این روش تو دیگر قابل تحصیل نیست. چرا سرانجام تصمیم نمیگیری.

دختر پاسخ میداد: به خاطریکه ((تیور)) صد بار بیشتر خوشم می آید. او را به اندازه من دوست دارم که فکر میکنم مادرش استم. او تاکنون موضوع را برای من روشن نساخته است.

تو باید با او مذاکره نمایی. تو او را خوب میشناسی. اگر بخوایم که به عشق خود اشتراک کند. از نزد من میگذرد و بعد بیک دست گل بزرگ برایم میفرستد و به این صورت از عشق خود حرف میزند. خوب، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
من به تویک هفته، دیگر وقت
میدهم تا تصمیم را بگیرم، افزونتر
از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
کافیست.

الیزابت یک هفته انتظار نکشید
بل خواست همان روز موضوع را یک
طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
خودش هم دیگر حوصله نداشت.
پس از چاشت همان روز (تیسر)
دوباره سراغش را گم کرده بود و
با نگاه های مضطرب و نا آرام -
اطرافش را میگردید، الیزابت
تصمیم گرفته بود که سوال عشق
از دو واج راضی کند و از لایه لای
این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
خدی بر رسید:

- تیسر) به من بگوید چرا
از دو واج میکشید؟
مرد جوان تا بناگوش سرش گردید
بیا به سالی در دستش زیدوان را
سر جایش گذاشت و بالکت رسان و
ساز لوزان با مسج داد:
- برای این که... برای این
که من... که من خیلی عاشق
استم.

- او (تیسر) کی راد و مست
ارشد؟
چوان در حالیکه خیلی دست و
پاچه نده بود، از جایش بلند
شده، گفت:

- سرانجام... یک روز او را
خواهید شناخت... آن گامی بود
حد احمق، با شتاب از اتاق
خارج گردید و اورفت... اما پیش
از چاشت روز دیگر، برای او یک
کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
بود... الیزابت کتاب را با بسی
اعتنایی در عالمی کتاب ها گذا -
شت و با قهر و خشم بی نظیری که
حکایت از ما یوس امیکرد، از -
چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
(اوه جای این که عشق خود
را به من اعتراف نماید به من کتاب
میفرستد... حتی به این صورت نیز
نمیشود یک کلمه از زبان او را آورد)
آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
ملال خاطر به او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
من زن (گیزا) میشوم او را برای نا
شبه، دعوت کن... من به او قول
از دو واج میدهم...)

XXX

... این از دو واج خیلی
سعادت نمندانه بود، در سال اول
زناشویی، صاحب یک دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
گذاشتند، آنان با خوشبختی در
کار هم زنده می کردند...
منزل شان فوق العاده منظم و سا
سلیقه بود، در بین این زوج که
بیست و سه سال با هم به سر بردند
کوچکترین سایه کدورتی رونما
نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
آمیز بین شان رد و بدل نشد.

بعد از بیست و سه سال از دو واج
شوهرش که اکنون عمو بر حسته
دیوان عالی محاکمات بود مس
بایست یک عمل جراحی را
بگذراند و سر ازین که عملیات مو -
فغانه به پایان رسید او در جبار
بیماری (تومور) گردید و مرد...
الیزابت از این مرگ نا به هنگام
شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
بناچاره شایسته او بود شوگوار
نمود از هم اوصبح تا نام میگردید
یکانه تعلق او دخترش بود که
شاید فوق العاده بی بهر و
داشت و همچنان ظریف و مریا بود
و قتی که چند ماه بعد از مرگ شو
هرش در بین کتاب های خود به
حسرت و غمناک بود یک رومان
قدیمی انگلیسی به دست افتاد
که ناگهان آن را شناخت... این
کتاب هدیه (تیسر) بود که
بیست و یک سال پیش، آن را بر -
ایش فرستاده بود، الیزابت
در حالیکه کتاب را به دست داد -
شت، به ذکر عمیق فرورفت، او
(تیسر) را پس از آن دو سه بار
بلائی گشتار خود مصرف و کمتر
به شعری آمد، دیگر هیچ وقت
با او تماس نگرفته بود... الیزا -
بت در حالیکه تپسی برایش -
نقش بسته بود، با خود فکر کرد:

- ((در حقیقت او راد و مست
میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
دو سه صفحه ناگهان از بین کتاب
یک مکتوب بیرون افتاد که به نام
او نوشته شده بود، با تعجب
آن را باز کرد، در نامه ((تیسر))
به عشق خود اعتراف کرده و از او
خواستگاری نموده بود، در اخیر
نامه چنین نوشته بود:

((... اگرین اشتباه میکنم و
شماره دیگری راد و مست دارم،
در آن صورت حاضر انتظار بکنم،
این انتظار هر قدر طول بکشد،
من خسته نخواهم شد، حتی تا
پایان عمر، در آینده قلب دیگر
هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه.
چندان آبی، اندام باریک و -
خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
شما، این تصویر برای ابد در قلب
من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
از بیست سال یا چهل سال هم مرا
بخواهید، باز هم من در انتظار
نما خواهم بود فقط یک حرف شما
کافیست...))

الیزابت وقایق زیادی را حس
به این راه محیب قسمت و سر نوشت
فکر کرد، آن وقت در جستجوی
ادرس (تیسر) افتاد و بعد از آن که
آن را یافت، مقدمات این چند واژه را
به وی نوشت:

((من تنها اسم و به شما احتیاج
دارم... الیزابت))
پس از آن روز (تیسر) بی -
بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
دخالتی و مریا نبود، بل یک مرد
چهل و چهار ساله و متین و خیلی
قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
بودست نهاری رنگه افتاب سوخته
و اندام باریک در مقابل او ظاهر
گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشته
یاد نکردند، الیزابت خجالت
میکشید که اعتراف کند در آن وقت
کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
بود... مرد نیز از یاد او بی -
سال های سپری شده و خاطرات
گذشته خود داری کرد، از آن روز
به بعد تیسر، هفته بی یک بار
به او ایست می آمد، هنگامیکه
خزان فرار میزد، آنان به تپا -
سینما و کسرت می رفتند... انسان
همواره هر سه آن ها را با هم یک
حامد میدید.

((الیزابت، دخترش و تیسر))...
یک روز (تیسر) به الیزابت
گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
باشم صحبت تمام...))
قلب الیزابت از هیجان زیاد
به تپش درآمد او همان لحظه
تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
درخواست او را بپذیرد... هر
انجام میتوانست زن مردی شود
که او را از صمیم قلب دوست
میداشت، هنگامیکه تنها نشد،
در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
با ملایمت گفت:

((من میخواهم یک موضوع
هم را با شما در میان بگذارم...
مهر عاشق دختر شما اسم و مس
خواهم با او از دو واج کنم... او
نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
توافق رسیده ایم، امیدوارم که
شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))

از لحظه اول تمام اشیا بر بر
چندان الیزابت به جین درآمد و
نزدیک بود تعادل خود را از -
دست بدهد، از این که سر -
نوشت یکبار دیگر او چنین با ری
بی نمود، عیب نبود، خیلی متاثر شد.
امایه زودی جلوا احساسات خود
را گرفت... بدون کدام حریم از
جای خود بلند شد و نامه بی را که
(تیسر) چندین سال پیش بر -
ایش نوشته بود و هنوز آن را در روک
سبز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
اشت، آورد و به دستش داد...
گفت:

((آخرین مطروحه نامه را شما
اورا بلند بخوانید...))
مرد آن را با آواز بلند خواند
و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
میداد، اظهار کرد:

- بلی همین تپا است، تپا
نهاری رنگه، چندان آبی رنگه
اندام باریک و دخترانه و دست
های ظریف و قشنگ... این به
کلی صفات (ایوا) است...
(ایوا) امروز همچنان زیبا
است که شما در آن وقت بودید.

من عاشق دیوانه و از این تصویر
دخترانه استم و تا به امروز به او -
و ماد ارمانده ام شما با او و مباره
به من مراجعت میکنید، صیفه مید
چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
اشد در چشمانش حلقه زده بود
باسج داد:

((من شمارا خیلی دوست
میداشتم تیسر...))

احساسی که من نسبت به شما
داشتم، بیشتر احساس مادری بود
شما آن قدر خجالتی و مریا
بودید و به کمک احتیاج داشتید
که انسان مجبور بود شمارا دست
داشته باشد و در عرق روح خود
به شما مانند پسر خود نگاه میکردم
و اینکه من بینم که سر نوشت نیز
چیز دیگری نمیخواهد، من (ایوا)
را برستش میکنم، برای او نیز
چنین احساس دارم، هر چه با هم
خوشبخت باشید...))

آن گاه دست خود را بالا برد
او گفت، گفت:
صرف ((عاشقان و فادار)) -
بهدان میشوند، بل (مادران فدا
کار)) نیز وجود دارند...))

ازایجا

ازایجا

ابوعلی سینای بدخشی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین رگونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد میار جود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هاد رحمان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود ما ست در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زود ترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود اند - به گونه مثال آرایش سرزبان با گل های بیکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدایان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافانیم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنت است دقیق نباشد، زبادی جامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. کویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا - من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است، من جز راستگویی نمی دانم (۰۰۰) بدین سان که این ((روستازاده احمق)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده، جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم داد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بید برای به عمل آورد.

جایزه، فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند، تا بکنند، تعلق گرفته بود

قطعا وارد دروازه تیمش شده، با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند، کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند - واقعیت را از او جویا شد.

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آورد نوبت از تیم الملی ((ورد برمن)) تعلق گرفت. فیفا این جایزه، ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲، برای بازیگران و تیمهای کما خلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی می گذارند، منظور کرده است، در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

((... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم)) همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم ورد برمن ((... بگذارد هر چه می خواهند

او را نوبت در جریان بد ار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ

بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ



زنده‌گی نمیشود؟

هر د روغ خود ميتواند به مشابه موفقيتي براي عرض اندانيد . بد بين معنی که :

هر که با حقیقت گویي های خود خوب به جلو برود همیشه به دروغگویی خواهد پرداخت و این کار غالباً آسان و سهل نیز است اما هرگاه افشاگر در به دشواری روی خواهد شد . دروغگویی رابطه انسان را در مقایسه با این نظم فراموشکاری و بی وفایی به عهد و پیمان زیاد تر کند و نشان میزند ، مانا کسون نیاموخته ایم که در برابر دروغ چی واکنش از خود نشان دهیم از هر دو رنگو انتظار هرگونه زشتی بقیه در صفحه (۱۶)

دست آورده است . اما وی قواعد ضیق را جلو قرار میدهد چنان چه اگر کسی این پرسش را که ((حال شما چگونه است ؟)) فقط با ((تشکر)) و یا ((خوب)) پاسخ دهد ، میتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشیارانه و آگاهانه به همدیگر دروغ میگوییم تا از شناختن دوری خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه دیگران دوری جسته باشیم و در فرجا

میز قصابی مصروف کار بد شد . از آب به دربی آید . قهرمان جوانان در کشتی گیری در چارده سالگی فقط کاندید در کس از سابقات بود و پس و سرانجام سیروس سیاحت دور دنیا وی نیز جز سفر کوتاهی در داخل کشور چیز دیگری نبوده است .

درین جایا کسی سروکار درسم که عاد تا غالباً به دروغ گویی میپردازد . این موضوع ما را تکان داده و بیدار میسازد . پس ازین به هجرت قصه های همچنان انگیز فقط با نرسي گوش گوش فراخواهیم داد چه يك پنجم آنچه میگوید قرین به حقیقت است و پس ولی در واقعیت حادثه زشتی اتفاق نیفتاده خوب او بیشتر مانه مبالغه نموده است اما در این میان کسی از وی متضرر نگردد و از کسی چیزی را به یغما نبرد است هر يك ما جای نیز به مبالغه پرداختیم چه با مبالغه خوشایند تر است . حتی (فریاد) يك قرن پیش ادعا نموده که يك اندازه کم جنون در انسانها عادی است) محققین انگلیس به این نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شمار می آید . دکتر جان نیکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش های بی کلامی که نموده نتیجه یاد شده را به

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟ بدین عکاس مشهور زیست . دو دست در همین زودی هانمانیبه می سازمان بزرگ تجارتي را برای تمام کشور عهده دار میگردد . در چهارده ساله می قهرمان جوانان در کشتی گیری بودم . در هیجده ساله می سیروس سیاحت گرداگرد جهان را پشت سر گذاشته ام ، چی شخص جالبی ؟ قسمت پنج تن را در ریزاکت و تجربه نصیب شده است از انامیبل نامدار خوبی است همچنان اندام متناسب سیورس و دل پسندی داشته فعال شوخ ظریف و سخنی نیز میسازد . در اطراف او کاف همجو آتای با صفات عالی به ندرت دیده میشود . افتخار آشنایی و براداری اما پس از آن اتفاق می افتد او افشامیشود . یکبار دوبار بیشتر افشامیشود :

آن بدر که عکاس مشهور زیست در صحبت با یکی از آشنایان ناگهان به نقاش مشهوری مبدل میگردد . (مهم نیست هر دو تقریباً در همین موقف قرار دارند) . آن دو دست فقط يك قصاب ساده در فروشگاه هس که چندی پیش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم مباد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذاشته
بود و (بانی) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگی
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگی میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشود؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در حداقل خوشی
شان از مایه میکند.
X پس چند بار چه آهنگ
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاه
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگ ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوشش همیشگی طنین افکند.
و تار و پود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگی) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگهایی که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگ خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگ های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگردیم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جنس گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشاند.
میشود به ویژه اگر آواز خوان
خود خدای، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحصر
چاشنی به سخنان بالا بفرزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا سف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شامل ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب یا تا سف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف موسیقی
سختی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگ های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگ
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

گفتگوی با سلطان هماهنگی

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگ سال میشود. و همین
آهنگ در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهای
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقی
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف
که در فنا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تاکنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگ زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون دکانداری
میکند.
X کدام عناصر یک آهنگ
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقی،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شما
زورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...

ولم اوهلته من ناسه ولا ربه
 ده ز او (سالم) سره همبولس
 ع . سالم له پینه لوان دي .
 پرايوه وڼه لري له يوه . ښه خوږي
 خښتڼ دي . ښه لوان خلد اي
 ورك په په كل كوكي په سمن
 له زه اي مارشهورتي ژوند من هم
 په نه دي هغه اوه منښه ده .
 له سره سله پال انسان دي دوكور
 دروازو من دخپلوانو وستانسو
 په من خلاصه ده . او د يوه من
 ملنونه هميشه نوزده ، اولار
 من ورته يوه واك اختياروكړس
 دي . هېڅ كله من چاته ورتو
 نه دي ترهگرې دي يوه من زياته
 دي خوښه ده علاوه په دي چه
 وڼا من ښه سموري لري ، شا و
 خواته من وپاله خبره كړي ده او
 د يوه هميشه اړياښي وي . د دي
 شاوخوا من ښايسته گلان كړلسي
 دي . مانيزه گلان هم كړلي دي .
 چې لمړه وته نوزدي شي ، نو
 د دي خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلكونه
 خاندني . د يوه من د كورن خواتو
 پښه لري خبره كړي په دي ي

لوكي سيد احمد الله حسيني



زياله سالم سره له يوه جهونه ده .
 د سالم كورنيزه له د يوه لسمي
 نه دي ، په لره ساتنه كې سره
 پراته يو . زونيز شاوخوا لوانو
 او لوي كلې هم شته . نو په پاي
 چې په بزرگانو او لري له
 زياتي ليدل كږي . ليدل كږي
 هم شته چې په دي كلايو كس
 انگرېمنه اړوسني ، مانه دي .
 نو ي كلاڼي پرتله سره نوزدي
 برشي دي ، د يوه لوري نه دي .
 د دي عاڼي پ اړي هرا لوريه
 ده . دي يانه او كلايو د دي
 علاقي په ښايسته كې يوه انسر
 كړي دي . لني خلك د يانه ورتو
 من پانجي لري . چې په اړي كې
 خلك د زبون سموري لاندې كښني
 او د اړي د تارو له لور دا وڼه
 عاڼونه پناگوي . د لويو كلايو
 منځي چې په زښتله لوري اړه
 لري ، د دي د كورنخي ته لري
 لور چنارونه ولاړ دي ، هېڅ
 او لني سمند پورته من د دي عاڼي
 خلك د اړي په موسم كې اړام
 كوي . د هري يانه ي مني تعد ورتو
 سمندونه چې د دي يوه شكل لري

د دې ولس دود يا بندي او احترام

خبري د دي ولس ښايسته خوراكي
 زيات كړي دي . خپله هم د نوي
 منو خاوند دي او كورنوي
 په خپله كوي . لنډه من د اجنس
 هرته دوايم بيا په هم د سالم بڼه
 برخه كې كړي . په كورن كې من
 نور خلك هم صفت كوي او پښه
 له هغو صفتونو اړوي . د وستان من
 په صفت نه من پري اړه پښان من
 د خپلې خپي نه پورته وايي . د
 معلومه خبره ده چې خوروه من
 د سري مخالف رياتوي نوي نويوانه
 د همه د نوي او پښه په نصرت
 كولي شي . سالم په كلې كې د
 هرچا سره مرسته كوي . د هرچا
 من ي او ژوند ي پري سامان
 مومي . هېڅا ته د نوي وركولو
 نه كوي او لور خپلا لري .
 ښاخه من رياتو پخښلا من
 من هرچا ته اړ دي . څه من
 چې په لاس كې وي چاته من نه
 د رښوي . د دي كې بروت دي پسر
 كې چې د ده كې بروت دي پسر
 مېرمن سره اړي دي د پسر په
 سر د مطالعې خو كې پرتله پرتله
 دي اړي د ورتو ورتو ورتو ورتو
 من هميشه په مطالعه پسر د
 مني . كله چې د وستان من د
 وي . ورتي او د خبرو او پښت
 مجلسونو من پښه ملنونه
 سوري اړي دي . مجلس خلكونه
 په خپلو خبرو يوه ناسه وركولي
 شي . په بحث كې من عاڼه پښه
 نه كوي او د بل خبري ته پسر د
 خوښي . په د لاس ورتو يوه
 لاس لري . د نوي منن او اسن
 لال خاوند دي او د كورنوي ورتو
 خبره په سالم بولي اړه لري .

د دي ولس دود يا بندي او احترام
 من كوي او همه څه چې د ولس د
 منرايو له خوا منع شوي كې پښا
 لغت وښي د خن په وركولو كلف
 منل كږي ، خو د من عاڼه خوږه
 سره مخه ورتوله شي . لوانان
 سمند د يوه د يوه دي نه بل
 د يوه ته تنگ راښكوي . او د ا
 ننگ او راښك دوه اړه خبر او خبر
 اړ خبري . هېڅوك د چا د تنگ
 او راښك نه مانع كږي . كله كله
 عيني سمند سري پښي اوسمن
 د يوه د چا له لوري صفت را
 راخلي . او ورته د سم كورنيسم
 لوانان لږه كوي . اولاد من ياره
 كه د بلانې لورنې لري ، تنه
 وركي سره خبره كړي . د اړه ته
 خد اي ښه ښايسته وركي دي .
 د اړه د براهو هرتي اړه نوزده
 لري او عاڼي باندې پښه چكه نه
 دي . اړه خپلي ، خپي د همدې
 مجلسونو محمول وي . چې اخر
 رښايه وښي . په اړه كې د دي
 د يوه كلايو ترمېچ ناسه پاره
 د مني ته كې نه وي ، او مانسته
 خوند او كلف لري . ماسپښن
 چا پورته ورتول شي اړه رښه
 چا پښو په پښو كې چرس
 يا پښه د ستارونه پري اجورل
 شوي وي هره يوه پښه من د مور
 او پلار او خپلوانو من ته د دي .
 په دي د يوه كې د چا عاڼيسه
 وخت اړه وركول وي . هرڅو ان
 كورن كوي چې زما چا ي مجلس
 ته په ښه توگه ورتي . خپي پښي
 د اړه خبري كوي چې پياڼې چا پښي
 منن وي . د ستارونه من ترچا
 من نه دي . لني مني لاره چا پښو
 كې لاجي هم واچوي چرس
 خوښي تره يوه حد مني . خو
 نا د ورتو خبره نه ده ليدل لوانان
 زه هميشه د سالم دي د يوه ته

خپله خوراكي ساتي . نومه چرس
 تنورونه واچول شي د هرچا
 لورې د يوه ته راښي ، او لوي
 لوي د يوه كې خبري . پورتنيسه
 سته . سلازياته ده عيني پښي
 چې د يوه د تارو نه را پانس
 او وركولو يې پورته راوړي اړه
 نظر مني راښي عيني پښه ي
 خپلو لويو ته راښي وگوره ا چرس
 پلا نوره خښه ښايسته سري ، سوري
 لورې په خ كړي دي د ا لسان
 عرس ته هم كښي كړي چرس
 سته په خبره كړي . خوږې ده
 هرڅو تر خپي وښي سوري
 من دي . د دغه عاڼي خلك د
 مها رنه چې د يوه را پورتنيس
 د مارنې تر لورې نوري بڼه
 د يوه همدجال وي . نارښه
 لوانان ، پښي ، سياه د ورتو
 د ورتو د ياره پښه مني ، او
 عاڼي من حال خپلو لوانو
 پورته وايي راوړي اړه .
 خپله عاڼيسه ساتنه او نوزده
 كوي اړه عاڼيسه ساتنې بڼه
 مامري . كله چې دي د يوه
 سلنه عاڼي معلوم دي د كلنې
 مشران ورسره ناست وي . اړه ي
 په شريكه په خلاصه پنده ورتو
 موي . اړه په قدر عزت ورتو
 خپله خوښحال رخصتوي . د دي
 يانه د خلكو خبرونه را وړاندې دي ،
 اړه خپل دود ، د ستر او پيا پښه
 دي . هېڅوك د چا فصل پيا په
 نه خوراكي . د چارو پيا په نښه
 وهل كږي هېڅوك د چا په مال
 خبري نه كوي . د شاوخوا منن
 پورې وهل خو لري ، هرڅو ان

د كلنې زياته پيل ، پيل عاڼيسه
 لري چې د ورتو په ښاخو كې د ورتو
 پورې د ياره را ورتو من اجوري دي
 او خپل ماشومان په كې د اړام
 پستر ته سپاري . په د يوه د هر
 چا خپل ، خپل عاڼيسه معلوم
 دي ، هېڅوك د چا په عاڼي نوري
 نه لري . د دي خبرو خبرتو هرچا
 اخوند من ورته خبره كړي دي .
 او راښه ورته په كې اجوري . د چا
 چې توان زيات دي د يوه پښه
 من هم ساتلي دي ، اړه پښه
 پاملرنه ورته كوي ، چې د ورتو
 موسم كې ورته (لاندې) اړه ي
 او زه ي پري اړه سوره خبره ي بڼه
 هره د يوه كې لوانان سپښي خبري
 سپښي سوري ، تروري پښي
 چېنكي لوي ، لوي ناسي دي . په
 دي د يوه پښو ورتو زيات صفت
 ليدل كږي اړه پښه پورتنيسه
 ده ، او هېڅ راز عيني په كې نشته
 د دي عاڼي خلك ازان دي ، او
 ازان مجلسونه كوي . كله بحث
 چا دغوا په برخه كې منن تنه
 را ورتو چې ياره اړه پلانن
 غوا ښه ده د يوه پښي كوي .
 بل په خبر كې چې پلانن دغوا په
 اخري سوري خبرتو دي د پښي
 نه كوي ، وگواڼه عاڼيسه ده ،
 وا ښه هم وړاندې زيات دي .
 د لڼه مجلسونه ولسي شكل لري .
 او د ولس په دود ، د ستر خبرو
 كوي ، بل سمند ريزه پښه
 شو او ورته وي ورتو : هرتي سره
 قسمت خوږل كږي خبره په مني
 كړي ، بله په واخلي . خوږه خپل
 تر كاڼي صفت كوي ، چې رياتو
 كاڼي ښه راغلي ده ، خوږه ولس
 زيات همدرايو پا ليز سم راغلن
 دي خبره نه لري ، هرڅو ان
 خپل ، خپل من صفت كوي او

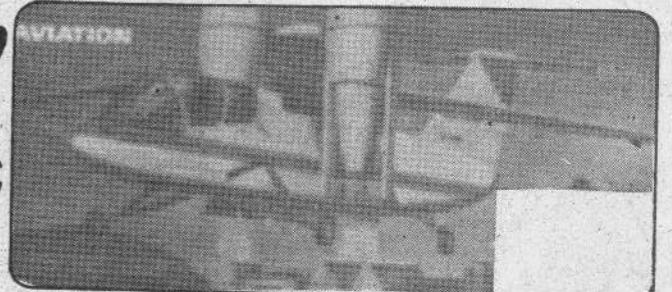
از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

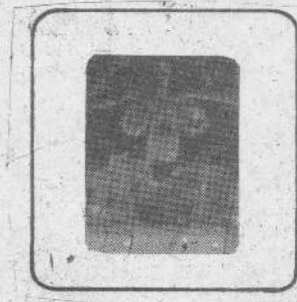
مذ هیا از قدیم بهرانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفت
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و وساک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به توسن امیال . از این شیوه
به نرد میخورک .
نمیوان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .
شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
ناید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی نیست .
نیز کار سهل و ساده میزند
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
میانگند ، زمین ریاضت میبازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
دستی آید .
در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میشوهد به حد کمال خود در سازد ،
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری و صیانت نفس را بیاورد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

از چهار گوشه جهان



طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند به طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هلیکوپتر، تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد. از خصوصیات این طیاره جدیدند:



موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند. و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه. هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیرا بانوشین مقالات جنابین در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند. او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است: ۱-۲- آدم و حوا من در قرارداد ان نام ایندو نفر در صدر فهرست صحابه علمیه هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید. ۱۲-۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صحابه بپرسیم و مهم باگرو بگفتن. مطمئن یهودا هم مننداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تکریمیکم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است. سپس از مهم باگرو در ساره نحوه باردارشدنش می پرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نهاده بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بی تاثیر است. من می خواهم از آن نامزد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم. ۱۰- ژاندارک. بعنوان یک طرفدار جنابین زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بچین آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیرا (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در ولتاها را اداره می نمایند، ولی بنظر من رسیدن کسی به خاطر آوردن که در حوزه تناسل نیز بسیار خوب عمل می کنند ژاندارک بمانشان با آن که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو ناله های امریکایی در ویتمن فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۵)

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پیشتر متحمل نشد اینطور نبود؟ زنکه آخر اینکه اونم دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد! ۱- اسبارتاکوس. البته که مجبور نام اسبارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسبارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است. ۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجنت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم نیایم موس را به دست او بدهم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (بسیار اولی) بنحین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش. جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم. ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو-پینده گی بنمایم. ۱- اسبارتاکوس. البته که مجبور نام اسبارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسبارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است. ۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجنت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم نیایم موس را به دست او بدهم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (بسیار اولی) بنحین دلیل در مصاحبه

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۲۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در این هریک از ۱۹ میلیاردر در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلیون تاییک میلیاردر رویه بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره

کار می کند که هر سه سال یکبار مویج میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار دلار داده میشود. - علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد. - محد سربه و خراش بود. - حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا ۱۲۰ متری آب نیز کار می کند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد: - در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد. - در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد. - بوسیله یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد. بنابراین شماراهن که به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار اکو بکتسرو سبکتر سازند. از طرفی آنان توانسته اند موتورهای را تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که به سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند. به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

مسئله بحران انرژی و گستران و کمپان شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه عوالتس،

چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

بهرامون دوران بیرونی که با تاجا - ریب سروگارد داشته اند ، قرار دارد . مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان بدیده های دوران بیرونی تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند . در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طوب - لانی را بررسی کرد . مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود . به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که درین پرونده اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد .

ثانیا اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات - دارای عمر کم ازما پیش گردیده است . نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره - حیاتی نسبتا طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی ، حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است . ثالثا ، مواد کلد سازی - دوران سالخورده گی حتمی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

در شناخت ظهور دوران سال - خورده گی و رابطه بین کهن - سالی و بیماریها غیر ممکن است . تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید . این مرا بیدان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخورده گی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد .

در باره حال چه ؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیا عرا در واقعیت میتوان طولانی تر ساخت . حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سال - خورده گی عرض اندام کرده اند . اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات افزایش میدهد در دسترس متخصصین کاوش های علمی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کمیاب و آنرا برهم میزند ، - احتمالا همچنان قادر می شدند تا ((انبثی دور)) آن رابطه دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند هر چند ، دوره زنده گی تابع کرکتر جنس یا نوع مختلف است ، از همین جهت است که چسرا هم موش نمیتواند ده سال و هم سگی برابر انسان عمر کند . در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگرد به بیماری های دوران سالخورده گی تا خورد دوران بیرونی . این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتانسیل عمر است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش میرود . از همینجاست که چرا موثقت های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی و سایر ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشته و بهر از موانع خاص است . تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملا بد بینانه صورت بگیرد . در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیش بینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد . از کجا میتوان چنین پیش بینی امیدوارکننده می کرد ؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک واقعا از جمله واقعات انقلابی به شمار میرفت . همه اینها به تجدید نظر در ارزیابی خود پروسه های زنده گی به شمول سالخورده گی انجامید . در همین حال ، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه می رابند شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه ردی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد . هر چند ، چنین دریافتی اندک سالخورده گی به هیچ موربونی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگرد ، ارتباط ندارند . ما به تا سفاست زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقه

دانشمندان بیدارک اساسی دست یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت

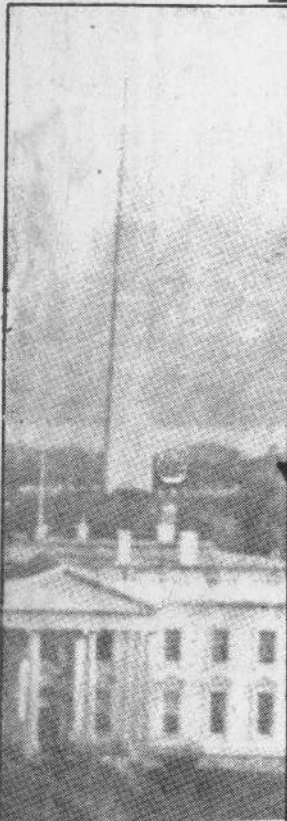
سال بالا رفته است و این ناشی از کاهشانی مرگ و میر نوزادان ، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست . اکنون رشد در همه جا متوقف است . این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده ، دوره حیات انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است . دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد یک تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماریهای قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول عمر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید . از همینجاست که چرا یگانه راه

عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) - سال معروفند . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۶) پاراسلیتوس تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) - سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتیس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هر چه به زمان ما نزدیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز . از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) عمر کند . دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ندی را بدست میدهد . قرار میدهد : حضرت آدم (ع) و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد ، حداقل تا صد سال -

چگونه میتوان از بیرونی جلودی کرد و چگونه در دوران بیرونی باید زیست ؟

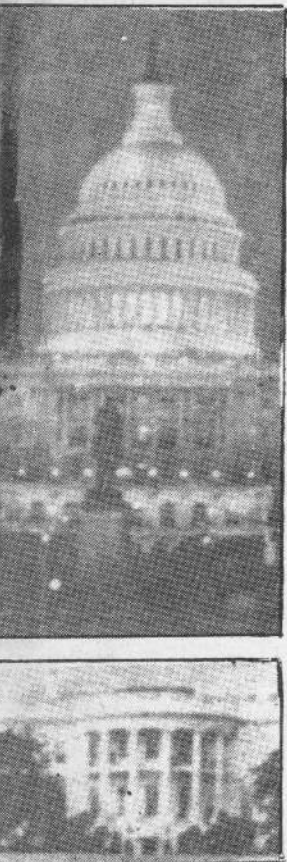
بسیار بشر کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحده در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ فیصد نفوس کره زمین خواهد رسید . این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد می خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند . بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران بیرونی چیست ؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید که دوران بیرونی را چگونه سپری نمایید ؟ آیا امید انید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد ؟ آیا امید انید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پهنجاء درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

رویاها و آرزوهای پراک به جهیوتولوژی (پژوهش های علمی دوران سالخورده گی) ارتباط دارد ، این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند بپوشاند و بیاید ولی هر کس آرزو دارد ، حداقل تا صد سال -



تکون در سیاست

کتابخانه



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستریم باشد. لاسدا بازم تغییرات در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا. دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد ۹ همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقدام داشت، ولس کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید بایستار کند. به یوش میرت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میهندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به فتر کار بناسان، طرح اورا کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولس در آن زمان چنین بود که امریکانوسه

نمود. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد. در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولس کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پورکرانهها تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تو دوروزولس) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

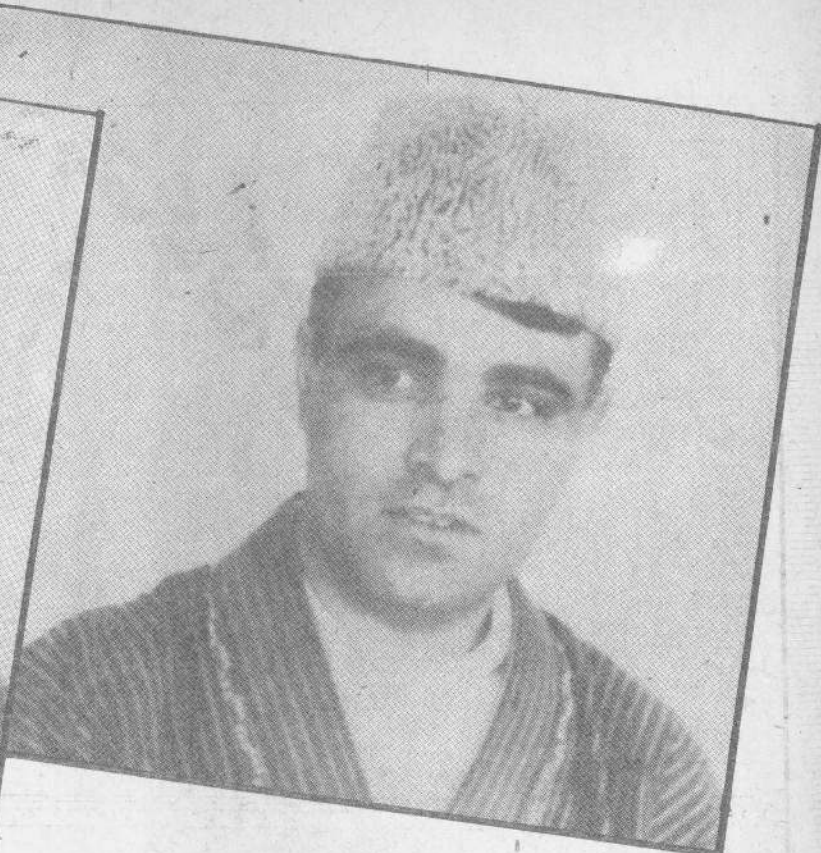
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۲ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند. نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برودی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور ۱۳۰۲)
نگار اختصاصی مجله در رهبر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگون
سلوکیا کرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند. که با ابراز سپاس
از ایفان به چاپ مطالبشان
مقدمت مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با ترسان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شد
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
 داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان
 این است که در نعت خوانی ،
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده
 میشود ، به ویژه در هند ؟

بقیه در صفحه (۱۰۱)

صدای عیار و رجز به بی داشته
 است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا
 نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوا-
 نی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه
 خدمت زبان را درین عرصه ،
 جناب حاجی غلام حسین انجام
 داد ، است ، من برادر بزرگم
 (میرفرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر-
 فرخالد بن است در آستانه میلاد
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه
 کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -
 دارد و محل فاکولته هنرها -
 در بوهندتون کابل است ، در خا -
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است
 سلسله میرفرخالد بن آغاز است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -
 شبها تا سحر و صبحگاهان ما -
 شقانه و بانوای برسوز بلند میشود
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد
 زند و چشم از زمانه میندود و دل
 به خدا میسپارد و در ستایش -
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
 (ص) در دل عاشقان و عارفان
 جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسنی

از افغانستان

کودکاني که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسي

تهيه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فرداي آنروز، قبل از همه در صدد تهيه اين مطلب دلچسپ شدم، بسيار دلم می خواست مستقيماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولايت فراه سه ساله حجاب و روي گيري زنان و دختران از مردان بيگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادريس که بعد است آورد، بدم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضوري است تعلم و تربيه ولايت فراه که یکی از وابسته گان اين خانم می باشد تماس گرفتم که اينک توجه تان را به جريان گفت و شنود معطوف ميدانم:

سوال: شما چگونه متوجه شديد که اين مادر سراز سه سال ولادت ميکند؟

جواب: شوهر اين خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفين و تدفين وفاتحه داري، اين خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: فومها (حالا که شوهر به رضاي حق رفته است، ميخواهم اين مو صوع را براي تان بگويم که من همين حالا حامله دارم و طفل سه سال بعد به دنيا می آيد و شمارا براي آن خواستم که از موضوع بسا خبر بدهد، فردا (خداي ناخواسته) فکري بکنيد.

و واقعاً همين طور هم شد، يعنى آخرين کودک کثر که سه سال در بطنش

بقيه در صفحه (۹۴)

ميدانيد، از روزي که خبر شده ام خبرنگار مجله سباون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو مي کنم، باور کنيد من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سباون علاقه داريم که هيچ گفته نميتوانم، من مجله سباون را هر ماه توسط دوستانم به دست مي آورم و مطالعه مي کنم اما خواهش من از شما اينست که بعد از اين هر رقم می شود نمايندگی مجله را در شهر فراه ايجاد کنيد.

او که خود شرا (طارق احمدزي) معرفي کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع ديگري نزد شما آمده ام، موضعي که حتماً براي مجله ما و تمام خواننده گان آن دلچسپ خواهد بود.

از اين چه بهتر، بفرماييد بگويد که دري تهيه آن شوم.

من در شهر فراه، مادري را من شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادري گذرانند و قبل از آن تولد شوند دندان می کشند.

عجيب است، آيا اين موضوع واقعيت دارد؟

بلى، کاملاً واقعيت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آيا اينست معلومات را شمارا راجتيا رسا ميگداريد.

من می توانم براي تان معلومات دهم، اما بهتر است با یکی از وابسته گان خيلي نزديک اين خانم شمارا معرفي کنم تا معلومات مفصل تري به دست آوريد، بطور

تشکر، من موافقم.

او، ادريس یکی از وابسته گان اين مادرا را راجتيا رسا کرده است، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمينه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خيليس ها زيبا به نام (باغ بل) باغي که در بين درياي فراه قرار دارد.

باغي که تفریحگاه شهر يان فراه است و هر روز به صد ها تن آنجا آمده دم می آسايند و از انواع سيوه هاي رنگين آن دهن پررزه

ميسانند و بالاخره در باغي که باغ بابرواغ بالاي کابل با آن رقابت کرده نميتواند، کارگل هاي رنگارنگ و خوشبوي بتونی به روي سبزه هانوسا به درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گيره ام نشسته و براي تنظيم پروگرام روزاينده ام آماده می گزفتم که گفتگوي دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، ديروز او را در مکتب ديدم که همراي مد يرو صاحب مها

جبه ميکرد.

بيا يك فعه برسان ميکنم، یکی از آنها شوم به راه افتاد، وقتي به من رسيد، سلامی داد و مود با نه برسيد:

بيخشيد، ميخواستم يك جيزوا از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرماييد.

ميخواستم بدانم که آيا شما خبرنگار مجله سباون استيد و ار کابل آمده ايد؟

صميمتت خوشم آمد، از جايم برخاسته گفتم: بلى، شما درست فهميده ايد.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجد بسا صميميت بيشتري دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را يا قهه باشد با گرمی بامن احوال پرسی کرد.

دوستش را صدا زده هر دو بسا نهايت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالاي شانه ام گذاشته گفت:

آيا تصوير کرده مي توانيد که کودکي سه ساله را در بطن مادر سراز ياد ميگردد؟

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و غیرتورمال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی وحشی سر یازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سر زده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترها یا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کاردار بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کاردار روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تا برام سرور ((جوچه)) را بخواهد ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند بازید سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیورتوجه سرور جوچه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار با ناز و دقتی بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان - جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کارفرما میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟
سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم و قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاه می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : (قصه موه کس همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگیرم)

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم : ((به خاطر است که در روزگار کودکم ، پدرمادرم که ایگاش - نمیداشتشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سیی تحقیقی ، از سرایی تاحوشچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند پس در حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((جوچه)) زاده سیی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاشی ؟ بد ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی کاستی میباید اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هار را تبارزند هند و از آن به گولسه تجدید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صدا آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به ((جوچه)) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجازات زندانيان بندستانيها

اجهان ميپوشند . ما در شهرنور
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و گاه گاهي همراه با رفاقيم
دزدی ها و خسر دزدی ها میکردیم
تا اين که اشتباها مرا زنداني کردند
* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر که حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جواني
با لایم شاهدي دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همنگ کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسي که
امروز مردمان بزرگواري استند در
زندان با من معرفي شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته
القبای را ياد میدادند ، روزي قرار
بر آن شد که یکی از اين زندانيان
سياسي را که خود را يداد بشرمل
سلدي را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بر فرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم
و به زنداني گفتم بنويس که اين
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من ميگفتند
که توي سر با استعدادي استس
ميتواني در ايند زندگي خوب
و شريفانه يي داشته باشي و امسا
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟
مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي
رژيم بخشيد ميشود ، وقتي از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که
زنداني شوم اما تصوير هاي فجييع
زندگي مادر ، تصوير هاي عا -
ص قيفاه ، پدر هاي و تصاوير فجييع
و مفلوک همه گذشت ام يك مشيت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زندگي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کسانیکه با من نوجواني
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام
مانند من نبودند ، قيفاه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجی
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس
با ران دوران غارتگري کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهلين مبدل شد ،
بودند که انتهايش ياز گشت به
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود
که مفکوره غارت تويستها را همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -
اسناد شان را که به دردم نمي خورد
دوباره با لايشان مي فروختم .
گاه گاهي مردم به من ، جنان
نگاه میکردند که گويي جنائيتي کرده
باشي و با جنايتکار باشي . درست
در نخستين روزهاي ماه چهارم
آزاديم ، بوليس - همان افسري که
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .
* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مدت هاي پيش موتر حاجي هزار گل را
د زديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زنداني را شايسته مجازاتم تشببت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباها والي لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاوارديد .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري
کردم ، و نيمس از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روزهاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ) سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوس بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم
آخر بايد زحمتي براي رويدن نان
کشيد ، شراب ، جرس و ترياک بايد
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سده بقيه در صفحه (۱۸)

شما هم خبر شوید!

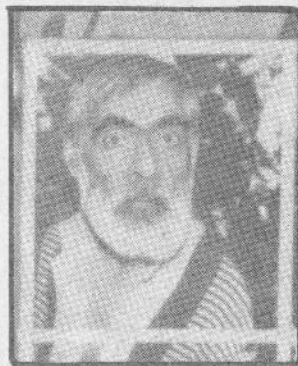
از گپ‌هایی



که ما خبر شدیم

تعبه گنده : فوت زلی

ساریان



زخمی شد!

شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ... ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده

این زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش و در درل‌ها می‌خواند و در شیشه‌ها را آرزو میکرد ... مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان میمانند ... ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میثاق و تبرکات ایارتمان او را به عهد سلامت میبرد ... با سلامتی همه هموطنان را از آزار نگیرد، در وقت نبر راکت، گاه ایزد شمال خواهانیم

تراجم

روانه منزل انبیاق اینده میگرد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در اینجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگیرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از همت‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی میگذرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان



ناشناسی بجایست

با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند ... از کار دولتی دل‌شان، اما آیا می‌خواهند دوستداران آواز را محله ساوون مستی برانجست ... متأسفانه متأسفانه خودشان را در چپ‌کویه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند ... و عده و رویدی با دار ... می‌خواهند مستی برانجست ... متأسفانه متأسفانه خودشان را در چپ‌کویه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

حالا که پرسیدید

عابد رابع بکتاش: س: چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرر می‌شوی؟ ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راه‌ها داشته باشی و از سویی دیگر خانه دار را یک خانه بی‌خانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف: س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن می‌رسد؟ ج: نشنیده اید که ((به به تو که توبه ...)) س: چرا تو هم نمی‌توانی تحصیل یافته و برد بار، خوب همیشه مراعاتت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شواریت نمیدانم کار به کجا خواهد کشید؟ ج: جایزه، به داکتر روانی، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان: س: من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مند می‌شوم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض شو، تا مراسم برآورده شود؟ ج: هیچ جملات نشنویسید یک پایه جنرال شور بخرید ... محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه: س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه‌ام در همین روزها تیلیفون گرفت ... ج: هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ... زهره ایوب از میکرویان اول: س: تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟ ج: استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند ...

س: خود را معرفی نمی‌کنم دختری هستم حدود هجده ساله، تا حال خواستگاران زیاد داشته‌ام، تحصیل یافته‌ام و امتحانات بوده‌اند، اما قد و قواره و پول نداشته‌اند، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و می‌گوید: تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیست از من، از خانواده‌ام که مراجعین بر روی ده اند یا از محیط مکتب یا ...؟ ج: از هیچ‌کدام، از خودی و بی شما و کت‌ها و فتم‌های تجارتی هندی ... لکن جان نایل از مزار شریف: س: چرا همه هنرمندان از رادیو و تلویزیون و مقامات بالای آن ناراضی نشان میدهند؟ ج: به خاطریکه درجه‌بندی خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین‌ها هم عین است ... نفیسه از صدایقی: س: آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته‌اند؟ ج: مردم این سفر را فرار نامیده‌اند، سیاحت مسعوده توخی: س: آیا بدین وقت اشخاصی به حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد؟

س: اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب ... س: چرا هزارویک گپ نشر نمی‌شود؟ ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی: س: چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند؟ ج: به خاطریکه تیل بسا نمی‌شود ... ناطقه حنیف: س: چرا صاحب کارگور و درساوون چاپ نمی‌شود؟ ج: به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده ... سیمیا سروری: س: آیا مویز طاهر شیباب تصا - دم نموده است؟ ج: از بایسکلش خبر داریم از موتورش ... س: اکبر نیکراد کجاست؟ ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران پیوسته، در کابل تشریف ندارند ... سارا از لیسبه حره جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکافیش کم نشر مینماید ... ج: شاید مصروف عروسی‌ها باشند و مریارو هم می‌گویند زنده که در بلارده هم به زارده ...

ج: اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب ... س: چرا هزارویک گپ نشر نمی‌شود؟ ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی: س: چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند؟ ج: به خاطریکه تیل بسا نمی‌شود ... ناطقه حنیف: س: چرا صاحب کارگور و درساوون چاپ نمی‌شود؟ ج: به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده ... سیمیا سروری: س: آیا مویز طاهر شیباب تصا - دم نموده است؟ ج: از بایسکلش خبر داریم از موتورش ... س: اکبر نیکراد کجاست؟ ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران پیوسته، در کابل تشریف ندارند ... سارا از لیسبه حره جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکافیش کم نشر مینماید ... ج: شاید مصروف عروسی‌ها باشند و مریارو هم می‌گویند زنده که در بلارده هم به زارده ...

تعمیر

کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د کلونو
 به گنبدی کی د لورونو تر خسته
 د بنا بخت بازار تود م
 د سیا (هو) د سیا د کلونو
 د گنبدی هیله به ما پوره کوزی
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)
 د لورونی به شاهد م
 زه غوتی یم اود ((سیا))
 د کلونو گنبدی د جبر ولوتانده
 لبته
 زه غوتی یم ما گم داوسلی
 سهار دوزمی به غنیز کی
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی
 شرکی نازیم اود سیا هغه
 غور پدلی کل یم چی د بنا بختو
 به اوبل کی توپل کوزم
 زه د ((ن)) غوتی یم خو
 ((پروه)) د لورونی شاهد م اود
 ((سیا)) هغه غور پدلی کل
 چی د ناز د سترگونی کوی ورتسا
 اوستلای شی
 سو تیره
 بلی غوتی! دغه زمزه به بختی
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته
 د پره لزه رسیده
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی
 کلکیده له اوکده وه!

به اوس بی بناد ه ساتلی یم
 د پروه لورونه - منم چی زماور
 د دوزمی د بختی غنیز بخت مراد م
 م
 منم چی زما به خنداد بوا د -
 حیل آتنی تود پد لای شی منم
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د
 هیله نه هیوزی چی زه بی د اوبل
 اود میانو زره به نخری کی تود
 وسات
 تیه! زه د دی نازین باغ به
 لعل کی چاوا جول!
 اودغه دین توده هنگامه چا
 باد بناد بخت به برخه کریده
 پوهنیم ((پروه)) د پروه
 دینخی لوروسی
 پروه - هغه پروه چی د نلسی
 بناد یرد کاروان ز غنیزه بی دی -
 لوری ته راپللی ده . او هغه
 پروه چی د سوغنده اهار مخی
 ته بی زما دین ورخی د نازیمه
 خاطر خهل د لاسون او روشین به
 سرو لیبو سوللی دی اوز به بی
 د اوسلی هوس بنگلی باغ تیه
 سهارلی یم . هغه باغ ته چسپ
 بولگان خله قافله بکچی ار ولا ی
 نیس
 هغه باغ چی پهلان بی د -
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی
 لخمی ز غولای شیر

غوتی لانه وه غور پدلی م چی د
 سهارنی ز می د مجوا غستلو پسر
 شرب شو
 ز می غوتی به نازان به غنیز کی
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکیده لو
 به جبر وه . خو وروسته چسپ وسته
 د سیه به سیه بلوکی سیا
 نغاری اود سهارنی لیر لیر د
 زوور الکی دینخی قار کی
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -
 سید لوتی ریاری . غوتی بوا ر
 کیم بخت به بخت د جان سره وای
 زه زه چی د بنا بخت د بنا
 د لوتولوری کل رکولای شم دغه
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه
 لورونه ده
 به! د اود لورونه نه ده .
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی
 د شنه آسمان د شنه زره د نامرا -
 دی د خبیری هغه بی زورانی م
 د ((پروه)) د پروه لورونه
 زه پوهنیم چی د پروه لوروسی
 د زمان د اوستورا اوستود تود
 تیارود کوزو هغه راتیره کرم اوده
 د لته د سیه به سیه بلوکی
 نجینی سید لوتی تیاره ایس . د
 پروه د پروه لورونی هغه چی
 د دوزمی به نازمی کلکیدی او هغه
 چی د سهارنی زینور الکی غار کی



شیر نعل محمد دین نواک

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلا ند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پور
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمونو مجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو به پوهید ، اوبه روانی یی
- په دغو ژبو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچس له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشعر غوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار به بنده گان یو
- ته به خه باندي مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجدی موستا به درد یی
- چی یی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خا نگی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خپریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خپبر مگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تا کل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرو لومسو -
لیت په غاړه درلود .
سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) ، ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .
سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانیگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید و نکي کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
مخانیگری خدمتونه کړی دي .
سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تبلخانی مجلی په اداره کی جس
(نن برون)) نومید په کار بوخت
و .
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان
د پوستو یی تعلیل لی اود د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .
سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .
پلاری میا محمد سعید نومید .
خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
بنار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اوبه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او ورپسې د پوهنی په محکه کی د
بنوونکی په حیث وگمارل شو .
سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لوړی زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوبه مخانیگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .
سید رسول رسا لاکوچی و اوبه
بنوونکی کی به لومړ نیوزده کړو -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار
 و طلعت رویا آنگی هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا
 مونس همینگی من قصوات انسانیه
 ساز من بودند - بدین رایی اند
 دوستمیداشتم اورای من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگاش چنین نمیبود ز پراهمین
 محبت های بی حد و حصر او
 بای آن لایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیایی
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سرستم گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدین بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت : اینبار قصه یک
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآگرفته خجله
 زده به نظرم رسیده انده های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی منوشتم ، داستان
 منوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زیبایی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد ، شامری
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد ، اگر می نوشید ، یک وقتی
 مینوشید خیلی هم خوب مینوشید
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد
 بگورزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان
 اسکله بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک وی صدا
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
 های برام قصه کرد ، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

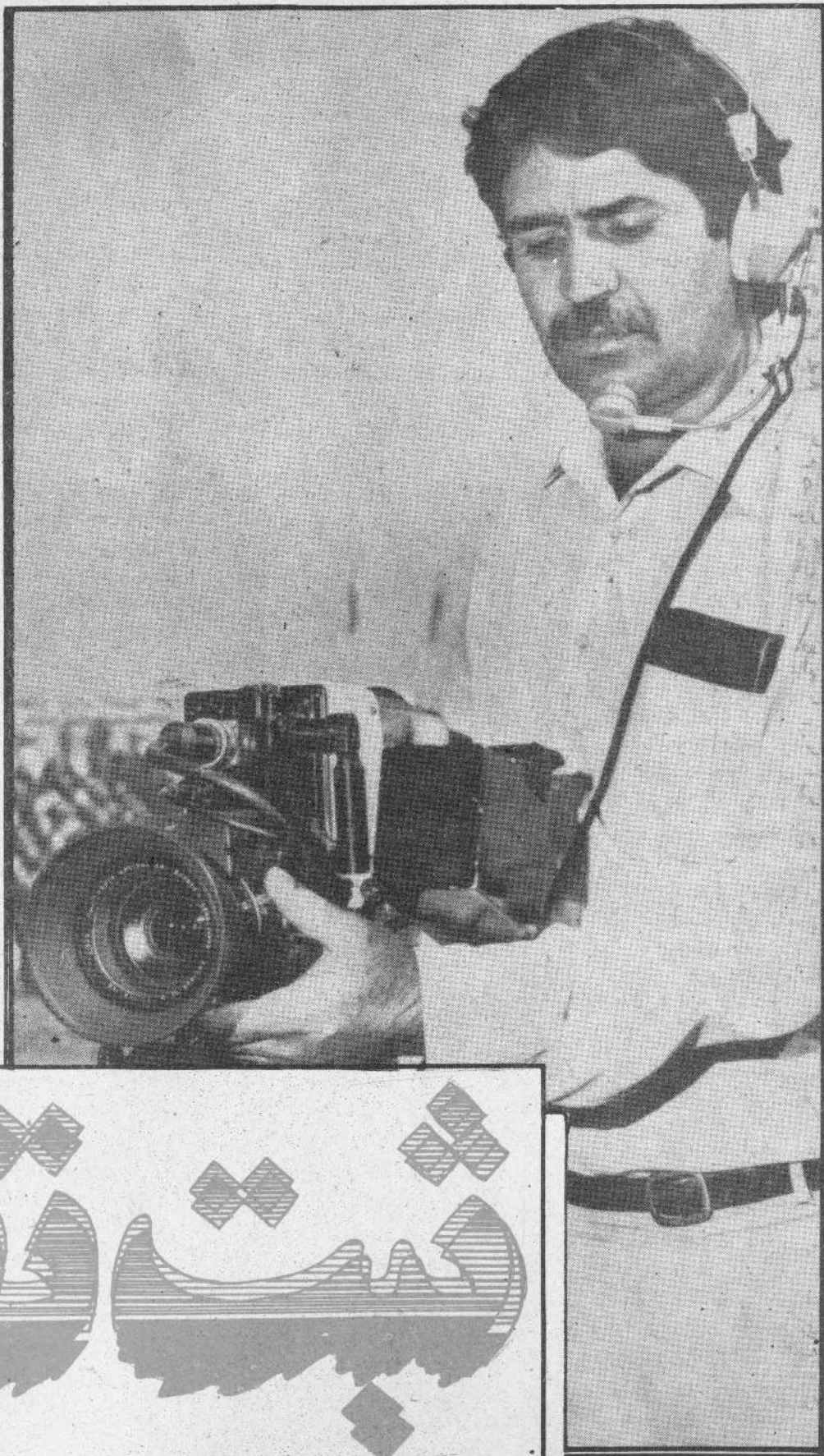
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 رویاهای مذاب او لحظه های
 راسی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود
 رازی از یک دره میسوزید
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 میزد ولی من میشنیدم و می نوشتم
 شاید از غیبتش و وقت ترس

متحول و بار من بود، بدین مصداق
 سید دوستی من کجاست گسرد
 ولی نمیدانستم که من کس
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانستم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین جاسوس را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من جوهره هم با
 کوچترین بهانه از او فریب گرفتم.
 بالاخره با هم از دل و دل گریز
 من موجود منور خود پند
 بودم. یکسال احوالی لم بگذر
 شد که احساس کردم که کسی
 زناشوهری برام طلبه آید -
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه احوالی صرف
 سخنگری می گفتم آنجا بود
 ولی در عوض قلبم را دستمال
 عشق و محبت نسبت به او خیلی
 میکشیدم. مرا خوشحال و محسوس
 نگه دارد ولی من غرق در لجن
 زار غم و فغانه غم می بودم
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد آنسر
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند
 و برانگشت هنر آفرین من تحسین
 گوید. این همه خود پند می کرد
 موجود تخیلی بار آورده بسود
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ
 رابطه و پیوندی با حقیقت
 زنده گی نداشت به سر می بردم.
 خلاصه در جهان دیگری زیست
 میکردم. خانم به عنوان گوی
 چکترین علاقه بی نشان نهادن
 عشق و ولایه او نقطه در وجود
 من خلاصه میشد.
 کم کم احساس کردم که تحمل
 وجود او برام رنج آوراست با خود
 میگفتم: خفت است نه پیوسته بی
 چون من بازن بسوزانی زنده گی
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته
 باشم در حالیکه او قادر به سو
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانستم
 اودرچی رویای خوش از آینده.
 اش فرورفته بود که باخوشی
 عقیده ام را اظهار کردم.
 نخست خیال کرد شوخی میکنم
 ولی همینکه دانست در تصمیم
 خود استوار به شدت گرفت
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد
 که خواندن و نوشتن را به ما سوزد
 ولی من فریاد زدم. من فرزند
 من خواهم و تو نمیتوانی برای من
 فرزندی بدنی بیاوری. بایک عالم
 پاس و اندوه گفتم. از کجا
 میدانی که نقر از تو نباشد؟
 او به تلخی میگفت ولی گریه
 اودر شوره زار قلبم کوچکی
 تاثیر نداشت. و من که از عهد
 پرداخت مهره اش به سهولت
 میتوانستم بدرشم، به اشک
 هایش به التماس هایش، به
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده
 برهم نهادم و همینکه خورشید
 بایرتو زهنت از افق مشرق سر بر
 کرد از ستر برخاستم و بیدار
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
 نمودم. او کجا میتواندست با رای
 من روی مخالف نشان دهد
 پس از کسی گفت و شنود راضی
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم
 کسی نداشت بدش چندین پیش
 فوت کرده بود. یک تازمه آن
 بدو و ثروتش بود. با اخذ مبلغی
 به عنوان مهریه در حالیکه
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود
 محض راترک گفتم. از آن به بعد
 من بودم و چهار دیوار اتاق
 و یکشت تصورات واهی. اشک
 خانه ورق هارا بهم سهاه
 میکردند.
 دو سال گذشت و من همان
 بودم که بودم. زنده گی را زرد
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی
 واقعی و تلخی های آن گریزان
 بودم. تا آنکه یک شب همه چیز

عوض شد.
 یک شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر در رهنه
 آسمان مستانه سرد روی هم می
 نهادند و صفر بدند. انعکاس
 نور چراغ های خیابان در آب های
 ایستاده بی روی جاده منظره
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
 مردی آمده به شوم نزد یک
 شد روشن چراغ تکی از صورتش
 را روشن کرد و لنگی کهنه
 به سر و کلاهش ریخته. لی به یاد داشت
 از سراپایش کتابت می بارید
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
 زده گفتم: آنا ساعت چند
 است؟ به ساعت نگرستم بازه
 شب بود باخوشی گفتم: یازده
 بجه. فکر کردم همین که جوابش
 را بدهم از کسارم رد خواهد
 شد ولی اودر حالیکه پس گردن
 راس خارید و باره سوال کرد:
 منتظر موتوری استی؟
 گفتم بله!
 شما هم انتظار موتوری دارید؟
 در حالیکه به اطرائش نظر
 می انداخت خنده می نمود
 گفتم: من منتظر مشتری استم.
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته
 چیزی نبود که منتظر مشتری
 باشد، خیال کردم شوخی میکند
 بی میل نبودم تا رسیدن موتر
 خودم رابا او سرگرم کنم. قطری
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش
 برداشتم با لایتم سگرتش را.
 آتش زدم
 طرز سگرت دود کردنش را انستم
 که سگرت نیست زیرا نهی از
 سگرت را در دهنت فرو برد نظری
 به سراپایش انداخته گفتم:
 گفتمی که منتظر مشتری استی؟
 خنده معنی داری نموده گفتم:
 بله منتظر مشتری استم ولی این
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

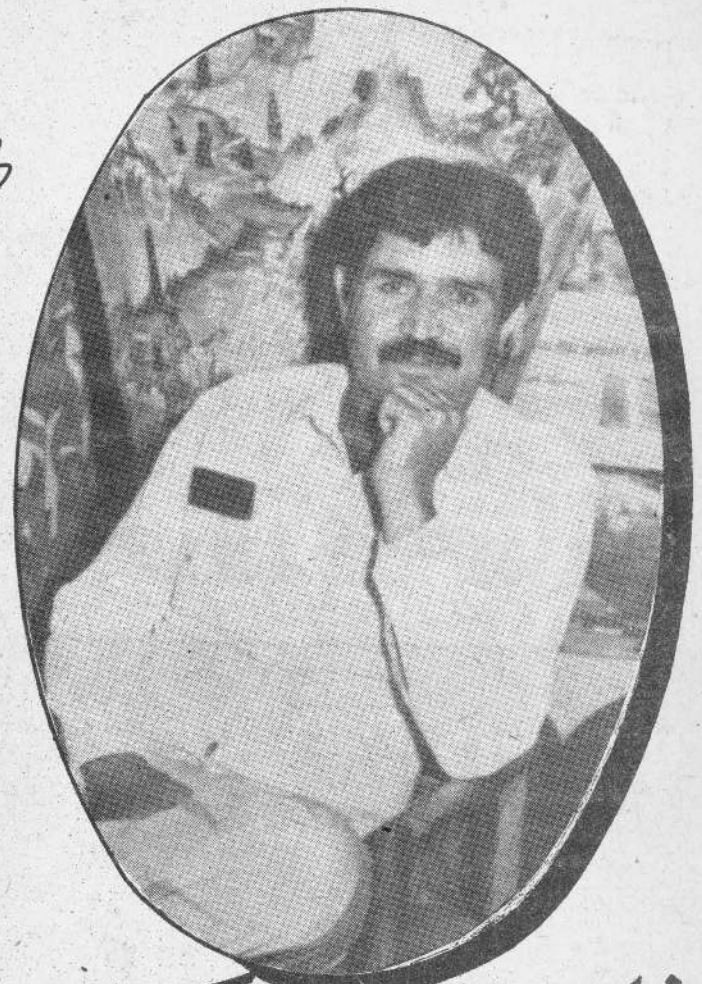
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را فراری -
 ساخته است.
 یقین داشتم دیوانه نیست
 ولی از حرف های بی سروپایی
 هم چیزی دستگیر نمیشد.
 خودم رابه صحبتش علاقه مند
 نشان داده پرسیدم: خوب
 بالاخره نگرستی چه میفروشی؟
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان
 دوخت و بدون آن که در چشمان
 نگاه کند بالحن زنده گی گفتم:
 بستر نم و آفوش گریه. این توانستی
 که مرا نیشناسی تلخ جوانهای
 شهر با من محرومت دارند.
 لحظه بی با خود اندیشیدم
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
 دیدم من هم جوانم. آتش شعوت
 یک باره در وجودم مشتعل گردید
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی
 درک کرده بود. در حالیکه
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعنتی
 که چند دقیقه بعد در اختیارم
 قرار میگرفت سر از پانسی شناختم
 مبدل به یک پارچه شور و هو
 شده بودم. هوس کشنده و لسی
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
 زن نبودم. تلخ سرگرمی من همان
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی
 بودند که بر تار و پود وجودم
 حکم سوراخ داشتند.
 مرد از پیش من از نیالشی
 از چند کوچه که ملوا کتابت
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت
 در آنجای یک کوچه تاریک که
 بوی زنده گی فضایی آنرا نباشد
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی
 به اطرائش نموده پس از آنکه
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست
 با پشت دست به علامه رمز چند
 ضربه خفیف به درواخت، صدای
 یایی از پشت در به گوش رسید
 و لحظه بی بعد در با صدای



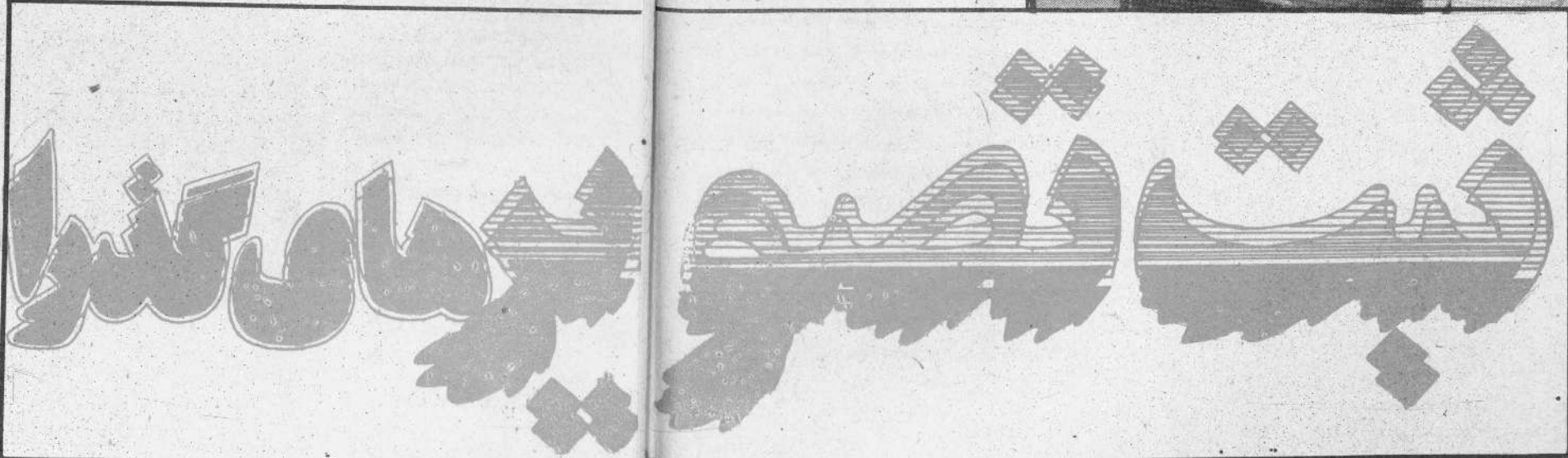
و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلمبرداری می‌نشینم که از آنجا ز
 کارش همچون عاشق دلباخته می
 برآید و به خصوص هنر فلمبرداری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص درین
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ
 (اهل هرکجا که باشی باز هم
 افغانی استی) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و بگری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه می
 به داخل رهنماییم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری

مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون



پا فاروق زرننگ



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروآن در صحبتم را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود یوسران به شما ایده داده
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود یوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفت :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میرسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همبگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در زدن تان دارید ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در زدن هیچ تصاویری نیست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود
 ندارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای راکت ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حدی ممکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب بیاورم و به کشور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیآورم .
 * پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخصصی تصویر
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ب. ج. ا. -
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ب. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگ اهل هرکجا که باشی
 بی بازهم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

درد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای راکت ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حدی ممکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب بیاورم و به کشور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیآورم .
 * پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخصصی تصویر
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ب. ج. ا. -
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ب. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگ اهل هرکجا که باشی
 بی بازهم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



و نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعی، الکولیزم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکولیک است که سبب تشویشات در نوب های معیاری سلوک و روش شخص در محیط زیست، خانواده، جامعه و هرصه کار شده و همراهی نهایی برای صحت خود شخص الکولیک و آسایش و آرامش سایر اهالی می باشد.

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول، یک حالت بیماری و غیر نورمال است که شخص از اثر استعمال زیاد و مداوم الکول، سرانجام به مرحله می میرسد که خود را ناخیر به استفاده از آن میدانند و این ناخیری به علت احساس نشاء و یا خماری و هم برای جلوگیری و کاستن اضطراب روانی و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

از الکول به وجود می آید. وابسته‌گی به الکول چی گونه به وجود می آید؟ طوری گفته شد از اثر استفاده از الکول در یگرگونه‌های منحصر جسمی و روانی ایجاد میگردد که آهسته آهسته این د یگرگونه‌ها شکل ثابت را به خود میگیرد.

الکول در مرحله اول به انداز کم، تا تشویشات آرامش بخش تسکین کننده، نشاط آور و تسریع کننده فعالیت های روانی را دارد به همین علت کسانی به این گونه تشویشات روانی الکول نیاز دارند و به آن مراجعه میکنند که با محیط زیست خود تطابق خوب نداشته و یا بی نظمی های روانی از نوع Neurosis و یا تشویشات شخصیت داشته باشند. این گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و ناگاه از الکول بروی های روانی خود راضی میگردند ولی سرانجام به مرحله می میرند که از اثر د یگرگونه‌ها ایجاد شده جسمی و روانی به

وسیله الکول ناگزیر و ناچار باید به صورت مرتب از اندازه های زیاد تر آن استفاده کنند که به این ترتیب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود می آید.

در ایجاد وابسته‌گی به الکول محیط زیست شخص، مسائل تربیتی، عقاید، عقاید مذهبی، خستگیهای بیش از حد جسمی و روانی، موجودیت نارامی ها و صدمات روحی شدید و یا خفیف و مداوم نیز اهمیت دارد. البته عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند: قدرت الکول در محیط و مدت استعمال الکول، استعمال از الکول به قسم تجزیه بی وسیله، نوجوانی که یکی از اعضای خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن آرائی خود و تیریه الکول مینوشد طوری که ملاحظه میشود عوامل سبب وابسته‌گی به الکول، ناگون و فراوان است که مجموعاً

به سه گروه یعنی مکتورهای اجتماعی، نوزولوژیک و روانی میتوانند هضم شوند.

الکول سبب چی د یگرگونه‌های در وقت میگردد؟

الکول سبب تغییرات و بی نظمی های مختلف میتا بولیک در روزانه انسان میگردد. بالای میتا بولیم ویتامین های گروه B مخصوصاً ویتامین B1 تا 12 کم شده و در نتیجه زیان های متنوعی در سیستم عصبی مرکزی، سیستم عصبی محیطی و سیستم عصبی اتونیم از آن به وجود می آید. تا تشویشات آن بالای جهاز هضمی به شکل التهابات معده، سرطان هلو تغییرات در جذب مواد غذایی ظاهر میگردد، سخت شدن و بی حس شدن حاد تا ناگوار د یگر است که در فیصدی زیاد اشخاص به صورت مداوم از الکول استفاده میکنند به وجود آمده میتواند الکول سبب یک سلسله تغییر غیر قابل برگشت در قلب

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها بیشتر تعاد ف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست چیست؟ نشاء یک حالت روانی غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال شدن تدریجی نشاء در مغز و از بین رفتن تاثيرات کنترل کننده آن بالاي سایر نواحی در مغز به وجود می آید و تاثيرات (Toxic) توکسیک و مسموم کننده الکول بالاي حشرات دامغیست . در شروع این حالت تسمی یا نشاء شخص یک احساس سر لذت بخش گرمی در بدن کرده و عضلات به استراحت (Relax) مروض شده و یک حالت آرامش جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان به جهت مثبت داشته ، احساس رضایت از خود و اطرافیان زیاد شده و یک حالت اطمینان و اعتماد به خود به صورت گداز و تغییر طبیعی به وجود می آید ، شخصی واقع بین را از دست داده ، امکانات خود را پیش از حد ارزیابی کرده و خود ستایی میکند ، نیروی خود گاهی Autocritic و نزدش تنقیدی میباشد ، اعمال و سلوک خود و دیگران را نمیتواند واقع بینانه و درست ارزیابی کند ، در صورت پیشرفت حالت نشاء ، اینسا ط مزاجی شخص به بیگانه حالت حساسیت تبدیل شد مقابل هر موضوعی واکنش میدهد ، به آسانی از رده شده و یک حالت متاثری در عیلاقه راه خود میگردند ، تعصب وی شدت یافته و امکان دارد بعضی اعمال و حرکات Empulsiv به وجود بیاید ، شخص درین مرحله به آسانی به اعمال و حرکات Agressive و تعرضی نسبت به اطرافیان و یا نسبت به خود ممکن است دست بزند و حوادثی را که از نظر قوانین و مقررات احتمالی و طب عدلی ، دارای اهمیت ویژه است به وجود بیآورد

درین مرحله (Coardinat) انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از بین میروند و شخصی نمیتواند توازن خود را حفظ کند ، ادای کلمات نیز واضح نمیشاند که این عدم توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه تاثيرات مسموم کننده الکول بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً کسالت و خسته گی و کوفته گی و در عضلات سردردی ، تلخی و بد مزه بودن دهن ، تشنه گی و وفورط حساسیت به وجود آمده و یک حالت سقوط مزاجی به شخص دست میدهد که این همه از اثر تاثير مسموم کننده الکول بالاي انساج عظمی ، معده ، جگر و سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز به وجود آمده میتواند که درین صورت حالت شعوری روشن از بین رفته و شعور به مکه رست و خفایت میگردید و ممکن است تا سرحد کوما نیز برسد ، در این حالت گاهی تشنجات مشابه به مرگ نیز به وجود آمد میتواند و حتی ممکن است تفرط و تبسول غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی به الکول طوری که در آغاز نوشته نیز گفته شد ، عبارت از بیگانه میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری به نوشیدن الکول است و نشان دهنده وابسته گی جسمی و روانی شخص به آن میباشد ، در اثر آن شخص به صورت متناوب (Periodic) و دایم مجبور است الکول بنوشد و در نتیجه آن تدریجاً بی نظمی های جسمی و روانی در او پیدا میشود و شخص به تغییرات غیر طبیعی در شخصیت و روان خود دچار میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت تدریجی و خفی به وجود می آید

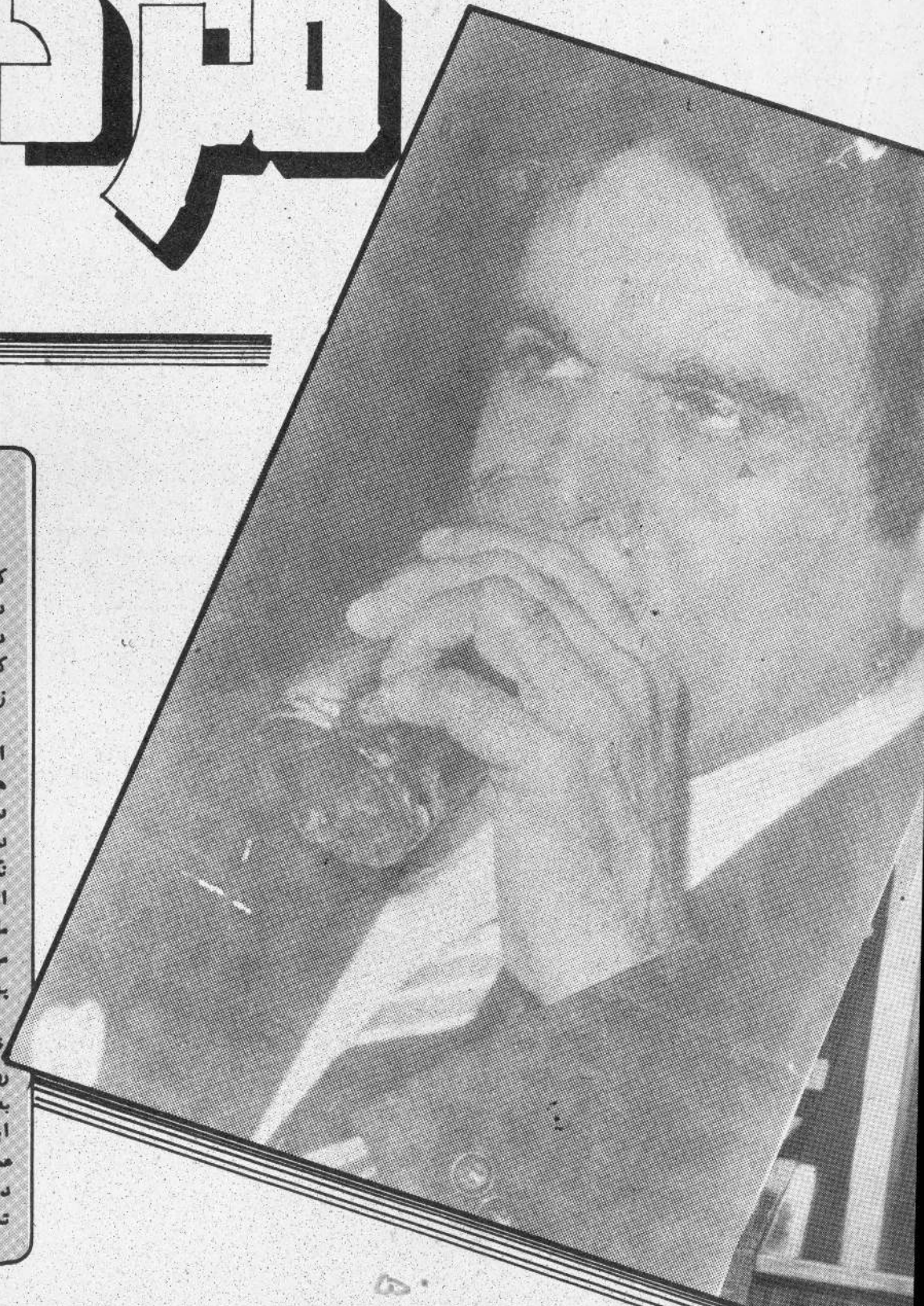
بدون آن که شخص متوجه این حادثه گردد ، پیش از آن استفاده از الکول ، تصادفی بوده و گناه گاه صورت میگیرد که تدریجاً مقادیر استفاده از آن بلند رفته و به صورت منظم و مرتب تبدیل میگردد ، با پیشرفت این حالت به تدریج تغییرات در روان و شخصیت شخص تا سرحد تبسول الکولیک شخصیت به وجود می آید ، الکولیزم مزمن را در سه مرحله ، جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 ۱- در صورتیکه نشاء خفیفی شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی بازدارنده ، استفاده از اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات پیش از استفاده از الکول ، فراموش میگردند ، نشان دهنده اختلال در حافظه است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه زیاد الکول به خاطر بیگانه دست آوردن نشاء آشکارا که این حالت نشان دهنده ایجاد حالت تحمل (Tolerance) مقابل الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن ممکن است ۲-۳ سال دوام کند ، شخص وابسته به الکول آهسته آهسته به مرحله دوم الکولیزم میرسد که درین مرحله از علائم مهم و دایمی آن به وجود آمدن علائم قطع دایمی و صفا بند (Abst in a nce) است ، این علائم طوریست که روزیکه شخص الکول بنوشید ، مانند تشنجه ناگوار جسمی و روانی در جگر میگردند ، از تبیل سرخ روی برخیون رنگ های خون در روی برخیون شرابین صلیبه در چشم برش قلب ، فشارخون پایین ، احساس ناگوار و دردناک درنا ، حبه قلب ، سرخ روی سردردی بروی زیاد ، چمک شدن جلوسد انگشتان ، رعشه دست ها ، درد های عضلات و مفاصل ، تشنجات هضمی ، بی اشتها ، تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بسه اجزای فوق بی نظمی های روانی نیز افزود میگردد که به شکل تغییرات مزاجی انحرافاتی ، اضطراب ، ترس وید هانسی ها میباشند ، علائم قطع دایمی کم کم شدید تر میگردد و در نتیجه شخص معتاد مجبور است جهت جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار فوق بازم به نوشیدن مقدار بسیار زیاد تر الکول بپناه ببرد ، این مرحله ممکن است از ۲-۵ سال دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن تحمل شخص مقابل الکول دوباره کاهش مییابد ، شخص با اندازه کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و مستی دست مییابد ، درین مرحله شخص به صورت منظم از الکول استفاده کرده که به صورت عادی و بدون زحمت و به شکل آب الکول مینوشد ، این حالت نوشیدن به صورت مسلسل و تا یک هفته دوام کرده و شخص تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار دارد ، درین مرحله وضع جسمی شخص نیز وخیم تر میگردد ، کسالت شخص خیلی زیاد بوده ، عرق زیاد ، فشاربازین ، تشنجات نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی سطحی ، بی اشتها ، استفراغ و لاغری به وجود می آید ، درین مرحله از اثر استحال و تخریب دماغ کوچک (Cerebellum) علائمی به شکل سرخ روی ، بس موازنه گی در حرکات ، مشکلات در تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل شخص مقابل الکول بازم کاهش یافته و با مقدار یکم الکول نشاء میگردد ، ممکن است حملات تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy) نیز درین مرحله به وجود بیاید ، تغییرات در وضع روانی و از جمله حافظه شخص عمیق تر شده ، حالات تعرضی (Agressive) ممکن است به مشاهده برسد ، شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً به تغییرات منفی مروض میگردد ، اختلالات عمیق روانی که از



ارزغیرت

دلپ کمار سرمدی



ترجمہ: مہدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنرپیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنرپیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایس شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست

دلپ میگوید :
آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک و این
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .

اندهان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قابل شده اند
و مراد رسکوی پرطنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت
و طلب ثروت است این سرانیز در
ذهن و ضمیر هر انسان جای
بزرگی داشته و یک بخش آمال و
اندیشه های او را استیلا کرد
ولی این آرزوها را از جباری
مشروع و درید استحقاق باشد
حاصل کرده از راههای غیر
مجاز ناصواب .
دلپ صاحب ! تا قبل از ورود
شما در سینما هند ، شیوه
وروش فلم های هندی به گونه
بود که شاید شما فلم های آن روز
را دیده باشید و این قول راتا
کنیده ولی با آمدن شما در جهان
سینما ، شمایل و سببهای کار ، رخ -
دیگری به خود گرفت - یعنی یک
طرز خاص و یک روش استثنای

که پاک داشته هاسانانات داشته
علا در سینما هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سببهای جدید در تنهیل
و هنر سینما هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سببهای سینما هند
با ورود من ، در سینما ، حریف
بمزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تاحال نمیدانم چی کارنامه یسی
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تشهیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیسته آن یکی بهمار میبود ، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیسته بازتاب دهد .

آن دیگر میبود ، باز هم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و برتسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود ، یعنی هنرمند به (پذیرفتن) و (نه پذیرفتن) درگیر میبود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میزدیم در فم مادری میبود ، با خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند ؟ وقتی به چهره مادر فمی خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فمیی متصل می شود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و یا پیروی از اصول (پراگما - تین) آرزو می کردم وارد عرصه واقعیت ها شوم ، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانم ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیوه و سپنتراس) فکر می کردم . وقتی وارد معرکه فم و سمنما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فمیی نشوند و - شماری فقط پول به دست می آورد -

دندود یگر به هیچ اسم و رسم پیایند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر می کردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گسر

از غزنه

از خرم بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتقاد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سمنما به وجود نیاید ، باک هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپوزی ، او را می شناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بدیم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبوم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ما همه تا حدودی بی خبر استیم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمی شود که از هر لحاظ کامل باشد ، ولی در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میبوم ، با میسد کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند ، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است .

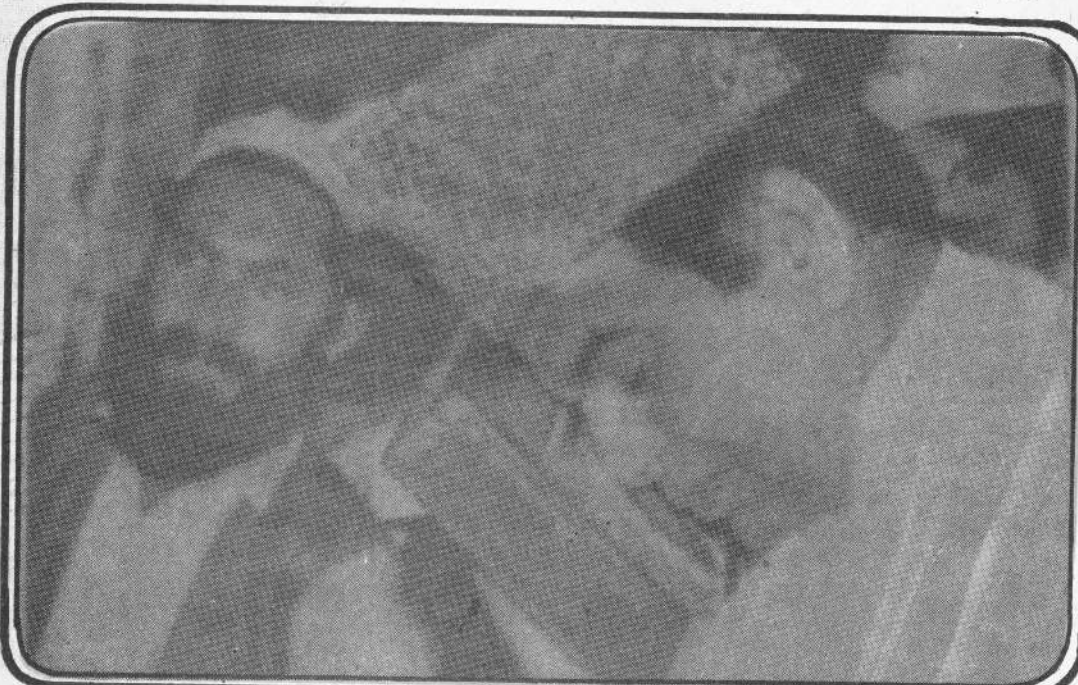
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریشه ؟ - هر یک دیده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پدیده هاء هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که که شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبورد . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولی او در گینودن ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیگم و شما نمیتوانم این خرافات بپندارم ی او را توجه کم ، ولی از روزیکه خود را شناختم ، تا همین لحظه با همین تلقی و پدیش وزنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست ، در واقع وزنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید . من با این نورمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گردن چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل می کرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمی شود ، این را تجربه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کبیر فلیمبراری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه آن را در یک نقطه تمرکز دهد . ولی در این کار هم اندیشه

آداب و معارف و ادبی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ معنی مراد عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکنات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پایی خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و بای کوفتن آیند و هیچ ازین بیرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

سبب چستی

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بد آن درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سرید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسایم ، خوردم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

ادب و معارف و ادبی

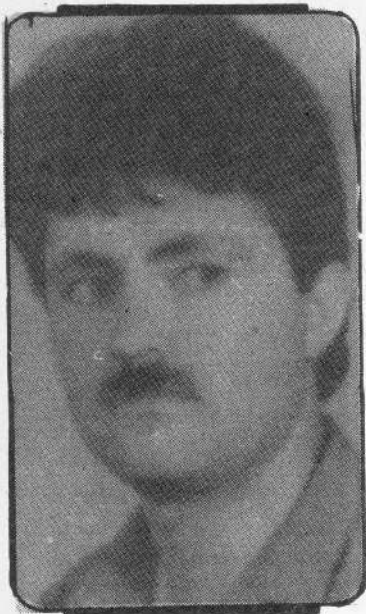
رتبه و مورد

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیار می دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید برآمد میان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهی جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشینم ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دویاره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرابه کجایم کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتا عمل کند از مواظت جمله واعظان مستغنی است .

راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاست مفرمای که مرا بر توحقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیت باشد که در ماند و اخلاص دهد .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهرین بنیاد بیحاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریرناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سواس شمم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

د وگسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینیوشی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آبه های مهربانی بود
 به برگ هرادای او شمم آشنایی بود
 چپهاگوم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

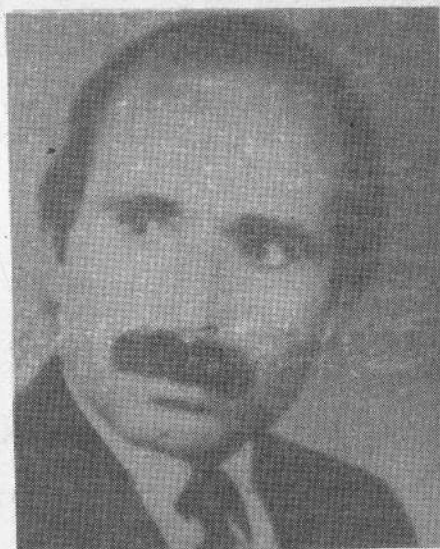
در بنیاد فرهنگ

ومن
 این بسته بازجهنم یک تاریخ
 یک آیمین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خواږه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواو ژورمیا نوکې څپاره شوي وښيږي دي
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوی ده له وطنه
 سره مینه هومانیز او انسان دوستی هغه کی دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسی
 ښک ستا وښخته پورته په سلام شوم
 بی فیرته!
 نه دي خونده و
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره
 تاچس خیال د جدایی درلود په زړه کسره
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

کید

د اتم جسی
 پرښته هسې
 د شنه سوری په زناکې
 لویه شوی
 بنا پسته بی
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو د رڼې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خیال شغه

نویت زما دي ساقی یاخه راته نه که بیما نه کړه
 په غوښتو بیما نوې له خپل محانه بیگانه کړه
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانا نه کسره
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تخیل کې
 د جامونو په کر لگهاري لور ه سته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیشو کې
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویارانه کسره
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشو می بنکل کسره
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره
 د عمر ونو ارامس می وچو شونډه و ته می گسوره
 ساقی جگ شه پیالی بریز ده خمخانه رایه پمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شسې
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یگانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تن چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با میتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتیم نقش داده شده، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .



در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند، هر یک
زنده گی جداگانه ای داشته
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمند انگلیسی
زاده به جهان گشود. پدرش
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دوست می‌داشتند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد. وقتی برای اولین بار به
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود. پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت، زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد. الیور نیز ایام به خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر-
د بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او
گفت:
- درین دنیای بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد زنده بودم. آدم‌های
کاملاً ابله‌ای که هرگز اتفاق بدی
برای آنها رخ نداده بود و آدم-
های کاملاً باهوشی که ازین آدم
های ابله، ابله تر بودند منتهی.
☆ خود. این موضوع را نمیدانستند
این دو شخصیت متضاد و در همین
☆ حال بهم پیوسته، بر حسب تعادف
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست
انان چنان ریشه گرفت که یک زوج
☆ فراموش نشدنی را تشکیل دادند.



اخیراً فلم حدیدی را محترم
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-
دانی سینماید، که سناریوی
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارند.
درین فلم که بیانگوانعمیت
های جامعه ماست، هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش آفرینی نموده‌اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگمتم: (ا بیزش میخوام)

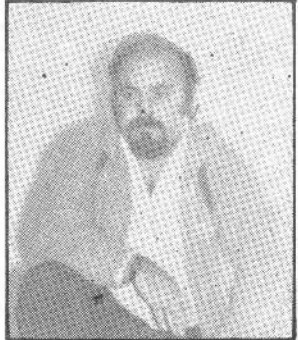
☆ برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین.
☆ یک راز را بگویید؟
- این که من ازدواج نکردم

☆ زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا
ریخ اند. من مردان جلدی
را دوست دارم.
☆ در زندگی دوباره، تان
آرزو دارید که چی باشید؟
- یک مرد تابه مردان بیجا-
موز که چو گونه با زنان رفتار
کنند.

☆ بهترین دوستان؟
- خداوند و او...
☆ قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است؟
- قصه خودم.
☆ یک جاشدن را تعریف
کنید.

- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
☆

سازنده‌های جدید



انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته‌ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش-
منست. موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر-
دارد.
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش آفرینی کرده‌اند.





وحید امید ویکل صفحه ۵۸

۴۱

دانشگاه فرهنگستان هنر

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری یاد پیلیم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته و پیلیم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد و وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد و وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

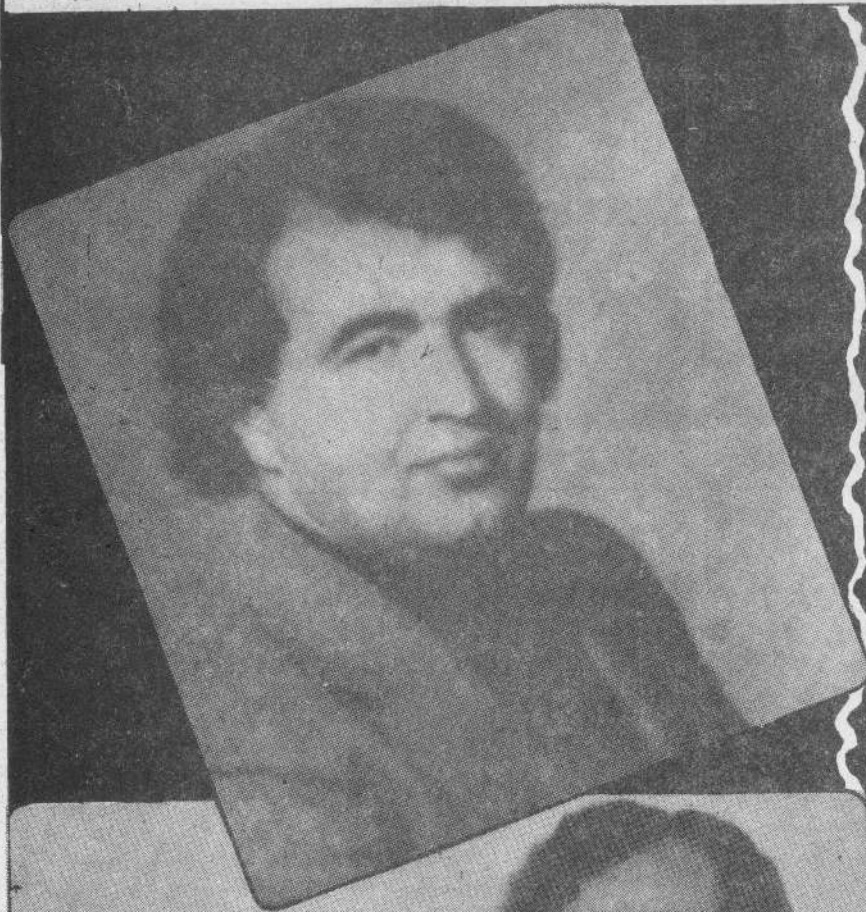
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهاد رساچه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد میج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چی گونه راهی را گشت در فرجام همولای مرگه انتظارش را میکشید بچود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسفا - نواده بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب ممبرویس آغاز و بعد شامل لیسه شهروشه سوری گردید و در مکتب شاگردی در درسیو صمیمی باهم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
نامالی‌مات درزنده گی داشت
لبخنده میزد، مرگه راسخره می‌کرد
و درآینه چشمانش تصویر آینه
روشن جاو دانه نقش بسته بود
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه
چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
بنده از راه رسید لبخنده در
گوشه لبانش خشکید و تصویر
آینه درآینه چشمانش شکست
و امروزکه یکسال از مرگه او میگذرد
نمی‌توانم بخود بقیولانم که
همایون (رازبان) آوازغوان
خوب کشورماد یگر درمیان ما
نیست.

ولی به اجبارمی پذیرم که
همایون رازبان دیگر در میان
مانست، درست یکسال قبل
تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
های ساعت از عدد دو گذشته
بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را
ترک کرد مادر از عقب آنان آب
سرد ریخت تا فرار از ایشان -
روشنایی باشد زن و فرزند او -
و همسار د یگر بودند.

یک دیار
آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
براه دقیقه هارا بر می‌شمرند و
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او
همگام با زن و فرزند قدم بر میدا -
شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی
زاید الوصی در رگها پش می‌د

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهارخواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانواده گی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدبیر در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیولوت پریده بی بود. از طرفین روزانه دیپلومات های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادتش می کردند این افراد اینه خاطره چهار خواندیم:

چنان تشریح بود که در بیولوتی:

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، اگر هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده روستایی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ساده ال رسید. تپه زانه نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او آن کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه با بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار راست. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در ((زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش در میدانم. با او زندگی چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ ساله گی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و با رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تپیک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروس می کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفاهمه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوانی او را بر این قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی ((دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

... از ((دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانم نامزدی را تمویض کنم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروس کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان بی اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عسرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب برسد. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی در تهران ماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم بیولوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در ((زاد آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیگی بود. او در بار می اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتش بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتداد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پر از آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر دیگرش (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد، جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در ((زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عسرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروس کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او از آنهایی که از شوهرش جدا شده بود، به نام پری سیما ((زنده)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. پری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با پری سیما زند آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. پری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم. سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. ((منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلاند زومبرگ)) دیپلمات اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزدیکان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئی فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوی ((زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهتری والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بدید بود.

شهنشاه را در بارک ((زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفتیم تا همایش زیاد خوب کنیم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود.

من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهاییکه فقر مخصوصاً به آنها کمرته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تدوین تویر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمزدی (پسر صدراعظم) بود. بهما وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان روبرو شد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایلی بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت راه هم میزد. کمره پگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. ((ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. ((بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، او مست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست دقیق حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او گاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ((بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش مکن که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجسوز از من بپرسی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عسرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهابت داشت. ((بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفسم، منگ از بیماری ((تیبوز)) رنج میبردم. دکور عیادتی همیشه به عیادت در ((زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در صفحه (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است . زیرا
غریزه در جهان بیکران ، ناجیبز
است وی اثر ...
انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته نمی ناسالم
رایه جای خوشی و صیب رایه جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است . و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بند و پرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هاد و مراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ معیار واحد
تمدن و برهیت وجود ندارد .
برای انسانی که با هنر نقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود در آرد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده نمی خورد .
او که صاحب نظرات ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود ، تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلوی اجتناب
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در ایفای
بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -
زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است . به همین اساس -
پیشدارند ، لذت زیاد است ، برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها شاهد
کافی نیست . بلو بیش ژرف باطنی
ضروری است . و اما اثرش زیبایی
ایجاب دانش و پوز را میکند .
اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است .
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیمای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است . فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
ند ، تا نیروی بیست .
بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تاملند .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنشاز
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .
در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
و زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردم ام))

به بنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است . خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی طاربر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است .
فلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیمای زیبایی ، آرایه میکنند .
البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .
برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمت ها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهانی موجود است .
رنج کشیدن ، زیباست . مهربانی
زیباست . و عشق زیباست . عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بهره اختتام یافته
زیباییست .

و جوهر مشترک خیر و زیبایی در -
جبهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقارت
خود پسندهی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .
به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لذتین آید ، آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .
باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیایی طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -
زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور
به ارمان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر رایه گونه
زیبایی شناخت . هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد .
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیایی زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است . لیکن نیک
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی
زیادی یا نیت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تحمل ، هر نوع
حقارت و دستی رامیدیرند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تحمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .
خرد مندان بدین باورند که :
(مهربانی زینت نیرومند است)

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و پیران کننده ، احترام
میگذارد .
حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد ،
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .
شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبدن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجالت و حقا -
رت را ، در آبدن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبدن است ، آن قدر خوب به
چشم نمیخورد . مگر او را لبتین
رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، بانوی برتر
مادری میدرخشد . نگذار که قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خودی خود ، احترام بر انگیز است .
ابرازک وی نیم و باران که بی
هدف در بھنای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابر ضخیم بزم و باران ، به گامسپاه
بزرگ میماند . او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سپاه بر عده ، اعتدال
و سپری را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی دلغرف -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .
برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیبز
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حصن زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است ...
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصراحتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد ،
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترون قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریشت در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایم بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



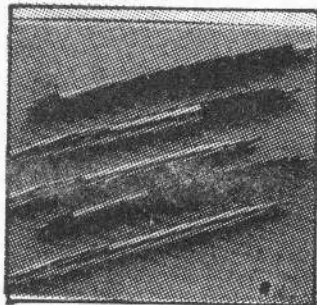
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- بین جزئیات را بر روی صفحه و پاکت های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر - خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیع وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرود، و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف میکنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه‌گری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. - ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش‌های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن‌ها سعی می‌کند تبار، زنده‌گی بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش‌ها عبارت از مجسمه‌ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت‌انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است؛ او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. و آری، این میراث انسان غنی تر و غنی‌تر میشود، - صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که، اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می‌بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را ما از ظلم بیرون آورده‌ایم، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده‌گی انسر - نیست. ادبیات بدون خسته‌گی کلمات و یا بنیادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می‌آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ - های پرتخیل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده‌اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست‌های ساحلی حفظ گردیده‌اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعاً هنوز نایل نگردیده‌ایم. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و - شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا ناآگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده‌های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، - هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دست نزد یک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلاً به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود: ((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)) الهه تابش نور سرور است که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی بنیادها یاد گردیده که سیمای سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می‌یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند. ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده‌گی بخش حقیقت را، با زنگنه‌گی مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

بقیه از ص (م) (۷)

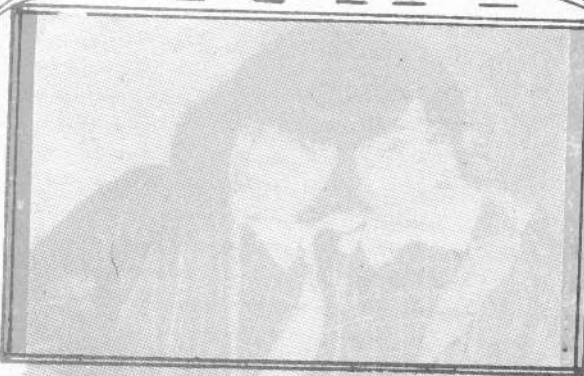
مدیر صاحب

گشت و مات

عارض: مدیر صاحب حال حاضر
کار مرا اجرا کنید!
مدیر: معجب آدم شله استسی
نزاکت را هم نمی فهمی، بیشتر
دی دی که باختی و جگر خون شدی،
در وقت جگر خونی هم آدم کسار
کرده می تواند؟
عارض: پس حالا چطور کنم؟
مدیر: فردا بیا.
نوشته: احمد شکیب

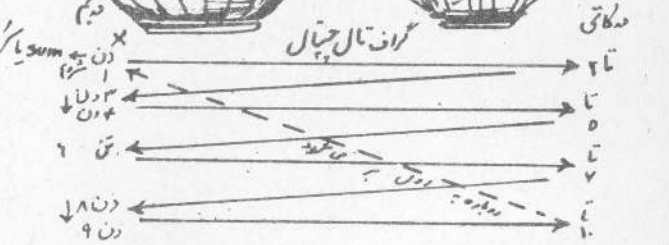
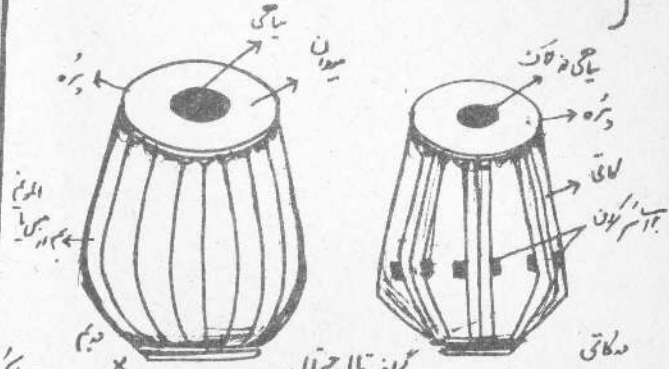
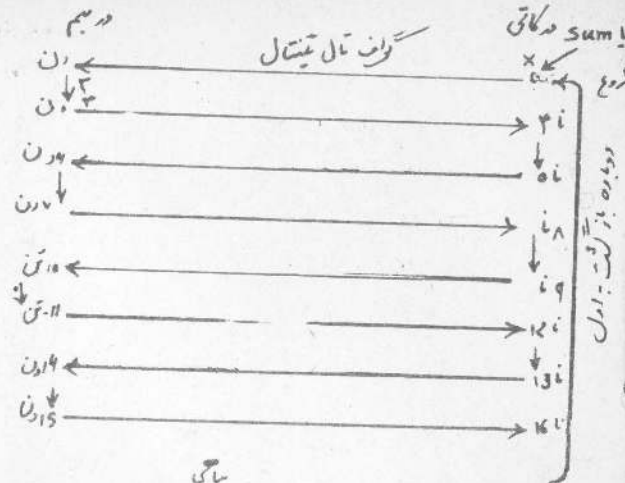
بچه به دفتر آمده بودم، مدییر
صاحب مامورین از جمله از خودگی
های ما است اگر چنین نمی بود
حالم زاری بود، مدیر صاحب اینبار
فیل خود را در مقابل اسپت
تبدیل کردم.
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه
به عقب آوردم.
مامور: مدیر صاحب این هم

دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام
دهند.
لاله ولدان به خبرنگاران
خارجی گفتند: ما برای انجام
امور روزمره خود مشکلی نداریم
و در همه موارد نیاز ما هم
نظر نداریم اما اگر به ما اطمینان
داده شود بدون این که یکی
از ما نماند ای دیگری شود با هم
جراحی از هم جدا شویم، از این
موضوع استقبال می کنم و بسیار
خوشحال می شوم.
لاله ولدان از ناحیه سربزه
یکدیگر چسبیده اند و تاکنون
به اکثران ایرانی و برخی از اکثران
آلمان که آنان را معاینه کرده اند
همسک جدا سازی آنان را به خاطر
مخاطرات احتمالی قتل نگردانند.
بنقل از روزنامه «کیهان» هوایی
چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی
که در تهران به سر می برنند
هوتل لاله تهران با دو دوگانه
کی به هم چسبیده ایرانی
دیدار و گفت و گو کردند.
در این دیدار لاله ولدان
صحافیان دوگانه کی های به هم
چسبیده از خبرنگاران خارجی
خواستند تا با انعکاس گزارشی
از وضعیت زنده گی آنان موجب
شوند تا دو کشور جهان امکان
جدا سازی آن دو را صورت
بررسی قرار دهند.
دوگانه کی های به هم چسبیده
که هر دو دختر هستند شانزده
سال پیش چشم به جهان گشودند
دو دوگانه کی از شاگردان ممتاز
وقاد رند فعالیتهای مادی و حتی



ماتره سم یا گریاید همزمان با سر
اساسی Home-note پاکه سرچ
نواخته شود. تمام ضربه های دیگر
مثلا در تیتال به جز از ضربه های
۱۲-۹-۵ که در فوق بیسه
Bar-line ها یا خطوطی
باری نشان داده شد با فشار
عادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بیسه
فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گری
تا بیلاب هاراجد اکتد و ضربه شماره
۹ نواخته نمی شود که به نام خالی
یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار
خالی دست خود را کمی دور می کند
و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و
نشان می دهد. این تغییرات
فشار در تشخیص ضربه هاد رنقاط
مختلف زمانی در داخل حدود
سایکل تیتال به هنرمایی منحیث
کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهد.
از همین سبب است که مقیاسات
زمانی دارای هنر گاری به صورت
اختصاصی در موسیقی کلاسیک
اکار می رود.
مثلا در شکل خیال ((نوع موسیقی-
کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

همه کنند : لیلما نوری

مالافون دوستی

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
بورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

گروهی یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی دایر گردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی است
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره های را
در همه جا به ویژه در کشورهای
سراحد آری که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذرانیده



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او در این زمینه میباشد .
وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه ورزش
بنام اظهار داشت
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات پاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مدال طلا ، چهار کپ نقره ای
و چند برنانه های متعدد در رده
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .
او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایست
کلب شخصی را به نام افتخار
گشوده ام ، خوشم در هر
این که تمرین منظم ، شمار
از جوانان علاقه مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، هم
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .

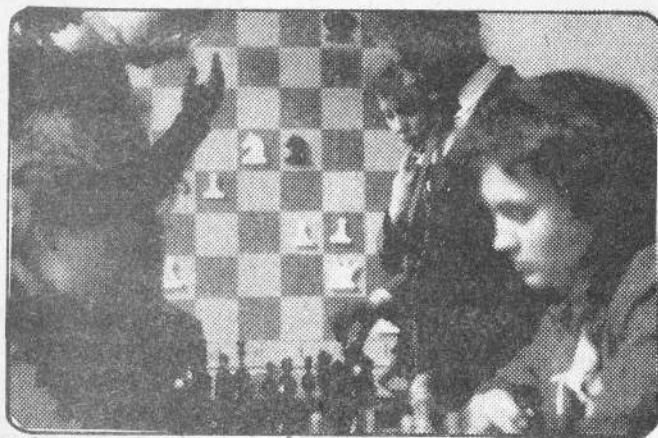
بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد . آمیزش سران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

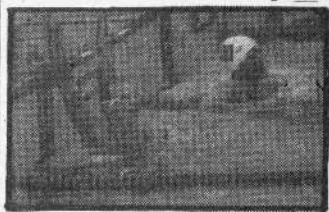
اسپرتاکیاده حیوانی

انجمن ورزشی (استاد رشت) بولده مسابقات اسپرتاکیاده حیوانی را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسخیری که صورت را دادند میباشند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اکتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی صورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسخیرین عضو کامل الحقیق و جمعه شده بودند.



مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ متره سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد شده ل کاربونارها از اینتا لیا ناصله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و در سودا از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرین باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقاته نورترین طرین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز مشاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سویسی در ۱۲ دورها پایت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرین میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش یافت مارگرتا طرین باز جوان



رویدادها ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تال در شهر هاوانا در دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجام آرزو دام که به تهرنات متداوم خود ز نظر تهرنات سرج به هردو تیم ادامه بدیم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمره کم سابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سپورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال فردی هم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از نژاد آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن يك بوتل شامپوئی

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید برد و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به هکس های زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

چندک ششاعلی

هزارنکه بار کتوز مواینجاست نه هرکه مشوه نماید سکرتری داند
 * * *
 صراحی چون شود خالی جد ایپمانه میگردد
 که مامورازم تیل و نمک من یوانسه میگردد

 چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده
 که آمریشت میزش عشقبازی را بنا کرده

 مه قربانت شوم ای سونسی بوشوش
 که ماموراز نظرگشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به بغل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.
 مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رنج اندیت کیک میکنم.
 ارسالی:
 محمد ظریف ظفر کوهرستانی

چهار چیستگار از و کیستگار

آن چیست که دلغرائش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعاشدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کیست که است لاف ، صبح وشامش به دفتر ، جیب خالسی
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چیست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورین .

XXX

آن کیست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
او بیمار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رویه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چیست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کیست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوی تولد ، قرضش
فزون ز نعل ، چایش بدون هیل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کیست که نیست پروایش ، و ما استیم به فدایش ، هر چند
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسون .

XXX

آن کیست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چیست که مابدهش نول ، گارگانش بر زینول ، و هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمبک .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم برنج بیاك .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر مجلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه بچم، کشت!

عارض: مدیر صاحب! همو ورقه عرض راکه دیروز آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مدیر: به زورچی کشت دادی عارض: مدیر صاحب!

مدیر: بالاخره مدیر صاحب یک سوار پیش شدی اینسه کشت خود را بیت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.

مدیر: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...
عارض: مدیر صاحب اجازت است؟

مدیر: مدیر صاحب چال برو! مدیر: صبر کتوکه فکر کنم،

اینه قیل را حرکت دادم. مدیر: بسیار عالی اینه مهم

بیاده تا تریابه مفت گرفتیم. عارض: مدیر صاحب، بسا

معدرت مسئله کارهای من چطور شده؟

مدیر: یک لحظه... مدیر: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فهم که عرضه راکه ششماه پیش سپرده بودم اجرا

شده پاتی خوب بصر صورت، اینسه دفتر را درخانه سفید آوردم.

مدیر: خوب مدیر صاحب اینسه بیاده را پیش کردم.

جرتکه، جرتکه، جرتکه... بلی!

مهربانی بفرمایین! مدیر صاحب، تلفون برای

مدیر: آنگ!



مایکل جکسون اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین. جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر این که در زیر عکس مایکل جکسون نوشته کرده اند (مایکل جکسون اوازخوان

امریکایی). انها خیال کرده اند که ما

انقدر نا فهم استیم که مایکل - جکسون را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور - دنی هاروشیدنی هاجه چیز را خوش دارد.



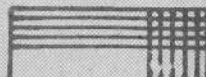
سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار ساده اند.

جاوید: چرا فرید: به خاطر این که در

زیر عکس این نفر، تنها نوشته کرده اند (سلام سنگس).

حالا ما چه بفهمیم که اینم آدم چه کاره است و از کجاست و از کجاست است.



بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تو دانسی معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانسی مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد چرا که چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنتر با هم گرم گفتگو بود نسد بگر آن هاگت:

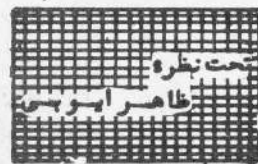
- خوب زومینه جان چرا با فرید جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

را از دل و جان دوست داشتید؟ دوس: مرالز او هیچ خوشم

نمی‌آید. اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر کوشیدم نتوانستم او را رضای بسازم

تابه خواستگاری من بجاید... ارسالی: خاطره پورزاد



شمس‌البدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منفعلمو مایه میل
شده است.

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این منفعنه
است، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از بخت بد که او رایسه
حیث زور نالهست در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند.
باید بینیم که چه گزارش مید-
هد.

رابورنمبر (۱۱۴) :

بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چار قلمه
چار نفر به جان هم ریختند، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند،
که از جمله چارنفر مذکور نفر چارسی
کازته باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چارسی سه
دندان نفر اولی، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد.
که ۴۴ + ۲۳ = ۶۷ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد. شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیمه دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد. و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چارسی
باژدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق
به زمین انداخت.

و چارسی که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چارسی با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
ومانند تیر به انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰۰ متری در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیلو داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر

رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز هر چار نفر صحنه
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند.

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

آزار ما جمعیت آیین منست

تیرنگه و فریب مذهب و دین منست

بی رشوه و بی واسطه کاری نکند
چون آمرشعبه یار دیرین منست

در هر طریقی که بیرو باری بود ما سببه

ایستاده زن و مرد هزاری بوده است

یا تا نکی بود که روزهای تپل است
باشعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر چور و سبب می گذرد

از پیش نظریه انج و د ب می گذرد

مفلسم مفلسان د یگر چه خسوری
بابای پواده رو که شب می گذرد

نانوای مرا خرابی از کینه تست

چنگی خمیر عادت د برینه تست

دونان جووه بی توسیم نکند

وزنش چو یکی طاقه بهینه تست

تفتیش بیاتام نرخها نخورم

این يك لب نان را خنیمه شموم

زان پیش که بو طرف زکارت کردی

هدم ست شده کبسه مردم بدرم

بی موتر بنتر زستن نتوانم

بی پای کشی، بارتن نتوانم

بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی

اوسره کشد بردیده من نتوانم

ریا عینا عمیری



ظاهر ایوبی : چرا ایقه لافر استین؟
نورانی صاحب :

جلال نورانی :
به خاطریکه حق الزحمه يك ماهه
طنزهایم (۲۰۰) انعام نیسی

رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانند انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كرد عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر کلامه تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر کلانم (بزني بهادرا) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشاد .

✘ پدر کلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرخ) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

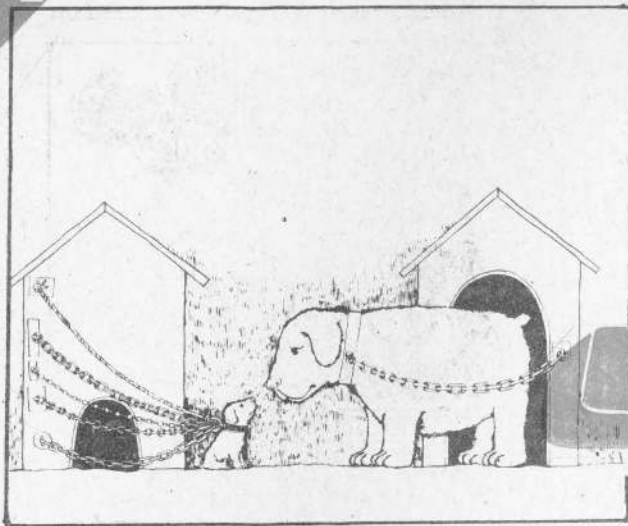
✘ پدر کلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر کلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر کلانم (داستان) مينوشت پدرم (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

✘ پدر کلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نمايم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست متهروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها
انتخاب كرد .

نوشته: ميراحمد مطهر



پیش بینی های

فالین

سپاتوون

دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د رموسیقی به برك دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شماعه برك دانس
کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه
توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحة بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید يك آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شماعه حبت يك شاگرد
مستاز آيا هراز درس به کدام
رشته دیگر مثلا ورزش و یا موسیقی
سرکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دارم خصوصاً به
کریمول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تئو میز یا سټو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دده - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

د دفتر کې د میزله یاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهغه بجې د واردي اوساډرې کتاب سر ته کېښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېسې خورلې وي ، زه یې راوینیسې کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم تنه چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهی ورسې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسی مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوینیسې کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 دیم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دي . . .
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په د دفتر کې سره میز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تندي له لاسه پټې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانو ، تیکو ، تیرگیو او چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .



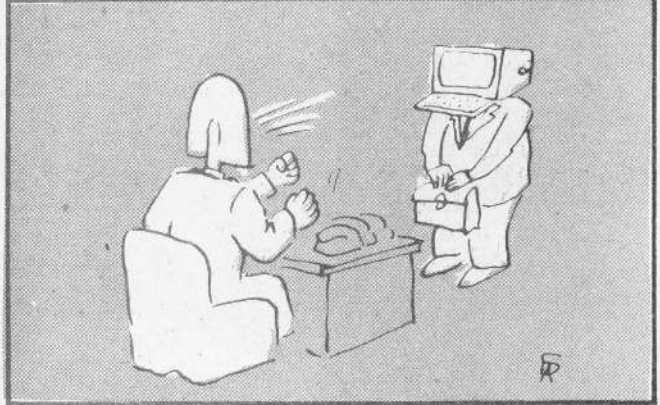
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې بشپړه کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . اوازونو بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز . . .
 خبریال : آشهز باشی صیب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خپو علمسې پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ رامنځ ته کړي . د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا روستو کې د نرڅونو لوړ پد وځه ونیول شسې .

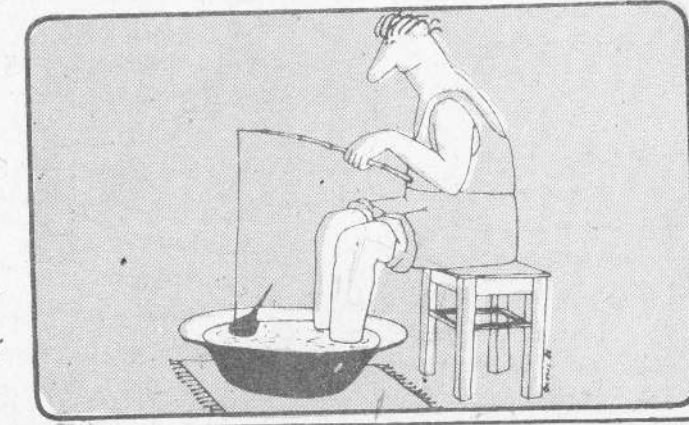
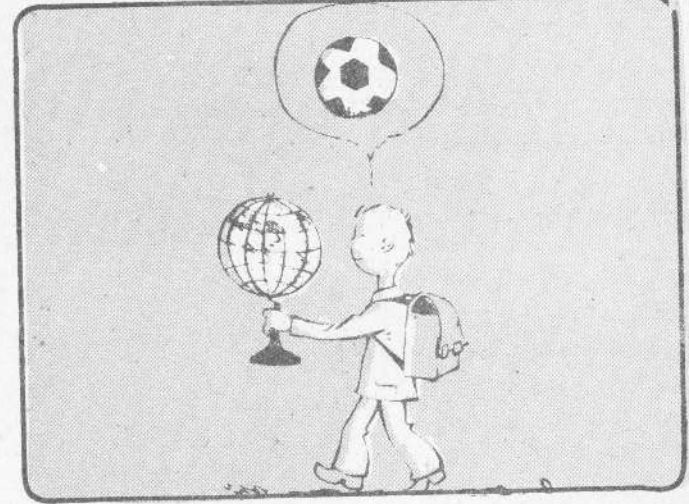
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو پنی او خبرې بیلې ، بیلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د پتچاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آ شهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم پهنی ځا . . . تجربه خپو ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپو نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر خوا دي ؟
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پيري کوي

آشناګله د اخصوس مالکیت څه ته وایي ؟
 - اخصوس مالکیت هغه دولتی موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر څو کید او پوري ټول یې د یوې کورنۍ فری وي .
 - او اخصوس متشبت جات - ویلی شو ؟
 - اخصوس متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش برته دخپل اخصوس تشبث په وسیله دخلکو په کارونو کې خنډ اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .
 - چې داسی ده ، نو د اخصوس بانک څه شې ده ؟
 - اخصوس بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي اخصوس تشبث په وسیله راټوله شوي وي .
 - دا اخصوس د رسره وینله ، څه داراته ورا په چې اخصوس مشورا څه ډول وي ؟
 - تاته زما له پلره اخصوس مشورا داده چې نور د فسی اخصوس پوښتنې مه کوه ، بلکه چې د نورو په اخصوسیا توکې گوتې وهل ، د اخصوس اخصوس خلکو څه خوښیزي ،



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بچسې .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نس یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرنولای مې د پکونه او کاسس چې بچسې گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میتودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بر مرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبتر هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بر مرکز کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و نیت جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

مبادا : الف) حریف تان سواری را

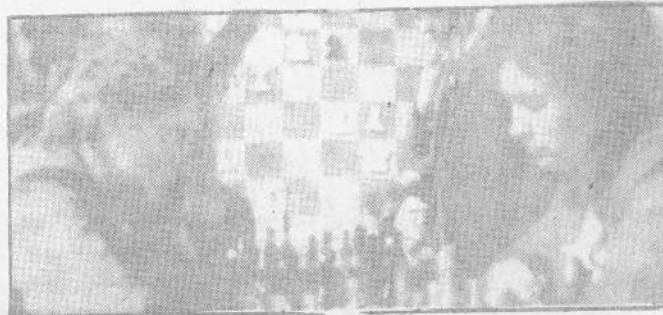
بدون قوه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است یا در بازی کمتر سهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و بر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودین وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۹ در هر هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نمی باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

قدیمی ترین شهر

نایت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، ژریکواست، راد یو اکتیویته نذالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرسیا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ بانی

حاصلات هم فصل به فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورطی شوازی ی ورته کوندون وکړ اود امید نیالگس یی به شورسید ه د زمانی به شویدو اود د پیوسر وتود و په رامینخته کید و د صد و زیو هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرتی شوی دی او هین ورته نه دی بانی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بد اسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانهر دگل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کدولی تشیروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزو هسی بد اسی معلومی چی چی قومس لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاس دی به خوب کی حد و د مری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکاره (میراث) غواری د چامسیرات ؟ د صد و زره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی د قبضه وکړی خود د پلخان هغه خیره به وریاده شوه ؟ چی د جر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وراندی شود سالم د قاتل به صفت به وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وپیارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطا خان اعتبار ورته مخی ته ودریده او غیبس خیره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

بانی به (۱۹) مخ کی

سمنگان

جوانه یی



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی کسه ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و دیگر را ، اما بود و نبود

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز ضحک نگرین آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، یی تا شیر از این جریان مسلط ، نتواند بود . اما از دهه

اخیر که میایستسی چشم امید یی داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنائی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت :

((اگر نفر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در پیرون شود))

هدف نگارنده آن است که

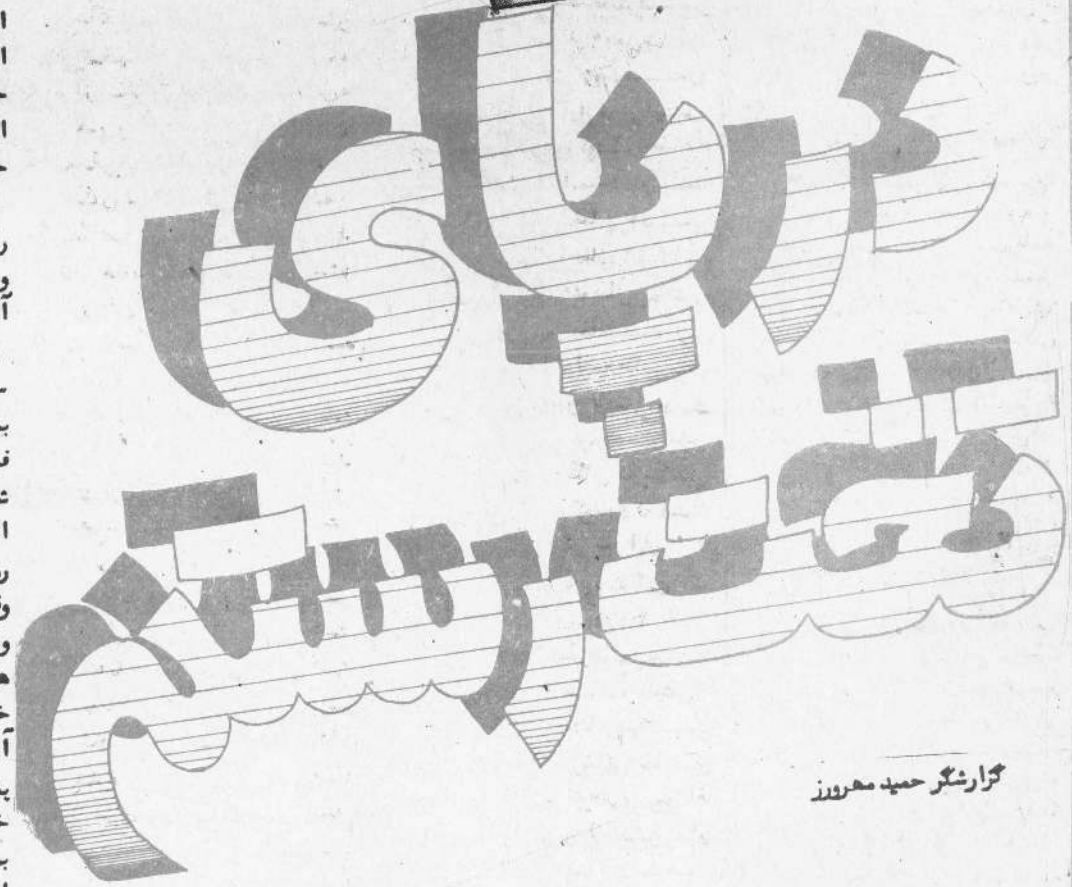
زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میگذرد ، گوئی مسلط کسانی اند که : ((درهم را ، زداینده اند و میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند (هدتم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنودند ، هر اسان تر چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و میجویند به اقتصادی آن روند مسلط

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شونند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانیرا کسه همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دلشان را ، ((در نیلک چوبیس منواز ند)) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشده نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟ - حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)



گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

سیرماند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن داراست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحتی برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست رهزن نباید نتیجه گرفت که رهزن بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه هبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در هبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیک عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم برنسیب های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . چوچیه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناپذیری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناپذیر برای چی؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز رواند . غریزه لگام گسیخته ، ما هبست متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به متضاد ستاره گان را میکشند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، یادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نکوشیدند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات (Psychoses)
در مرحله دوم وسوسه الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، بر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغات ، رعشه و حالت متو-
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تعجب شدید
روحي و حركي قرار می آید .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و نهایت به محافظت جدی بود قهق
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و متهم کننده
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهایی وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن را به دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غیر نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر
ترمی سازد ، یک چنین دركسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشار میدهند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك -
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبویم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چنینکه داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کننده ،
تهدید کننده و غیر را میشنود
که ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
۲- هذیانات سو ظن در
الکولک ها :

نزد شخص يك حالت ترس
واضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .

این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است يك مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۴- بیماری کورساکوف (Korsakov) :
که از اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation

بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بیننده‌گان فلما، دلپسته کسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نکه میکند که از والایی مقل و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم نکه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشاچی حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکار کرد های یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بیننده باشد، به همان بیانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کار کرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌های آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بیننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد بایروس و قضاوت قرار میگیرد.

دقیق ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان می‌رود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دنبال کارهای ادبی و بر اساس آن، پی می‌رود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه می‌رسد، فلم، قرار میگیرد و همه جریان رانیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بیننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهه مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنامهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بیننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بیننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه کار- هام خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر- نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحصول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله بافی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنر- مند ان سینما می هند است که حتی استیثوت را تامل و سندن تحصیلی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیجانی گردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشک است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانید ناطعانه حکم کنید که سبازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تر - دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است - در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در - فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است - آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، - زنده گی میبایم - دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در ادیره کلتور، اصل خون راه دادیم .

ولی باین این است که عهد - در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند - من شنیده - لم ما وابسته گر خیلی دیوینه - بامر کرم سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم - این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده لم .

آن وقت حرف ها و قصه ها و روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از - کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچک ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است - ولی همه این خاطر ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زون - پسند هم استید - فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام - من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم - ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا - کران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق و رزی ها با همتر گویم دوست داشتند های شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند - فکرنلم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام - من دوست داشتم و با او دوست داشتم - در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است - به هر صورت حرف ها، فراوانند - این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشوند ت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند - شرایط عصر امروز کاملاً استثناییست - انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید - های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند - این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس - نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار - استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس سی میست)) و یا ((سن - گرا)) شده اند - به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم - مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان موآید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود - آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و بود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند - من بنابه همین طرز بد - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایسه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت - برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یسی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . . . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست - امروز در ادیره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود - نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصیل، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآرون:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوئید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است - سیرا مشعل بهترین فلم منست

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن - گرچه گفتارش بود در بدن - با این تک بیت فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوری کسرت میبندد و تکتهایش با زار ساه میشد او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیکسکی و (!) وسیک - بودن ربه و حید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

و حید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانسه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخورد جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میبذیرد و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میپرسیم ، بادقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گروموسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی رانجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر- اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میباید که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منبری بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میپرسیم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم : - ((شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منبیز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکردند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتنه شده ، هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میبشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاورد را شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میباشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چیس گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میبذیرفتند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میبذیرند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو واریوایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان را به تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی رابه تسخر نخواهند گرفت؟ وقتیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک رابکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند انم را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن رابه سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد راهن شناخته اند مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی برگ راهن گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر رابه این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان ستارگان ستارگان رولان موفیق و موزسین های تاب استراد بر استیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه رابه ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند))

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کونده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه بر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای راناد بدیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تاسطح ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه رابه بپننده تحویل داد و همگی بی حرکت خود رابالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنم استراد نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت رابا خود نمیشود احساس کرده))

- پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی وضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را -

ترجمه میدیدید؟

- ((اگر دهم نفرم شنونده ام باشنند باز هم خواهم خواند))

- در این سبکی که شما بعض گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی راند - نظر میکنید؟

- ((دست دادن در آهنگه هم اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد))

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- ((دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق ویا کونده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، یا آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه رابه من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان رابرای حرمت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ ((منی)) و هیچ ((تو)) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کرد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- ((بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تنگه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه بعلاقمندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موفیق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروپ گل سخ موفیقانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- ((مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهه های مند ان مستقر میگردند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- ((من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلهای کسرت پار سالم رانیز دانم که بعد از موفقتان نشر خواهد شد))

- در خانه تان کی هاباشا زندگی میکنند؟

- ((آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟ - ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم - کار هنری تانرا دوست دارم؟ - ((دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که د جا د خپښې مسئله وي نو... سالم ته ورغی چې په دې جرگه کې شریک شئ. دې د خبرونکو په پهلوان دې پوښ سرې ته قناعت ورکوي. په بحث کې د آثار په دې نه لیدل کېږي او په ورپه تندي د هرچا خبرونه غسوز نیسي. د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته همیشه ورغی، اوسنی تکلف معوان دې. کم وخت چې کله زیات معاند شم نو خپله راشی اوراته وایي: کماله خبر دې وي د پښ دې قیمتې شونه دې ونیو چېرې یې چې نشه بنگاري. همیشه په دوستانو گوزي او بې واره ورغی او د جا ننگ ته نه گوزي. چې بلانی نه راسی نوزه هم نه ورغم د دې. خپا لاتوزلی نه دې. دوستانو ناسته ولاړه ورسره زیاته ده ا هرڅوک یې د ښه خوي خرید ارا دې.

عالم خان ماته خواب راولنډه اوزه یې وغوښتم اوراته وي ويل: چې کماله ته پوهنې ي مادڅه شئ د پاره راغونښت یې ما ورته وويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم. ده ماته وويل چې کورنۍ کې مې نورڅلک هم شته چې زه یې سالم تـ

ولېزم. سالم زمانوي د پږد حيا خښتن دې شایده که دا خبره زه ورته ياده کم مانه به وشړمېزي او حال پراته ونه وایي. ما عالم خان کاکا ته وويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده. عالم خان کاکا د سالم بلا راته وويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته وويل خداي دې پښې چې سالم معوان دې، په خپلو خپلوانو، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهنې ي چې د ده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکړې خويږدې چې ورته خپښې وکړم. خويه هندی ارمان کې لاره او دا ارمان یې ترسره نشو. نو کماله بچیه ته مې راوغوښتې چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تری واخله زه به په انتظارم. ما عالم خان کاکا ته وويل چې کاکا (پلرونه چې زامنوته وده ونه کوي نو زامن پوښتې، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملی کړه او د اکا رسالم پورې څه اړه لري. عالم خان - کاکا راته وويل ته ښه وایي خود هرچا نظر بیل دې زه کولی شم د اکا روکړم اوسالم ته د د مدرضا نه پرته د جالور وټوارم او په دې یقین لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړه په دې به په کی هېڅ ونه وایي اوزماد ارادي - احترام به وکړي دې حق شناسي زلمې دې خزوه د اکا رنه کم زه حتما د ده رضامعلومم اوبیا د اکا کوم. ته به ورته په پږه ښه وجه دا خبره يادوي، وگوم کماله چې څه کمال لري که نه، نسوم خودې بچیه کمال دې اوماته د سالم په شان گران یې. ده - خبره تمامه کړه او د پږه کې ورسره ناستم. زما او د ده خبرې تر پږوخته پورې روانې وې. مونږ د وار و خبرې بداسې حال کې وکړې چې هېڅوک نه وو او یوازي د مجلس ياي ته ورسید. وخت پوره شو او ورته رخصت وای - خیمت اولارم. په ليارکې په چرتو سرشوم او په پږو فکر لاهوشوم. به لوي مسند روږگه شوم چې دغا - پري بته یې نه راته معلومید. ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخی ته ودریده چې د ده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو، اودې راضی وېد. ایا هغه جلی چې مونږ یې ورته نواړو او په ده یې قبوله کړو د ده د آرزوسره سم به هغه رضامند حاصل کړي شي؟ د ده د مسود په شان به دخلکو قدردانه وي که نه؟ نه چې داسې معای مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي گانه ونه شئ. چې خبره غومره رسوا یې ته ورته اوزنډې وچې خبره... بیا به مې فکر بلې خواته لاړ چې دا خبره غټ مسوولیت لري که ښه شوه خو ښه او که نه یوه ورځ به د سالم د لوی گیلې سره مخامخ شم او راته به وایي چې دا خپښې خواتر اته کړي وه، زه به بیا د گیلې بمقابل کې څه وایم. ایان اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهمیت کتل به کار دې بیا به مې وويل چې څه چې وي، وي په (مخ قسمت ته به یې حواله کړو. خودې خبرې به اجا زه

زانکه او معان به راته بد ښکاره شو. او معان سره به مې وويل چې سالم درباندي د معان نه د پسر گران دې د دوست سره غداري نه ده بگار. د ژوند خبره ده کمې نه دې چې زلمې شې او وي غوږوي د پلار خبرې به یې رادڅښوي پښه نیولی به شم، چې څه وکړم! په چرتو، چرتوکې خپل کورته ورسیدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلتاوه. چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومې بجایه شروع کړم نه چې راته خفه نشي. بیا به مې وويل د زلمو همد آرزوي، اوسالم د هغو زلمونه وچې په دې خبره خو - شحال شوې واي. زه هم پوهه جاله کې ناستم. چې دوتلسو امگه یې به آسانه غاري تـ

مکونه برېښید. د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نیلی مې وژغلو خو جلب به مې را - ونیو. اود خیال د نیاکې به هېڅ لاس ته رانغله. معان سره مې فیصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهای شي نو پوخه ترې جوړ شئ. د ا به مې زړه کې وگوزید. چې د دې خبرې سلا شوه د کلسی سپین ز پږو سره ښه ده. د دوي فکرونه پاخه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي. کله به مې معان سره وويل چې د کلسی سپین سرې ښمې وگوم دوي - پږې په دې خبرو کې بلدي دي زیاتره خپښې د دوي په وسیله کوي. چرتونه نه وه دلې، دلې راته برېوتل. عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم. ليار راته ورکړه شوه. د اکا رې د اوزد پاره -

میراث

وکړه او کښیناستو پویل ته موکتل آخر خبره ما ياده کړه. چې نور - کله مونږ زانلی یو ستا لسور د عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي ده په برگه آواز وويل کومه لور زه خو غولوی لرم مشره یې (بدي ده د دې خبرې سره یې وويل چې (بدري) مې ورکړه. آواز یې برگه ووزه په دې آسانه خپښې حیران شم ناخابه مې ټکان پوخوړ گوم چې ویده مې او راوین شم. ماشکر ووست او معان سره مې وويل چې خدايه شکر! چې خوب وواو د الاغوره په خوب کې به نور گل واوختم. شپه سبا شوه سبا ناري وکړ او د سالم لید وته مې ليار لټوله او خبرونه مې معان برابرو. ښه شپه چرت کې ناست مې چې گوم له وړایه سالم یوازي راوړان دې د پږو شحال شوم او زړه کې مې وگوزید. چې مجب تصادف چې غواړي. نوبري وایرې سالم رانژدې شو زه مخی ته وړ - جگه شم، رضیې مو سره وکړ او - کښیناستو. زه باخېدم چې چای تیار کړم ما کورنۍ د سالم درانگه وویل زه اودې دوه خوازه - دوستان سره کښیناستوماد سالم سترگوته کتل او ورته به خبروشوم سالم به ماته حیران وکتل سالم پوه سرې وو د سرې د خبرې نه یې هرڅه معلومول. ماته یې وويل کمال روکيه (څه دې زړه کې گوزي ما ورته وويل هېڅ! سالم وویل نن بل شان ماته گوري ما بهانه وکړه ده راته وويل خبره مه پتوه څه دې اوزیدلی دې، زمو - شحال شم، چې حاجت یانسی نشو. چن زه د خبرو مقدمه کښیناستم. په دې کې چای راغی ما چای بیاله کې واچوو او جرگه شوم او د ده مخی ته مې کښیناستو

تجربې خاوند دې د زمانې تودې سرې یې لیدلی دې په هرڅه پوهنې ي. هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې یې برانښي ماته فضل هم معلوم وو. دې هم ښه ملگري دي. په لار کې مې فضل هم پیدا کړ او - معان سره مې پوهای روان کسر او نیخ د شریف ماماد پري تـ ورسید. د شریف مامابه کورنۍ وو - خواب مو ورولیږه راوت. شریف خان ماما د قبح اولوس سپینې پري دي، ښه منلی سرې دي، مونږ سره یې جوړه په خپروکړل او کورته نفوت اوناري یې راوړ. زه او - فضل کښیناستو مافضل په ټوله کيسه پوه کړې وو. ناري مو وکړ شریف ماما، ماته وکتل اوراته وي ويل چې کماله ليار دې غلطه کړې ده څنگه راغلی، ايله، بيله ما ورته وويل څه وکونا چاري ده. کارونه پږ دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنېم خو... شریفعلما مخ راواړوه چې کماله فضل دې څنگه راوستلې پري خوله سره - ښکاري نه، فضل وويل ښکاره شو، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره اوز دې خبرې دي. او - اوز دې، اوز دې کيسه لرو. شریف ماما ويل هرکله راشي - هر کيسه چې وي خداي به یې آسانه کړي. مونږ مجلس برابر کړ او - دې خبرې ته زما دوست یې تا باید چرتونه وهلي وای خو... ما ورته وويل خو، نه غواړي پلار دې خواب غواړي او بیا چې د سالم مورچې مړه شوې ده زما د کور حال خراب دي. دې جوړه شوياله یې کښیناستو، او وي ويل چې کمال روکيه زه هېڅ نشم ویلي خبره د وخت نه پخوا ده زه لازم گم چې شریف خان ماما سره سلا وکړې هرڅه چې هغه وويل بيله به یې ماته ووايي زما خوښه ده دې خبرې اود شریف په وپلوماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه اودې د وار ه ترپوه بجایه پورې پوهای روان وو. دې مې رخصت کړ او زه د شریف ماما خواته - وځوښتم. هرڅوک په ولس کې د داسې خبروشوره د شریف خان ماما سره کوي. دې سپین ز پري دي د -

خبرو لانجو غوښتې پرانیستی شې. شریف خان لږ شپه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچیه هرکار کې چالاکی نه ده په کارناموسې مساله ده دې کې غور به کړ دې. خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکه چې زه به دې خبره کې پوره غوږو کړم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم. ښمې پږې دې خو... به کار یې تڼي - پږې دې خو خبره ترمن پورې ده باید کله قد مونه واخلوته چې ښه مو وښوښي. مایې خبره ور پږې که او د تڼي شې د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه ده پږ وځنډل نوراته وي ويل، چې د داسې خوبونه خوابايد هسرت - واخلو اچر چې تاد دوستی به له نظريات جرت اوسودا، وهلی ده، بیا هم پښتانه وای چې غواړي څه ده چې خرڅه یې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم اوتاته به خواب برابر کړم اوسا به د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه دیده زه او فضل یې قانع کړ و مونږ نه یې پوره درې ورځې مهلت وغوښت چې په درې په ورځ به د شرف ماما احوال اخلاو د ده سره به پوهای عالم خان ته ورغوم چې ما او فضل د درې یې ورغومس انتظار ووسته چې درې ورځ به کله رارسوي او د اوزې به کله اوو. مونږ د وار ه د سالم په خپښې خوشحالید. چې د پږه زړه پورې دوست کورمو ودا ن شې اود انتظار په مونږ د وار و پږ اوز د شو. بالاخره درې ورځ را ورسیده اود وهدي سره سم زه او فضل د وار ه د شریف ماما کورته وځوښد وما به ليارکې فضل ته وويل چې فضل خداي دې خوي کړي، سودا مې زیاته ده چې شریف ماما مونږ د چا په کورار وي، فضل وويل: خبرې دي وي د زور کار خو نه دې مونږ یوازي خواب - اخلو سالم روکي اوبلاری خبروو. زه او فضل به خبروشو کړم د شریف ماما کورته ورسید و شریف ماما دې سره سم زمونږ انتظار ووسته شریف ماما خپله د پږه کې ناسته وو. سترې مخی مو سره وکړه - مونږ کښیناستو. زړه مې بس واره درې، درې کاوه او شریف

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لئوله . مطلب معلوم و په دې وخت کی شریف خان غز کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادري وری مهلستد دې د پاره وفوت چی په نژدې کلی اوباندوکی او هغو لویو کلاکوکی سترگی وگوزم او یا لږ لوی نظرواچوم زه به دې - نژدې بانوکی موفق نشوم . لږ شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شوه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاړه په هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان په کور کی می درک کړې دې .

عطا خان درې زامن اویوه لور لري . عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دې په کام کی هم اعتبار لري او زامن بی لایرینه روزلسی د پردې خبری په اوږد وینو لږ د پاره د پوخوشحال شوو . زما خپل فکر د دې بیا پوښه کولو بانو د فیهل خوا حرکت نه گاو په دې نژدې بیا پوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دې خپلوی خپینی د پاره د پوئاسب راته ښکاره شواړه زړه کی من د شریف خان ماما په پوهه امین ووا په اوشرف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره مو فوت کړه زه افضل ووا په باخید و .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه . ده هېخ ونه ویل مونږ پوه شوچی چوپدوالی په رضا دلالت کوي . بیای بلارنه ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا په بی مونږ ولید ورا باخیده راته وی - ویل چی کماله زمانه دې وی سترگی خلور کړې وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاکاد اخوخته آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چرتونواوهغه د خوب کیسه توله بیان کړه . ناخابه بی سر راپورته

کړ په خنده اشورته وی ویل چیسی آخرخه (ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لږو خبره وکړه رلاسی بی راوړ د کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ او په وچولنی بیچ کړم . اوراته وی ویل چی : امین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وروسی ، کاله خپل کمال دې معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بیا دې مناسب بیا دې اوس نو د جرگی بند وسته او ترتیباته برباړ کړه چی یوخو نغره جرگه ورولیږ وروکړو چی خه کړې ۹ .

زه باخیدم د کلی کورسپینږیو می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لږد ولسی ته جرگه ما ور برا بر کړل هچی عطاخان تشا لار شو . مونږ مخکی له دې چی حرکت وکړ و د دې خبری د پاره دوه نغره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی پوه جرگه درتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانوسره سلا وکړه . د جرگی ترتیباته ونیول شول . په جرگی کی د خیرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظیفه معلومه شوه . چی خه وخت عالم خان کاکا وخت ټاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونږ درانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونږ انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده ، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ رارار او وی ویل پوفقی او کامیاب راشی (د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا پونه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اوب پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فوئتی ووهغوي هم ناست وو . مونږ ورسید و سترگی منی وشوه . کښناستود چای ، لادوی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هرخه خلاص شول . مونږ د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاوړه او ټولو ورته کتل . په دې وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پوره معافی غواړم د کوم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دې خبر کړی بی ته پوه سړی بیسی چی خور ، لور کورکی ورسینږی نوبیای خلكه غواړی ، هغوک بی کورکی نه ساتی . مونږ راغلی یوچی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ و ستا رضا ده که نه ټدې چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :- چی عطاخانه خه وای مونږ جواب غواړ و جرگی به گوه غز کړ ، هومونږ جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوخه غوږوا په ... لیاړ هم لیری د مرخکی سین دې باید جواب درنه واخلو . کورکی دې سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانده خلك بی د کام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښهاد کړی دې چی زه بی ردولی نشم . زه خه ووايم زه به کورکی پوه لورم ما خپلک لور چی ((ازی)) نوم یی د عالم خان زوی سالم ته ورکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم یوخو د زوی وکړی . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ په لیاړونه پوهید و یوانانو هرغی ویل عالم خان ته مو (هوکه) وروپه په کورکی آوازه خیر مشوه . هر کورکی د دې خپلوی خوشحالی وه . په لږه توده کی د ستمال واخیستل شواو د واده ترتیباته ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان دوستان راخوئستل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومیده په دې چی خپینی بی ښه بیا کی شوی و .

زمانو لجریان تر املرنسی لاندې وه . صد و مونږ جرگی ته راخوئستراغی . واده ته مسو راخوئست معلوم نشو ، خپله سالم ورغی ، چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نگره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دې اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و لږا تا د تونږه خاوند دې درنگ هم تود دې همداسی بی زړه تور دې په لمان د پوگوتی وهی خپل پښتن برابروي خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هغ چی خلكه ولسی خوي بی وینې د پرد سړی دې په کلی کورکی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و په دې خپلوی د پرخفه دې اولکسه مارتا وینږی اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی په زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی په کور - کلی کی دې د پوره محبوبیت ولری . په همدې وروپوکی د خدای کاروه د سالم بلا ر ناروغ شو ، پاروشتیا بی زیاننده چابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کاورنه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورغ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعایی ونکره . په ولس کی خوله په خوله خبری گوزیدې اوما ته هم هرخه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورغ به ورغ زیانږی اود سالم د دستانونه هم گواښ کوي . ما پوه ورغ فضل ته وویل چی صد و تسور د پو دې پده خو هېخ کله (ازی) نه وه فوئتی صد و خولن کالسه پخوا واده کړی دې . د ابد ، رد ویل د ایه خه به فغه دې خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دې بد انسان دې بی شرمه دې په هېخ نه شرمینږی بی حیادې ، لږه بی د اچی د دې ټولو سره سرمی غله دې هېخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی بی بیژی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دې او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجب خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وېرې ده راته وويل خبرخونه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زير هې ټنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوسر شواړوي يې سالم
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 اومو وړدې نېغه به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد به
 يې راته به ميراث پاتې شي ما ورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوړ کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکړي د سالم بل هېڅوک
 نشته ! صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد ټنگ نظري انسان -
 دې ديد وپايې په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شو او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زامن يې قوم يې رادمخه
 شو چې صد وپه د اجراء تونکې .
 کله به مې فکر د صدود يې رحمن
 خواته لاړ ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ به ورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرېدم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هېو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويې گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زماني
 سيره د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلي . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 لېده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وې او د سالم د واده اوه -
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وې . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لاړ . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليارکسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 ټنگ راښک سره جوړه شوې وپلېدل
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سپن نه
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسېد او په لري ليار د خپلو ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه
 او هرڅوک د سالم د مرغه او ولسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد -
 معان سره واخيستونم وچې چې
 د پېښې معاي ته ورسېد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپر وته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د واپر
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خندا
 په رسم سپين خوله کې پرېښېدل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښې
 وه ما او فضل ژر له معان مې ټينگ کړ
 حاضرېنه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خندا لاس په سينه مخامخ کېده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خندان لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسر
 چې د جگړد امور ته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شيبه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ
 کې دننه د خوميا شتون اوږي ((اوږي))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 ژر يده او پښتنې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 درېمه ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه
 خپله لور ((اوږي)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپرنسې
 شوې نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، جايداد په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پېسه
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پخجوته به وسپارل شي .
 حاضرېنه پياوړا وويلې چې پرمخ وئ
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو غوښته ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لور ((اوږي)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار رسوړه
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوږي))
 سره يوپايې خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تورسري
 د کلې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راټول شوي وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوږي)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه . د حاضرېنه پخسرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پخښود دغې صحنه
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۰) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسبری کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندان که بعد از سن (۴۰) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۰ سال دارد بسیار محتشم میباشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند ، در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد ، گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر هفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار محتشمند ، بنشین و بنشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 ثانی استاد عبدالغفار آلوده وال ، از محاسبه شما شکر از شما هم شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز !
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصویت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که میگانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسبری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمیتوانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر او که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جوپا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرور رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت ویا فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نمود .
 اما نوشل کانت هم چیزهایس درباره عدم شناختن ابراز من کرد .
 ۱۸ مرد بلژن از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .
 فلسف ازانکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تاییدان من گویم انسانها دوران داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سائرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با می ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پونستنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :
 نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنستوی . اوس نوکه چیری مامورین به دفترونوکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولولیا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی دفتروکی کچ ته تکچه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب دوند والی حسر کر ، زریس بیاله رابورته کره اود جای به غر پ من خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان دیگر نمی یافتم .
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنابه توصیه دکتر ، بایست برای استراحت به سوی میر قتم .
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه اش به سوی برگردد ، روانه سوی شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوی ماندیم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد . او از زنده گنی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سویس نیروی تازه ای گرفتم .
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبال من نشسته بودند .
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)
 روزی از شهنشاه پرسیدم :
 - طبیب معالیم دکترعبادی چی شد ؟
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :
 - ((متأسفم که از خدمات دکترعبادی بایستی چشم پوشیم))
 من افزودم :
 - دکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله دکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحصبت ((رائع - س)) های خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))
 من بدون دکترعبادی ، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى محلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت دوایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .
 قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى توسط ما شین پسر اسناد و کارت دست داشته شمارا پوس میکند .

ناصر سیرتى

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى چوک میروسیر میدانش .
 نماینده اش در چوک جاوه میونه تصدیرت جراید

۳۰۷ مین

بقیه از صفحه (۱۲)

- هموطنان میتوانند به ورکشاپ من - برادران ورکشاپ - واقع در روزه لاهوری عقب بالا حصار سراجعه نموده بایرداخت پول - پیشکی فرمایند .
 - قیمت آن .
 - هر چند آرزو داشته به قیمت بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از آنجاکه مواد ساختنی آن مثل آهن جادر ، بخته ، شیشه و آینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .
 - و چند انزایم فروشید ؟
 - ده هزار افغانی .
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود دارد باز هم نرخ آن ارزان است .
 - به امید آن روزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

طبیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جبر - یانات را در حافظه تثبیت کند و - در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها بر میزند که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .
 - Alcoholic dementia
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص و تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه ، تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در را به روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را بایست آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلثی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودش شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مبرور زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آمم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آمم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنا دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نکیت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سبکم ضعف کرده، باشد در اکثر راخبر کنم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست، اوسلی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

شیرجای در دکا کرد

بی گمان نقش بر زمین میشدیم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدیم.
 انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلهطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید:
 ای سبک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.
 بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلهطی زده با خاست پس بر رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت:
 آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس.
 آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

نتیجه اند که ((در واقع چهل درصد انسانها حتی اگر نفیقت شخصی شان نیز در میان نباشد در روغ میگویند)) پس هرکس و چنین نفس را در روغگوست امکان دارد.
 لحظه بی صادق باشییم و از خود بهر سیم که آیامه کدام بیعانه در پس بهانه بی استیم، چی قدر به حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی روغ وجود دارد که هرکدام در جای خود، مقصد و فرض را بر آورده - می سازد

نظر داشت این که خود در روغ گفته و یاد رگفته های شخص دیگری در روغ را کشف نمود، وجود ان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود.
 منتها: اخلاق وجودان از کجاست شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد.
 آیا این در روغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در روغگو نیستم.
 بروهشگران یونیورسیتی بستین نورد امریکامدعی دریافت این

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

به زبان می آورند، فلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند فرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

میرود، در روغگو دستگیر میشوند جزای بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرند.
 گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که در روغ گفت مرتکب سرقت نیست میشود، و هر که یکبار در روغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد.
 کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر کرده اند

صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جام خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مرهم سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچیدند آمدند راه باز کرد، او سپس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشنایی از طلا تا نشانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان و غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه ژورنالستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: (مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است - همایون هر جا که قدم می گذاشت آنجا را سرور خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویژه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰)

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از فرصت به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نمود و گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مختل برقی و جویس بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته می شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه با روغن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن مینگردد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آتش بود بیگه را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: گراند رسباون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز همگان مخترع شدم، غذای (آفتاب) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشهری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده آنس
 شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
 - مگر شرط است جنایت بکسی
 که بندی شوی ؟ من که جنایتی
 نکرده بودم ، صرف یک مراد موقت
 سایکل را که خوش آمده بود از -
 شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
 سال را در زندان ماندگار شدم .
 یک روز بازم آزاد شدم ، پس از این
 گزارده پروگرامهای بهیسی داشتم
 از کیه بری و دزدی و همیشگی و شوش
 و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر
 ماه مرا مجال بودن در آن سویی
 اند یوارها ، در جاده های آزادی
 داد ، و درست در راه پلجم بود
 که محکمه ملنی ، برای پانزده سال
 زندان را من جمله اعلان کرد .
چشمها زخم جنایت کرده
 بود پند ؟
 - نخیر با آن جنایتی !
 تنها ۲۸۰۰۰ انفغانی پرسول
 گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
 شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
 از پنجسال حبس مرا بخشیدند
 بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
 بر خود بقولانم ، من نمیتوانم تقدیر
 برم را بخش نمیتوانم مادر را -
 بخش ، نمیتوانم پدرهام را بخش
 و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
 بیگانه بی میبینند ، بخش . من
 نمیتوانم چنگهای قاضی را بخش
 که هرگز انانی را که مرا به ضایقت
 گذارند ، زنده نمی دزدند دهر
 کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
 قانونی را بخش که در آن استثنای
 تربیتی برای محکومی موجود نیست
 و یا اگر است ، دور از عمل است ،
 نمیتوانم بخش همه مجازات کننده -
 گانم را که تا حال نخواستند اندک از
 کم مرا از اعتیاد برهانند ... آید
 بار پس از آزادی دوباره سرسازم
 ساختند انسان تازه آزاد شده ، پیر
 با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
 نکشیده ، تحت الحفظ در رسیدن

هروی وازان جابه شهر مند ها ز
 لبا حی سر بازی پوشانند و دوسا
 اول سر بزم را سوری نکرد ، بودم
 که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
 و به کابل - شهر که در آن جاتها
 زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
 ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش
 را اکثر از دیوارها و میله های زندانش
 دیده بودم ...
 این بار چند ماهی راهی حیت سر ساز
 فراری به زنده می بر ما جراد امسه
 دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایتان چه بود ؟
 - من که جنایتی نکرده بودم ،
 صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم
 بودم و دستگیرم کردند و محکوم
 شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
 بهیسی از دوسالش را سپری نکردم .
چشمها که هیچ جنایتی
 نکرده آید ، باید پنجسال دیگر
 هم در زندان بماند ؟
 - نخیر ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
 کرده آید ؟
 - نخیر جنایت نکردم ،
 منتهی جلدی بهیسی به جرم قاچاق
 هیروین در زندان ، محکوم بر ایسم
 پنجسال حبس و دیگر از افزود .
 فکر میکند من باشنیدن ماجرای -
 آخرین باز زندانی شدنش ، پسند
 میکند ... او دست به جیب و -
 سکت گرانها پیش برد ، قوطی
 سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار
 قیمتی ترین سگرت های شهر است
 به (دست گرفته) برای تعارف
 میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ،
 میهرسم که ؛
کسی به زندان نزدت می
 آید یا خیر ؟
 میگوید :
 نه ، هیچکس !
مهارت را کی میبرد از ؟
 - دوستان و یاران زندانم !
 سهیم هر چند در باره زندگیمیش
 بی پرواست ، اما روانش تند از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
 با اوست ، برای من ، نگاه های پیش
 آرام و بی معناست و چشمهای پیش
 قه گوی نشانه تیرا است ، یکبار
 دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش
 میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
 سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای
 ما را افزونتر میازد ، از خمیره
 ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
 خوردنش ، در میاید که چی میهرسم ،
 میگوید :
 پنج بار ، پلی پنج بار شنا
 خود کنی را در خود یافت ، بساری
 با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم
 (رگ بلند دستش را نشان میدهد)
 زمانی با هام را در یارکف دست
 هام که هنوز زده های جرح با -
 قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
 که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
 دارد ، این پنج بار خود کنی -
 توان مقابله با زنده ماندنم را -
 ندانستم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می یا
از تصمم ؟
 - من میخواستم از این زنده گم
 نجات پیدا کنم ... اما زنده انباشتم
 میخواهند مرا امانت فردا بگذارند ،
 اینان توان نجات دادنم را از مرگ
 دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمم
 نجات دهند ...
 او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و
 با چوب گوگرد به روی خاله رسمهای
 دیواره می میکند ، میخواهد بسا
 بیان قصه مندانه گذشته اش را -
 تصویر نماید ... گذشته بی که
 برای بر ما جرای بودن ، برای سرور
 شدن و همیشه زندانی بودن او
 نقش داشته است ... او دیوارها
 را چون خود میباید ، او با دیوارها
 بزورگ شده و امانت رشتگر های -
 زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده
 اند که تخییر یابد ، او آید از آن
 بلندی این دیوارها میبیند ، از -
 آفتاب در باری این دیوارها ستمش
 را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
 جوانی در این جا ستمش را می
 خواهد و سوز از پنج بار خود کنی
 ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
 ستم نان و آب و هوا میخواهد و
 هرگز دست ندارد تسلیم خستی
 شود ، در استدلالتها پیش به خود
 حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی
 کم ، او در میان دیوارها نشسته
 (پدیدان) خود را (داد) افاده
 میکند (داد) او همین است که
 تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و جزش است .
 او سلولهای بیشتر زندان ها را
 دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
 کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
 خاطر بی (جوچه) مشهور شده
 که در کودکی و نوجوانی از قانون
 روگردانده و درفش آینه اش را بر
 سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
 افراشت و در طفولیت آن درفش را با
 خود به زندانها برد ، هرگز دست
 ندارد خود را جانی بکار معرفی کند .
 او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته
 گوئی راه خاطر می آورم ، جانی
 تا وقتی جانی نیست که گرفتار
 نشود .
 اما او به این گرفتار شدن ها و
 دستگیری ها باور ندارد و شاید هم
 حساب نکند .
 (جوچه) پس از اولین بار
 زندانی شدن در طفولیت تا حال
 طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
 از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
 خود شش در این آخرین باز زندانی
 شدن و افزونی پنج سال دیگر
 توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
 دق آورده است .
فرار از زندان برای مشکل
 است ؟
 - تجربه کافی دارم و میتوانم
 فرار کنم ...
چشمها چرا ؟
 - میخواهی بهیسی چرا هنوز
 هم در عقب دیوارهای بلاک ؟
 - بل جرحی انتظار آزادی را میکنم ؟
 راستش در لهره همیشه می از تعقیب
 شدنم را دارم ، آن قدر که تشویقی
 نرگسین پروگرام سرت را ندانم ...
 درین گفتارش صداقت قرار -
 بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای
 که بر زمین نقش میکند ، وقت میکنم
 و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش
 در میباید ، رسمهای سرگردانی
 یک روان انسانی میمانند که تقدیر
 شان اندوه نمایی را با او قصه
 کرده باشد ، رسمها تصمم ندارند
 رسمها دستخوش هر لحظه معاوضه
 میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
 نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .
 زخمهای یاها و کفهای دود دست
 سرور جوچه ، به باره های رسمهای
 زمینش میمانند به اند و درخت پاییز
 خورده بی که بر سرش سقیقت و -
 بیوسته راه بالا ، راه سفر را پیش
 لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
 تعقیب میکنم ، لوزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 ختی ۵۵ به ۵۵ نوبی خالکی او -
 بنا خونه کوی . زه چی کله پم -
 گجیو خنوک کیم گل وتوم . سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه د ی
 ارا باندي پهنه اود گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوئی د اهنکه
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دی -
 دول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خیلوستر کولیدلی
 حال کیس وکرم ، نوله حیرانی
 به راته گوته به غانی پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپوړی لاندی -
 چرسمانو ساتی خانه جو مکر ی
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت نارخت مسی
 شاورخواد قار وهلو خاد رهم اوا -
 ریزی اود دی به خنگه کی کله
 کله د میلی د خوز و مکرکشا ده پم .
 خود پینو د غولونو پو ((مجنونانو))
 له لاشه به زره سوړی ، سوړی پم .
 اهنکه چی کیم وخت دغه بیبرسی
 مجنونان زما تر خانگو لاندی له
 خیلولیلانا کوسره لیدنه کتنو کړی .
 نوبیا په چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوی ، او یاد گارونه لیکي . پونیم
 ظالم بده اگری چی د سپیلو له
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینسی اولاسونه غوښووی او پامی هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اړوی . که کومه میوه دانه می به
 خیلو خالکوکی را بنکاره شوه . سو
 بهامی په د انگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه دوی
 په وړاندی گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لچ ا بده . -
 گانوته خدمت کول گناه وی ، نوزه
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم . کلونه
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورغ
 دغه پرازان راته خرگند شواوهغه
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کیم بانصافه
 لاروی ورته وویل :

د (۸۳) مخ پاتی
 ختی ۵۵ به ۵۵ نوبی خالکی او -
 بنا خونه کوی . زه چی کله پم -
 گجیو خنوک کیم گل وتوم . سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه د ی
 ارا باندي پهنه اود گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوئی د اهنکه
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دی -
 دول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خیلوستر کولیدلی
 حال کیس وکرم ، نوله حیرانی
 به راته گوته به غانی پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپوړی لاندی -
 چرسمانو ساتی خانه جو مکر ی
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت نارخت مسی
 شاورخواد قار وهلو خاد رهم اوا -
 ریزی اود دی به خنگه کی کله
 کله د میلی د خوز و مکرکشا ده پم .
 خود پینو د غولونو پو ((مجنونانو))
 له لاشه به زره سوړی ، سوړی پم .
 اهنکه چی کیم وخت دغه بیبرسی
 مجنونان زما تر خانگو لاندی له
 خیلولیلانا کوسره لیدنه کتنو کړی .
 نوبیا په چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوی ، او یاد گارونه لیکي . پونیم
 ظالم بده اگری چی د سپیلو له
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینسی اولاسونه غوښووی او پامی هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اړوی . که کومه میوه دانه می به
 خیلو خالکوکی را بنکاره شوه . سو
 بهامی په د انگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه دوی
 په وړاندی گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لچ ا بده . -
 گانوته خدمت کول گناه وی ، نوزه
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم . کلونه
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورغ
 دغه پرازان راته خرگند شواوهغه
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کیم بانصافه
 لاروی ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد

داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، در ستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کلمه را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادر)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عزا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بوده و د زینو نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سرور))
 آنگه از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

میراث

د (۴۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوبی نوبی دی زلمی
 دی ، و طاخان هم د پینتود -
 دود سره سم تول د ولسو خلک را
 تول کول اود یو خاص مجلسی
 ترخ کی بی د سالم پگری د اکبر
 خان به سرور تر له ، اکبرخان و -
 روزی زوی مور سرد سالم کورته
 ننوتل اود پیرود موروسته دغه تر لی
 د روزه د دوی بونج خلاصه شو
 اورد مور او زوی شین وری -
 دغه انتر بی بی سپوړی د سالم
 خالسی لهای په اکبرخان د ک شو
 خود صد اریان نوسره نشو .

ادش ، پولیس میورد اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگرا با پسته
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د و پانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس

در حالیکه از او بسیار استغرابی میکنم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای بگو که به کدام جهم برسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم . . .
 تا او به راه میافتد ، ناگهان د . . .
 برابرم میپستد و میگوید :
 - در حجب پورا هنتان کافند
 هاست ، در حجب راست بتلو هنتان
 فلزات است و در حجب چپ شما
 پول به درد به خوراست .

از تعجب به سوی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حجب پورا هنتان را که استاد
 هونتم است ، حجب راستم را که
 کلید هاست و حجب چپم را که پول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست . . . با
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .
 آفتاب تموز ، صودی شده ، ترف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگز زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد کراچی طعام چاشت -
 است مثل های چرک زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان د رین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دستم و سزه
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از آن
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمهد هد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادر) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی جون چندین بار بی
 از ندامت از نوشتن این کلمه گهر لری
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنم -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگر نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستی
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگر به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی اود پگسر
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگر میخواهم خود را
 بیا بیم و هویتمانرا به همد پگر تحویل
 بد هم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توبیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کی وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خبله اصلی څیړي او بڼی کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نواري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذ هب د لسان ته غوره کړي او د فطرت پرده یی په یی پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچی چه هغوي دي د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل او د پری شی وخته د یی قباله ورسره وکړی ځکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري دي د خیل مذ هب تبلیغ کوا او نواري نوهغوي دي پخبله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و پایداری بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و ناز سینه‌گر بر جسته هالموود، او بر امون طلست وچی گونه کی آفرینشها پیشه درد نیای سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم در مسله چنین وضعیتی قرار نگیرید.

فکر نکنم.
آ جی کارهای روی دست دارید؟
والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیاز از خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می وگه با اندک کسی بستند میگویم، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان اش همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - مقاومت، احساس همجینی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره و خیره، سر را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیرد پوری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می کنید؟
والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این وان را بیفهم، اما همانمیدانید که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر روی زمین (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکانداران و بابه کارهای پرورد آمد دیگر پرداخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن بار دیرینه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیرد پوری از رسم وان رسم نگاره گری می کنم، وگه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا میی بدعت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسو او د گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می آوردند تحول و انقلاب در برد ست آورد. دن برنرم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنرمی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده روها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))

و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میزنیم .

وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگه بری به فکر گرداب زنده می آید من سیم از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .

با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی در کجک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در ریشماه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بندی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک رویگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارشرفخانه بی خواهد گذاشت ، پاسی میتواند از این مسلک کنار ببرد - و قتیکه راه مسلک بد ترا پیش گیرد و در ریخ که آنوقت او یک روسپی و لگد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناز و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزی سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نمود ، از سر و سها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سر و سها حاشان سر و سها بی دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گرداند تا نامل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارند نعت با موسیقی و نعت بد و نعت موسیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و نعت موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟

نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و نعت موسیقی را انتخاب کرده ام .

* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟

از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقرفی میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟

از سنایی را .

* برای خواننده گان ، در لجهای خوانده بود که در باره خانقاه های شهر آگاه می باشید .

خانقاه در شهر قندیس کابل در عاشقان و هزاران مومنین دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگه ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند : قادریه ، نقشبندیه ، سهروردیه و چشتیه ، که هر یک رهناهایی جداگانه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادریه مروج است ، خانقاه چشتیه با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سرآهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟

حدود ده کست .

* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میرفخرالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با لجه و آدای خوب و برجسته و پر سر خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟

بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟

طوری که بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپه باندی حره تایلری او تقلید تری وی . درم صحنه ده . در به گزار گزار بی حدت کری وی . هغه بدن جور نیست داسی وی دوهم کپه ای شی چی یلار اوور بی کپه خشه دنی لاسی بی کپه لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو

چگونه میتوان از پیری

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .
کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آم درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتا بولیک دل بسته اند . برای قدرانی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید)
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه ای از طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده اند و طرقی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .
افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش گاو - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - نیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوا - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد . علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده و نمایانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد . زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها پاییز زنده می گردند - (دوران سم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میورزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معتر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبرگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینک چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتیم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، دریک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بیوی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری می رود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و نه ندرت دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو و زود رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده یا مرحله تازه را به سهولت بگذرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن در برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر می سرعت میسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند».

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً با حفظ بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در مغز بر ضد پروسسه

الکترولیت عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد.
۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.

۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.

۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آفریده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و بجای دماغی را از سفت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسوزند (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزل)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میسوزد، همینجاست که کارنگون به نزل و مرگ می انجامد، نقصان قوه نوتوتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ته در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا یک می تواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را

در چند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متعادل نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتها های خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتم، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که

۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند:

((اگر می خواهید صحت مند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید))

طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبار:

تست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتی، دلبستگی و همدردی در مورد دیگران بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آیا همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات پرا بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند، بخاطریک معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغز روان)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روان)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشن میگردد، هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر

میکم: مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین بلخی ستم بکنید، به ذوق شما آفرین میگویم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

از جمله ستون: محمد عثمان (امین زاده) از نگاههای انتباهیت تشکر: موفق باشید.

عابده جان از شنیدن نام هیلتل تریب بود ضعف کم، ولسی با خواندن نگاههای کبیدی، کسی به حال آمدم - نگاههای را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم او قول داد که میچاپد. (۱) عابده باشید.

روزان، شاکر در صف پنجم (ب) نسوان گذر گاه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهن لسانسه پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاههای بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشید.

لهب انارم، فارغ التحصیل: موفق باشید.

مفد دوازدهم لیس: یکن از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب موسی ترتیب دهد - تروتازه باشید.

نفسه (هیلو) حیدری از صف ۱۲ لیس آینه ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش را به جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است، حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوری مکتب پادشاهی است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان: نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه ایش میرسد تا بجوابد - محبوب باغوس: عبد الرزاق حسین یار از تخنیک ساختن:

(نزدیک بین) با (تسرح و ملهارد و پنجه ملهون سال است - مساحت زمین پنجه و ده و جلوگیری از (حسد و خل) هر سه ملهون کیلو متر مساحت خشکسده زمین ۱۴۵ و مساحت آبشار (قابل چاپ) در جدول درج آن (۲۶۵) ملهون کیلو متر مربع کرد - این که چن وقت چاپ میشود - (نزدیک بین) میداند که مسوول مجله ونه مسوول چاپ - صبور باشید.

زهتاب احمدی و دوستان: شفیقه (موجو) فارغ التحصیل لیس عالی نسوان انتشار: از این که هلاک گرفتید در معرفی باور کنید (نزدیک بین) به مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

محمد حنیف (آرزو) از لیس دشت برچی: طرح ادبی تان نام خدا (مثنوی هفت من کافذ) بود که انشا الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کافذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست (نزدیک بین) هم آرزو مند است که واهلیک های گرم گن مارا ببینید تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جوور باشید.

سمیرا آرزو بفتلی از صف دهم لیس مرم: سروده های تان به دفتر رسید (راز ارباشی) توصیه میکند که هنوز وقت کافی برای اشک مسریزه، چهار برابری قلمش بوت کوری بلند میخواند سه برابر زیادهش ناز میفروشد چهار برابری آنچه که هست، ستنش را کوچکتر میگوید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میگرد (۰۰۰) جور باشید - بهترین همکار ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی) معاون داکتر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید - تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنم - رسیده است: ارسالی تان که به دفتر مجله شکفا باشید - نامت همیشه هر که بگیرد، وصال من یاد ته همیشه شاخه سبز خیال من این آخرین کلام ترا در کعبه بود از من در فریب ها - گاه بود از دختر سهیمه پوشش نور کردن، اگر آسپاهم است - تکرار میکنم... تکرار میکنم - نصیره نصیری و حافظه ششانی از صف هشتم پروژه تاینی: از گزارش شما قریب بود (راز ارباشی) شاخ بکنده خوب برای این که سر خواننده گمان هم شاخ بکنده، قسمش از گزارش طبعی: بلن او مدت ۱۴ سال بچه بوده، ولی یک سلامت بعد از خضر ضعیف (راز ارباشی) ولسی سروده های تان را (چون بسیار مخصوص وی بوده بود) (راز - داریاشی) نشر نکرد - و رازش را نگذاشت - موفق باشید - محمد آصف (ناطن) فارغ - التحصیل تخنیک مزار شریف: (نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کور شود اگر توانسته باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید

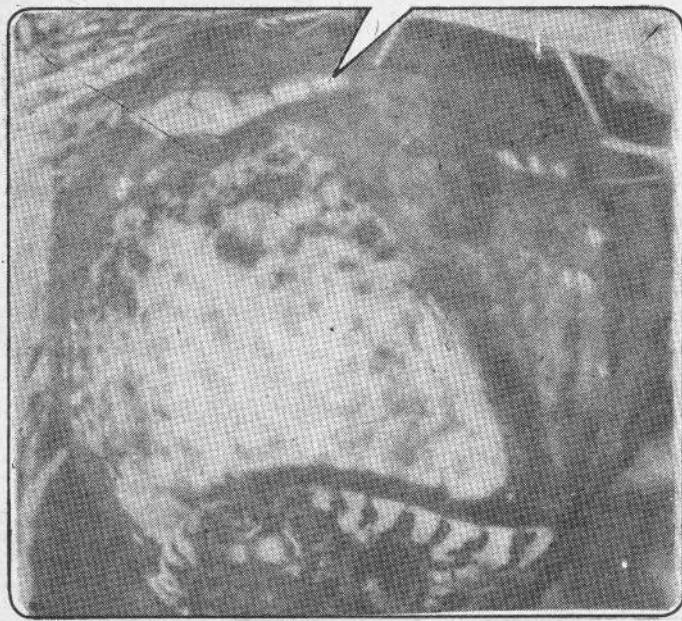
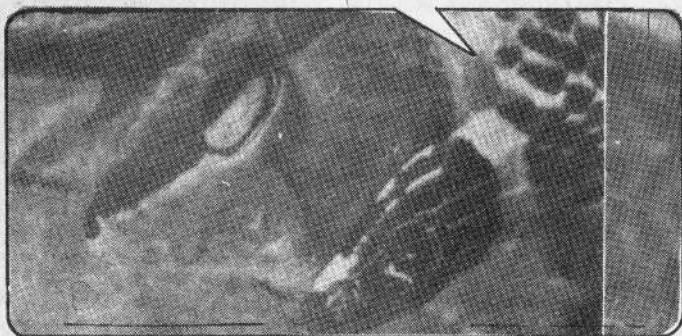
د مارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې یوازې خوراک یې خوروي. د خاړې له مخې یې له لحاظ خورنگه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازې گوگ خوروي. د معنی مارانو د پاره به خوراک لري مان دي او داسې ماران هم شته چې تیر چوڼگوبونه خوراک نه شي پیدای کولای. سره یوې پردې لوتونکس خورونکي اوکب خورونکي ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي او د امکان وړکوي چې خوراک به خوله کسې ولغروي اوگاهي وخت د وحشي خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لاي شي. که د مارانو په خوله کې یوازې یې عضلي نه واي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعي ډول مړه کيدای. د عضلي امکان وړکوي خو ښکاره شوي خاړوي هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي. بواوا کوندا (دوه رقمه ماران کولای شي، داسې غټ خاړوي لکه: وحشي خورگان به خوند سره خوروي. داسې بیخي هم لیدل شوي دي چې د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانو ښکاره شوي دي. طبیعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکي معانګري. استعداد هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانوڅخه هغه ماردی، چې یوازی اوږد زین سوسما ري خوروي. سوسما ري هم د مارانو په نیرنگه بڼه پوهیدلی دي، بعدې خاطر د شپې له خوا د بناخ په سر کې اویا حتی پریانویاندي ویدې او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورېمې. خو بیا هم ماران تردوي جالاک ښکاري. د سوسما ري په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

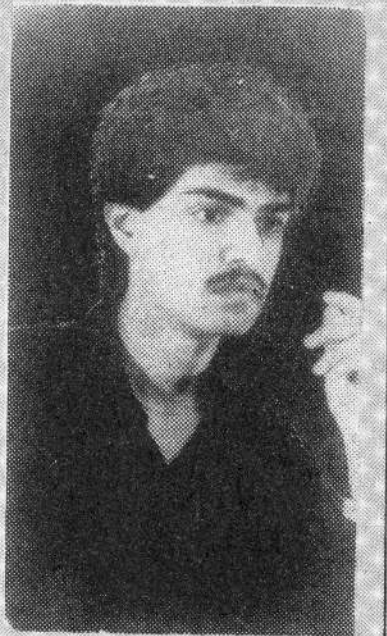
بناخ کې ورهې کښي او د ورسره د قیق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيڅ کوم شک او بدگمانی نه احساسوي. د ماریوله برخه زهرې اسرار دي. زهرتوبیرلري. پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، بل ډول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ډول هغه زهر دي، چې ښکاره شوي خاړوي وي په هغه باندې تجزیه کېږي. د اوبو په مارانوکې یو ډول مار خورا تیز زهرلري چې یوگرام یې کولای شي د منعه سووتونوږند پای ته ورسوي اوکیان په خوتانیوکې لید

منعه وړي. داسې زهره هغه کس په افغی مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونوږندې موجوداتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوس، یو ډول موجود دی، چې د معنی مارانو سره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی نیولی، چې د انسان د پاره د زهر و پاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیاتوب سر د وي اغیزه نه ده کړي. خود موجودات د کیرا مارانو په زهر و مړي زیاتره خلک د ویري په خاطر د ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارکيدای نشو.



د هامبورګ د سیما نود کلوپ -
 څخه رود زنبورګ، چې اصلا
 وړوي پخونکي دي، د دي د ندي
 ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په
 سیاحت هم بوخت دي. په خپل
 د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون
 کیلومتره واټن په وچه او اوبو کې
 ګرځیدلی دي. هرکال ښیرګه
 پخوهرادي او خطرناک معای ته
 سفر کوي د اسفرکله براون باندې
 په وچه کې اوکله هم په جالاکسې
 د اوبو کې وي د ښیرګه یوه غبر
 مادي کتنه یوه ورځ د نېل
 په ساحل کې پېښه شوه. کله چې
 د نېل نامتو خاړماهی یې لاس ته
 وړغلی وړلود هستوګنې خواته
 روان وو، چې د وحشي خورک سر
 مخامخ شو. ښیرګه بېله محند ه د
 لمان سره نکرکړ، چې په کب
 نیونکي چټک خولمان نه شم سا -
 تلی او د سپساري د پيري څخه
 هم نشم کولای لمبو کړم. نو
 سلاسي به لوشوکې پروتم، په لیدو
 مې پرمختان لوشی ویاشلی. خوک
 چې راژنډي شو، پسله پیرمیزه
 موکښولوڅخه رانه ليري شو.
 ښیرګه وایي: مادامازون به
 محنگلوکې د اناکوندا امارولیدي، د
 دوي په باب به قصاوونګلوکسې په
 د یوې رحمی یادونه کوي. یو وار
 په وچه پسې ګرځیدم خوبیدامس
 نکره. تصمیم مې ونیود یو لوي بناخ
 په سر کې ویدم. شم. په کڅور کې
 ولیدم. او د پاد کېږي د پسه
 مې کڅور، له دوه خواوو به بستری
 پوري وتر له او پور مخی پروتم. کله
 چې وپېښ شوم، لاندې برخه مې یې
 حسه غوندي وه. فکر مې وکړ، چې
 ښایي د تر ولوبه سبب دی، هڅه
 مې وکړه، مې څه اندازه ازاده -
 کړم، چې لاس او گوشت مې د یو
 خپشت اوسوږ شې، مومنتسې
 پر ما باندې اناکوندا اراپېچل شوې
 وو. طبیعاً چې مارنشواي کولای،
 چې د بناخ سره مې یوځای په خوله
 کړي. په دي د لیل لپارته انتظار
 یوست، چې ښکارولار شې او دي
 برید پکړي. خود نیکمرغه لمر
 وړانګې ښکاره شوې او دي ښایي
 په کوم بل خوند وړنګارسی رهس
 شوو.
 ښیرګه وایي: داسپاحتونه او
 سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله
 او آرام فکر وړي.

اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزمند سوسیالیستی را در روسیه شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیه، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و بریتانیا از سوی دیگر وقوع بیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم بزند از حمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

نثر

- نثر هارونک ناموهی در دست
- نثر امانالہ بوفیاد سود بیست
- نثر آنتون مارخو بیست
- نثر آرمہ خلمونز مرد بیست
- نثر آسترو انکست بیست
- نثر آرتخان رزمی زود بیست
- نثر آمارت در تن زود بیست
- نثر آرتخان دوست گرد بیست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا
باغ سپیدند دست خار صبا
هیچ زخم زتیر چشم صبا
هیچ شام زبوی تار صبا
نهر و نایق سیر ناله صبا
بای تو تودرین دیار صبا
تو ترم آخر است و داغ وصال
گذرت حرف این فرار صبا
بیخودم در خیال روی کسی
خو تو خیالیت اختیار صبا
نه هم از نهر شعر در وریا
شعر زیبا از آن فرار صبا

در آئینہ ادب

یاد می مرادہ تلخیصی مرق از تودر دست است
رضی مزاجو مسخره مرق از تودر دست است
از ما به یاد مسخره مرق از تودر دست است
بندیدہ ہم بدین دل و دامن شکر است
(توفیق) زمین طلبی به جمع در آئینہ ادب
رعایتی شکستہ به شعر تو اندر دست است

خواجہ توفیق الحکیم بزند
تہل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوند ازنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خچه دی چی د رم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلا د خچه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیروسوس)) یعنی جگه اولری نیور کړی .

لومړی هرد ((کویس)) د رم ((اکرن)) اولرم بی د ((میکرت نیوس)) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتخت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمزیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خچه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنخه ته ، مساحت یس پنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی یی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اولدی یی قاعدی اولدی یی ۳۲ متره اولدی یی هر زاویه یی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری ، یوی لیر اولی یی بنکسه د هلیکونه اوکوتی اولیلایل سالو .

لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو خشمختمیل کیژی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د یو نغون ((کویس)) مویایی شوی جسد ایښودل شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی ندهاشته
 اورئیس جمهور (کولیدج)
 Calvin Coolidge
 خواست آن را تصوراتمانه یسی
 بسازد . اثر نقاشی شده ، خانم
 کولیدج در قصر سفید از ظرف
 ترین و مقبول ترین آثار قصر
 به شمار میروند . در زمان اوکنگر
 امریکا بود چه سالانه به خاطر
 خریداری آثار حقیقه به قصر
 اختصاص داد . در یک دهه
 بعدی ، منزل سم به قصر افزوده
 شد ، و مال سمیت فری امتداد
 یافتند و در آن دفاتر جابه جا
 شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
 آن نیز لغو شد . در زمان حکومت
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
 روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
 تجهیزات و دیزاین قصر سفید
 فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
 هاری ترومن (Harry Truman)
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
 دست گرفت . ترومن تصمیم
 گرفت که به قصر سفید ، فقط
 تجهیزات تاریخی و انتیک
 خریداری شود . در اوایل سال
 ۱۹۶۱ راکنین کنیدی به برنامه
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
 سفید بیانگر بازتاب دهندند
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر
 ازابتداء صورت گرفته بود باشد .
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
 تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
 به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش
 های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون
 د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
 تصادد داشته تشکیل داد که تا امروز
 فعال است .

تصاویر
 شکل نخستین (قصر سفید)
 در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
 امریکاهایس (Hayes)
 میزکار قیمتی بی راتخه داد .
 پس از آن رئیس جمهور چستر ای
 ارتور (Chester Arthur)
 در قصر سفید تخییرات دگرگونی
 آورد . در همین زمان آثار هنری
 نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
 او به نقاش بزرگ از هنرمندان
 و طیفه داد تا در ترین دیوارهای
 قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی
 دیوار بزرگ از مواد شیشه ای بقرق
 و سبیل دولتی امریکاسته زمین
 است و در اطراف قصر شیشه خانه
 های بزرگی پر از جاهای دیدنی
 قصر است آباد شد .
 در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
 باخانواده اش به قصر سفید
 می آمد . بازم زمان تخییرات
 مر رسد . تخییرات فقط متوجه
 تکمیل تجهیزات قصر بود . به
 اساس مطالب کلاسیک فرانسه
 اتاق آبی به وجود آمد . رئیس
 جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
 کاملاً به یک قصر جدید آمد .
 او که از علاقمندان طبیعت بود
 در اطراف قصر ، باغ بزرگ
 آلبالو را ایجاد کرد . نه سال
 های اولیالواخانم تافت همین
 ملاقاتش در جاهان پسند کرد
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه
 چندین هزار نهال آلبالوی
 جاپان رایه واشنگتن به اسرع
 وقت فرستاد .

Wilson
 (وودرو ویلسون)
 که در زمان جنگ اول جهانی
 رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر
 خریداری شد ، ولی این وسایل
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر
 باقی نمانده ، زیرا در سال
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
 شدند که در قصر درگرفته .
 ایالات متحده درین زمان
 دست به گریبان در جنگ با
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
 قوای بریتانیایی به واشنگتن
 نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
 ماریسون از واشنگتن به
 رفت . رئیس جمهور بعد از
 حریق هیچگاه به قصر سفید
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
 جمهوریش را در اقامتگاه
 شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جنر مونرو
 که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
 به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
 گزین شد . در قصر ترمیم شده
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت
 فاشد ۱۰ کنگرس امریکا در
 فوق العاده بی رایه تصویب
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
 رایه منظور تهیه وسایل مول و
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
 داد . این مول ها درباریس
 به قیمت گزاف خریداری شد
 در همین زمان مجسمه های
 مرمری از کیستوف کلمبوس و جون
 واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
 ایتالیایی بود ، به صد دلار
 خرید که تا امروز در قصر سفید
 موجود است .

تصاویر خانوادگی های روسای
 جمهور بودند که هر یک به نوبه
 خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزات
 می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید زود ل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
سکور نکند

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما را روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلمه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کسه
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جادو آنه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کتشی
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد اندیشه
عشق را آفتاب و روشننگر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سیا
هی و تار یکی ماند و کان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می ما
ای دای نخوت و ناموس می ما
ای تو افلاطون و جالینوس می ما
عشق مولانا با طافه و احساس
چنان گره خورده است که انسان
با خواندن آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده
گوش جان آدمی سخن می گوید
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میمالد که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بو د
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا:

رنگ و بوی دیگر دارد میتوان -
گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از -
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم راحق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد هست
دیده ای سبزی که گره خوردند
فلسفه مولانا فلسفه تصویری
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامینست و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قلمه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهند
همه چیز را به عشق میسازند و همه
دارای اثر از همین عشق
میگیرند. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را بس
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای د و صد لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را آنگونه کسه
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوای محض میداند، نفس بند بود
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر میگردند و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میرود و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعری میکنی
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی متوی معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
ادبیات ما اند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پدرو مرا بر سر منبر عرض کرد
 واسم را (علی جمشود) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گی به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشود) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبج که استاد
 معربانی بود رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشود)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بومی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (راز داریاش) میخوا -
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایسد،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینده
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.
 ✖️ لیلای فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخوای و پس
 نخواستی این دوره میری شمس
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (راز داریا -
 سس) هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده اید. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خزن :
 (راز داریاش) شعر ارسالی
 تان رایه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدا در بیانت بد اید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (راز داریاش)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تمجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۱)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۰) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهمترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل با نرید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فقر مادر انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز اقی های پوزنور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفوش بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دیگر همان را قراوش
 کرده اید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود
 بشود.

وهم (ثواب) . نگاهیات تان تکرار
بود . به امید همکاری های
بعدي تان ، جور باشید .

× سهیلا فرملی محصل طب
معالجی کابل :
توجه کنید به بخشی از سروده
مقبول تان :

(پنجره قلم را به رویت گشودم ،
و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
بس تو همیشه بمان و بسرای
معشۀ ازان من باش و دیگر این
جا سفر من زبیرا پنجره قلم
از آهنگ باز شدن پنجره سخت
هراس دارد .
پنجره قلم را به صدای
دلخراش رفتت برهم مزن . ای
عشق جاودانی (۰۰۰)

به امید موفقیت هر چه بیشتر
شما داکتر صاحب آینده .

× خاطره همایون بهرزاد
از لیسۀ مریم :

فکاهی (خرافات) تان جالب
است ، به صفحه (بوجی خنده)
سپرده شد تا همه بخندند در
باره فرخزاد چیزهای
جالبی به نشر خواهد رسید
همایون باشید .

× خجسته نیکو از صنف ۱۶
لیسۀ زرفونه :

دوست عزیز! هر چه مطلب
جالب و تصاویر جالب به مجله
تان بفرستید . (زهی سعادت)
خوش می شوم ولی به شرطیکه
واقعا مطلب و تصاویر و عکس
های جالب باشد . با زور نالست
مورد نظر تان صاحب صورتی
گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
خواهم کرد .

× رابعه کریمزاد :

انتقاد تان را به (نزدیک بین)
گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
و مطالب چاپ شده آن شاهد
آن است که انتقاد شتابی
جاست چون در مجله سیاورن
مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
چاپ میشود . امید است
صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
تجدید نظر کنید . (و) از دار -
باشی) با وجود این بی انصافی
تان نسبت به محتوی مجله ،
بخشی از مطلب ارسال تان را
نشر میکند ، توجه کنید :

(آسمان خیلی تحمل پرست
است هر وقت که به مهمانس
شب می رود ، هر چه ستاره الماس
گون که دارد به خود می آویزد
آن ها قدرت های رادوست
میداشت که همیشه در تاریکی
راه میرفت تا سایه اش در نبالش
نیاید .
موفق باشید .

× محمد ظریف ظفر کوهستانی
از صنف یازدهم لیسۀ میدان
هوایی یگرم :

جان (نزدیک بین) مطلب
که حالا جالب است ، لقمه پس
از آن را میچایم ، چشم به راه
همکاری های بیشترتان . حالا
لقمه چرب از مطالب ارسال
تان :

(یاد ایامی کمین هم کامرانی
داشتیم

کاکو ها و فرور نوجوانی
داشتیم
زیر دست از دست من ، از زنده گو
بیزار بود

همراه امر ، دود را ز نماند
داشتیم

خود را برج اهل کرده ، لانی
می زد
بر سراز مویک منار اسمانی داشتیم

× هستی سروش محصل طب
اطفال استیثوت طب کابل :

(نزدیک بین) عرض میدارد
که خوشا به حال شما که هم شاعر
هستید و هم (داکتر) به هر حال
(پنجره باز) عنوان سروده تان
است که آن را همین لحظه
نشر میکنم :

(در من پنجره بسته خاموشی
بود

که فقط در هم
یک نفر کرد ازین پنجره بسته
عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
محمل گام همان ها بر مفرور هنوز
روز و شب در دل این راه چنین
انداز است

و به این شوق
که شبی برگردد .

سالها شد که دگر پنجره
باز است .

موفق و داکتر باشید .

× محمد شفیع (دانشیار) از
صنف دوازدهم لیسۀ عرشهید :
(نزدیک بین) ، گوش های
ناشنوا (رازداری باشی) راتاب داد
تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -

لب خوانندگان را ، بی هوده
و عده چاپ بدهد بل جنس
آن را در همین صفحه (از دور -

وازنزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
شود و هم صواب یا (ثواب) -
حالات مستی جالبی از مطلب روان
کرده گر تان :

(عشق ، شعله ایست که اگر
از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
خواهد نشست)
(عشق برده دل فریبی است
که بروحش سراپی زنده گسی
کشیده میشود)

× فریده امید محصل
سال اول بوهنای فارسی :

دوست عزیز! از این که علاقه
مند شعر هستم و میخواهید
شاعر خوب شوید . (نزدیک بین)
قلبا برای تان تبریک میگوید .

سروده تان به مسوول صفحه
شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
چاپ آن ، (رازداری باشی) شما
توصیه میکنم که نامی نتوانید شعر
بخوانید ، چون استعدادش را
دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
ارزایی شعرتان رسید . حالا
قسمتی از سروده تان را نشر
میکم :

(چشمانت نمود چی را خواهد
داشت ؟
نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
سبز بر طراوت مانده
و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
و شاید به یک شب تاریک سیاه
امید وار باشید .

× سهیلا عزیز ی و نور -

عزیزی :

کاکا (رازداری باشی) شما
هم با هزاران چشم سفیدی به
نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
مطالب ارسال تان یک مطلب
را انتخاب میکنم برای چاپ ،
توجه کنید :

(القاب شخصیت های
معروف جهان .
۱- پدر اختراع ادیسون
امریکایی .
۲- پدر فلسفۀ ارسطو
یونانی .
۳- پدر طب یونان :سقراط
۴- پدر طب معالجوی
اچولی سینا .
عزیز باشید .

× رضوانه ایلم از لیسۀ
زرفونه :

درست قبل از (انتشار صدای
ملانصرالدین) فکاهی تان را
انتشار میدهم :

عربی مشغول نماز خواندن
بود ، و نقاشی تعریف و تمجید
از او میکردند و میگفتند :
خیلی آدم دیندار و موقد .
سخت که با حضور و خشوع
نماز میخواند . . .
هر چه نماز خود را قطع کرده
گفت :
در همین حال ، روزه هم
دام .
سرفراز باشید .
× نظیمه وفا کوهستانی
از لیسۀ مریم :
کاکا (نزدیک بین) تان
از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
چیزی جالب (چیز) جالبی
دستگیر شد . (چیز) دیگری
بفرستید حتی چاپ میشود اگر
نشده ماملت .
با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدام ، يك گفتم
درنگتن ، يك سكوتم در نهاد
يك نياته در دنيا ، يك خشم
در صميمه ، يك معتادم در شكستن
نه! ، من يك صداقت ام هستم
كه صراحت فولادي دادم . من يك
خوشبختي در سپاهي ام و يك
بروف سبز در زمستان ، كه روپوش
راد خوشش دارد و هاران و ابا
خسود .

من در عشق رنانه ميخواهم و در
درد دوا ، چرا كه من خوشبختي
سياه دادم ، كه آنرا در نامه
سپهدي نگاه داشته و هنوز كسي
سالم نگاه داشته اند ، زنده گي من
به انداز همان نامه است كه
از فرستادن به كسي دلم بپلزد .
شاید من ميخك سياه تو باشم
و تو هم عزيز من كه هدیه خدايي
تو از من بر سپهدي ؟
.. قادر به ترك همد پگر خواهيم
بود ؟



نه!

چرا كه اين نه . تو يي دنه
من . اين . ما . يم . ما . ي
ما ، فراتر از من و تو پست اين ما خود
عشق است ، فراتر از خاطره ها
ترك كردن ، چه واژه زشتي ، كه هرگز
با چنين نفي من شناختن
تو همان ماهي كوچك طلايي خود
بهايم هستي كه سكوت را تفسير
مستزاني و خوابهايم را تعبیر
من در تو بودم ، شما سر
گردانم .
تو از من بر سپهدي ؟
.. چرا عشق در خود عشق
نست ؟

چرا كه درسي باقي احسان
و حسادت حساس بودن ، آرامش
از پروانه يي هستي كه براي زندگي
كردن چيزهاي نجا يي داري تا
براي سوختن .

عشق براي تو چیست ؟
يك تقاهم ؟
يك نياته ؟

ايا تو چقدر براي زنده گي
كردن رنگ و حشانه صراحت
ديوانه يي داري كه براي ترك

صدا داده ام .
تو کیستی ؟

تويك صراحتي كه در كنگي كسي
تو نجا يي كه در وسعت چشما
پست موري ، شايد تويك در دي
كه سخت دل پذيري و در زمان از تو
آرامش نيست . آرامش بود نست
در جان درد آيادي است . من
گفته بودم . تو تكين يك رفتسي
تا اداي يك آمدن باشي . اما
وقتي از نبودن و نياندن با من
حرف ميزني ، چقدر يي صداقتي
در تو لبيز ميشود ، كه نمیتوانس
آنرا پنهان كسي .

عشق در تويك عمارت نيست كه
آرامش باشد . يك آمدن نيست كه
رفتن داشته باشد . شايد ، عشق
يك نوسيدن خوشبخت است . يك
با يمز جاودان . يك ميخكي كه
هنوز سياه نشده ، يك صراحت
فولادي كه سر ابا يي را تهين كرده .
اما تو هم مثل من در آيي شدن
با سپاه بودن آن به تو ديده نشده
يي .

شش نيكي . من عشق را در
جاودانگي آن دوست دادم . عشق
يك نياته است كه جستجو من
خوشبختي و بافتن نجا يي است
من بر ختمم . تو وقتي گلي را ميكي
با او چه ميكي ؟
براي بافتن با سخ ، ناراحت
مقبولي در او افتاده شد ، گفتم ؟
ميخواهم بزرگ شده نشود . گفتم ؟
من گلي هستم كه مرا كند يي .
و سپس در ناراحت ، ارم نشد .
شايد ميخواستم ، چيزي بنويسم
براي او نوشتم .

.. تو خود خاطره يي هستي ، در
امت ادا يك نگاه ، تو بالاتر از بند او
عشقي كه عاشق بودن را در خوش
داري محقق چقدر درد بگشود
تا بگو برسد .

من ترا در خود مي پام مثل يك
صدا ، مثل زنگوله هاي يك عهد
نا بسته و نا گسسته هبانه هايم را
اين صدا آنرا گرفته است . من
خوابهايم را كه آبهاي داشته
جان خسته ام هستند . به اين

آشنايي ما از كوچه خوشبخت
ايهام ميگدشت من رنگ نرلا
اين تقاهم را ميديدم . اما در
آبي ما سياه بودن من به تو
بودم . او برام از ميخك هاي
خود ميگفت . ارگل ميخك را در
ست داشت و هميشه باغ
داشت . او از درد نگفتي ه
فهاد ميگرد من از نياته
خوابهايم حكايه داشتم . شايد آن
نياته ماهي طلايي كوچكي بود
كه من فقط در رهاها او را داشتم
من بر سپهدي ؟

.. تو ميخك سياه داري ؟
او خابوش ماند . نهاد ام چرا
بر سپهدي . من براي از تصريف
عشق گفتم : عشق مثل شعري است
كه ميخوانش و از آن لذت ميبري
ميشوي ، اما براي خواننده شعري
هيچ وقت اولين شعري ، آخرين شعري
نخواهد بود . اما از اين باور برام
ميداد كه : نه ، عشق مثل شعري
است كه ميخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سپاه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جبهه خود نمیتوانی بینم نکویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر بایسد به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای پیوند نا آشنا زنده گی را دریا عاباهم پیوند میزنند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه ابحام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهایم شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهایم توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجهامیرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته ای : " هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک پنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبیل بود نشن دشوار است ؟ این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اند برای قاهم يك حقیقت . راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

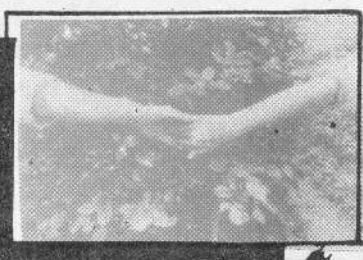
من به تو نوشتم : " تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ ان نهرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاهم که از بلندی معنی من لغز من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه ابحام مغضای حاده هامس ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند جاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بوسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - مه دیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سپاه و خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت می کردم شب در خوشبختی سپاه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کودکان پیروز که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوا می میرفتند . من با خوشبختی سپاه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سپاه شب را ببویدم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپزاشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانید .

آتش اودر برابر آینه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سپاه بودم بجای آن شمع آرزو می کردم ان سوختن پایان نیابد . اود را بینه و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آتشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند : ((زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سپاهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - پخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تانک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سپاه باخود به خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا بایسد آن تعنیت ها را در زنده گی منداشتم چرا که آنجا در برابر آینه و شمع های نوروزان جای میخک سپاه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سپاه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد



سپا و ورسا

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند. برادرم قهرشده ومرا
 دشنام داده گفتم: ((چرا
 اینقدر بیگانه وتنبلی هستی
 مرا بیست دوستانم شرماند ی))
 من رفتم ودرخانه گریه کردم،
 هیچکس یامن گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد. نه بد من نه
 مادر و نه برادرم - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکرد نید
 ونقطه مرا مقصود دانستند از آن
 روزه بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 وهمانطور کردم اما باز هم مرا بد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده، برادرم حسرت
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند
 که چرا نمیکنم. من رفتم ویاخواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم. خواهر خوانده ام
 گفت: ((خیر است تواز رده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی، مثلا وقت
 که گیلان آب را بر ساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود. من که یادم آمد
 بر استی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت: همچنان وقت
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقت میخواهم کاری را انجام
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود. چند روز پیش مادر
 گفت: ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم، ناگهان گیلان
 از نزد من افتاد وشکست. مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم. یک روز بد من گفتم:
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود، اما متوجه
 نبودم که دفعتا دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدی خورد و آنرا شکستند.
 بسیار نارالم شدم اشکهایم
 سرازیر شد، بد من بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم. ما در
 بد من مراد دشنام دادند گفتند:
 ((تو بسیار بیگانه وتنبلی هستی
 هر چیزی را می شکستی))

برادرم کلانم که در روهنتون
 میخوانده چند روز پیش بادستان
 خود در خانه ما بود، برادرم بن
 گفت: ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 وه اتاق معمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم با عجله از اتاق
 بیرون برآمد و باشتاب که داشت
 متوجه نشد و یامن تصادم کرد.



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد ۹ بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوری می کند و ساعت ها با آن مصروف بازی میشود . پنهان از نظریه رومادریك خنطه بی از پرزه جات را جمع آوری کرده است . بسیار کودک با حوصله است و خوش دارد همبازی های زیادی داشته باشد . با یسکل طفلانه را بسیار خوش دارد . همچنان او را خواهر کوچکش بسیار بهرمان و دوست است



برویزجان

بهنده کوچک تلویزیون که موسیقی را بیشتر دوست دارد .

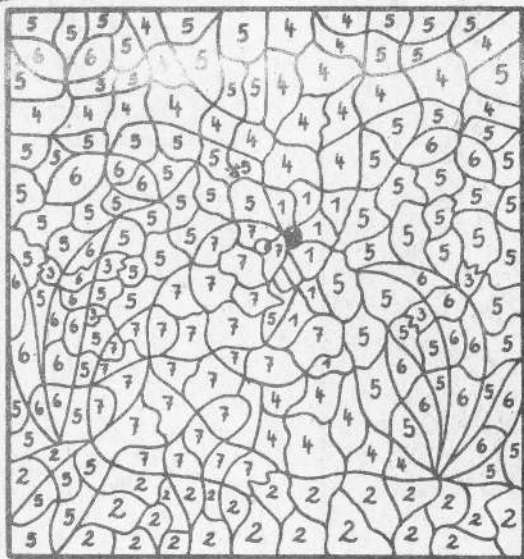


ازین لحاظ باید با احتیاط باشی و بلی وقتی که در خانه برادر بزرگت بود تو نباید ظرف های چای را که گران بود و زورت نمیرسد می بردی تو - باید کارهای را انجام دهی که توانایی آنها داری و زورت به آن بوسد هیچ طفل خورد کار های را نباید انجام بدهد که توانایی آنها ندارد . از آن روز به بعد وقتی کاری را انجام میدادم با دقت کار میکردم و خوب فکرمی کردم که آیا میتوانم آنها را انجام بدهم یا نه ، وقتی مطمئن می شدم به کار شروع نمیکردم . حالا هیچ چیز از پیشم خراب نمیشه و کسی بمن نمیگوید که تبیل و بیکاره .

من ...

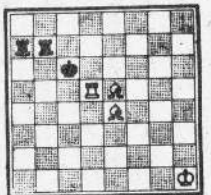
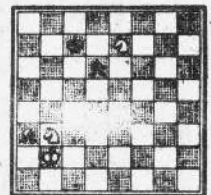
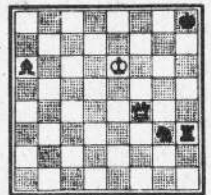
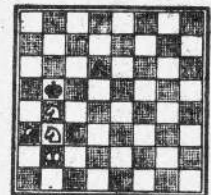
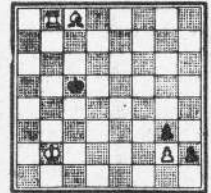
دروازه باشی و اگر کسی آنرا باز نم کند تو باید فکر کنی که شاید کسی دروازه را باز کند

شماره های ارقام را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نما، سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

پژوهش‌های علمی

جدول

افقی:

- ۱- نوح راکه، موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - غلام نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت

- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی

- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی

- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها

- ۸- طاقچه بالا - دنبال

- ۹- هنر پشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر

- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک

- ۱۱- اساتری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نبرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید! وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.
۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور با نیپال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی:

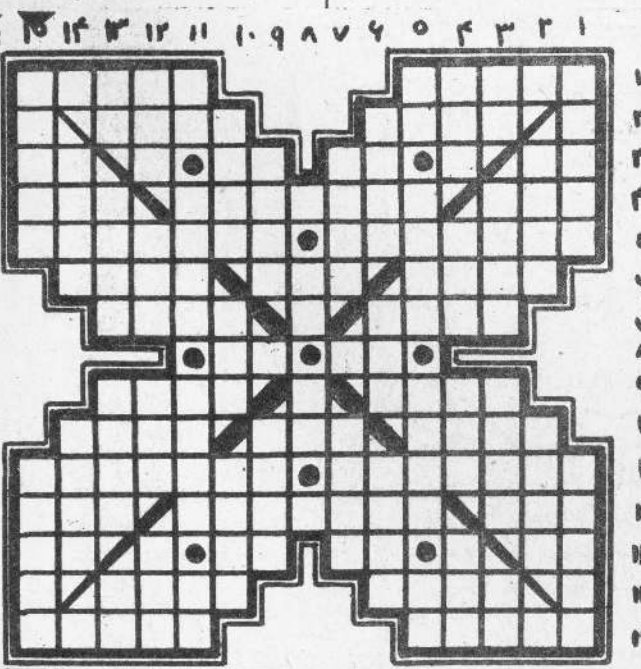
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود!

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرد گاه بوسه اش خوانند!

۴- حرفت - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



حل کنید - جایزه بگیرید

- ۶- مرآت - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر
- ۹- از وسایل تزیین - سلکت
- ۱۰- مطالعه و احصائیه گیری مقدساتی - روستا و تفریق در از ترین شب سال
- ۱۱- برابر که نیازند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خودداری - نام دو شخص از وسایل قلبه
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشماره یاد تامل شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت هاست، شما کمتر بخود انگار دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید، اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید، بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از رسایی و خستگی فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشری که به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید، چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سالی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاید اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کفایتی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر ندهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سحر کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید - مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

این شماره در مجله شماره ۱۱۷

حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشند بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید هم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همیگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک درقبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی رابست سرگذشتانده اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زرها انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آزادی شما آزادی همه است و آزادی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکي فايڦ براي چاشت هر مشعري آماده
بند پراي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ - ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل از کات فیروز گاہ
 لایر مویان خاوندہ ما تازہ رسیدہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ از سعت رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 ۲۶۱۱ برا سے هر
 غذای خوب، قیمت مناسب وقت را تہا ہرزف کیند

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English